

نخستین سفرنامه ناصرالدین شاه به مازندران

به کوشش: مصطفی نوری

مقدمه

سفرنامه پیش رو، نخستین سفرنامه‌ایست که چهارمین شاه قاجار از سفرهای خود به مازندران نگاشته است. اگرچه وجه تمایز سفرنامه‌های ناصرالدین شاه با سایر سفرنامه‌های مشابه سیاحان ایرانی و خارجی در آن دوران چون سفرنامه شمال مکنزی این است که شاه قاجار بیشتر از آنکه به اوضاع اجتماعی - سیاسی منطقه بپردازد، بخش اعظمی از سفرنامه خود را به وصف زیبایی طبیعت، لذایذ شکار، شرح احوال مزاجی خود و مسائلی از این دست اختصاص داد و شاید بتوان نام «آداب سفر سلطان صاحب قران» نیز بر آن نهاد اما معرفی رجال عصر ناصری که در این سفر از ملتزمین رکاب بودند، شرح وضعیت قصبات، نام آبادی‌ها، وضعیت راه شاه عباسی و راه هزار چم، شرح آثار تاریخی چون بناهای عصر صفوی اشرف (بهشهر امروزی) و معرفی علما و صاحبمنصبان مازندران در آن عصر از جمله مسائل حائز اهمیتی است که در این سفرنامه به آن پرداخته شد، و نیز گزارش ملاقات شاه با مأمورین روس در ساحل دریای مازندران.



ناصرالدین شاه در ۱۷ ذیقعد ۱۲۸۲ قمری با عده نسبتاً زیادی از صاحبمنصبان عهد قاجار چون ملک منصور میرزا، تیمور میرزا، محمد حسن خان میرزا، میرزا غفارخان صدیق الملک و ابراهیم بیگ نایب اصطبل به سمت مازندران حرکت کرد. اردوی شاه پس از عبور از سرخ حصار، بومهن، دماوند و فیروزکوه به سرحد مازندران یعنی گردنه گدوک رسید. شاه از دو کاروانسرا در مسیر راه گردنه نام می‌برد که اکنون تنها خرابه‌های کاروانسرای بالای گردنه باقی است.

در بخشی که مربوط به ورود اردو به سوادکوه است از نکات قابل توجه اشاره به استقرار اردو در اراضی و املاک ابراهیم بیگ نایب اصطبل است زیرا این از جمله نخستین گزارش بدست آمده از حضور ابراهیم بیگ که بعدها ملقب به شعاع الملک شد در سوادکوه می باشد. در ادامه ناصرالدین شاه پس از عبور از زیراب، شیرگاه و علی آباد به ساری رفت و بعد از چند روز اقامت در آنجا، اردوی شاهی به سمت اشرف رهسپار شد. گزارشی نسبتاً مفصل شاه از وضعیت عمارت صفی آباد و باغ شاه عباسی صفوی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. پس از آن ناصرالدین شاه به شبه جزیره میانکاله رفت، و از آنجا به ساری برگشت. گزارش از عمارت فرح آباد از دیگر نکات قابل توجه سفرنامه است در ادامه شاه وارد بار فروش شد و علما و بزرگان بار فروش به دیدارش رفتند. پس از آن اردو به آمل، محمود آباد، کجور و چالوس عزیمت کرد. توصیف شاه از این نواحی و نیز کلاردشت و مرزن آباد که منازل بعدی سفر بود جالب توجه به نظر می رسد. ناصرالدین شاه از راه هزار چم به گچسر و شهرستانک رفت و در ۲۸ محرم وارد سلطنت آباد شد.

در طول این سفر عکاس باشی ناصرالدین شاه عکس های متعددی از مسیر سفر تهیه کرد که بخشی از آنها در کتاب از آستانرا تا استارباد به چاپ رسید و عکس های ارائه شده در اینجا نیز از کتاب یاد شده اخذ گردید. این سفرنامه در روزنامه ایران از شماره ۱۳ (سه شنبه ۲۵ صفر ۱۲۸۸ قمری) تا شماره ۶۶ (جمعه ششم ذی قعدة ۱۲۸۸ قمری) به چاپ رسید و نسخه دیگری از آن بدست نیامد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این دفعه می خواستیم روزنامه را مختصر بنویسیم اما مطول شد.

روز چهارشنبه هفدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۸۲ پانزدهم بارس ثیل یعنی پانزده روز از عید نوروز گذشته است، به عزم حرکت به طرف مازندران و ساری و اشرف و غیره، در طهران صبح از خواب برخاستم. توپ سواری انداختند. رفتم حمام رخت پوشیدم. رفتم دیوانخانه، ملک منصور میرزا که از آذربایجان احضار شده بود تازه رسیده درب باغ ایستاده بود. صحبت شد هوا قدری ابر بود سوار شدیم سپهسالار و همه امراء و اعیان بودند. صحبت کنان سوار اسب کهر احمدخانی شده رفتیم با تشریفات معینه مفصله در آخر کوچه نگارستان، توپخانه و افواج ایستاده بودند یکی یکی را ملاحظه کرده، گذشتم در آخر فوج کلهر که تازه از کرمانشاهان به سرتیپی محمدحسنخان کلهر آمده بود دیده شد بسیار خوب فوجی بود جوانهائی بودند که در هیچ جا دیده نشده بود.

نایب السلطنه مرخص شده رفت قصر قاجار. من و سپهسالار و مستوفی الممالک صحبت کنان رفتیم. در بین راه من سوار کالسکه شده راندم در سردر بزرگ آخری باغ نهار^۱ خوردیم. سپهسالار فرهاد میرزا، نصره الدوله، حاجی سیف الدوله میرزا رفته همه عمارات بالا و غیره را تماشا کردند آقا علی پیشخدمت [و] محمدعلیخان پیشخدمت [و] بودند اسدالله خان پیشخدمت هم آمد آقا ابراهیم آبدار و غیره آمده بودند.

۱. اصل: ناهار؛ در موارد بعدی نیز «نهار» تبدیل به ناهار شد.

بعد از نهار امان الله آدم میرشکار آمد که قوچ هست. سوار شده راندم. تیمور میرزا پیدا شده باز مفقود شد. محمدعلیخان، آقاعلی، قهرمان خان تفنگدار، آقاکشی خان تفنگدار، ابراهیم بیگ نایب میرآخور^۱ که تازه از مازندران آمده است بودند. بعد سوار کالسکه شده راندم. نزدیک میرشکار به اسب سوار شده او هم آمد دوباره رفت بالای تپه با دوربین شکارها را دیده همه قوچ بودند. ولی و رحمت الله و غیره بروند سر بزنند آنها رفته ما هم خیلی منتظر شدیم باد زده بود شکارها رفته بودند. باقر شکارچی یک قوچ چهارساله در بالا زده بود آورد سر قنات ما هم رفتیم سر قنات در آفتاب گردان جای خوردیم نماز کردیم. آقاعلی رفته بود همان محمدعلیخان تنها بود باد تندی می آمد ابر هم بود بعد سوار شده آمدیم منزل. رفتیم بالا معبر الممالک [و] یحیی خان بودند همه خادمان حرم و زوجها[؟] آمده بودند غلام بچهها بودند. عمارت جدید اندرونی تمام شده بود بسیار بسیار خوب ساخته اند خیلی دل چسب بود. بعد از شام آمدم بیرون یحیی خان، معبر الممالک [و] محمدعلیخان بودند قدری صحبت کرده رفتیم اندرون خوابیدم باد تندی می آمد. حالت دیوانخانه و باغ ما در وقت بیرون آمدن از طهران اولاً قنات ما سه روز بود خراب شده آب نمی آمد آب گل آلود بود سیلابها را به حوضها انداخته بودند بسیار بد بود. شکوفه زردآلو تازه درآمده بود بنفشه بالمره آخرش بود مگر در سایه دیوار که باقی بود. پروزل باغبان فرانسوی درختهای مرکبات و گلهها را تازه را از گرمخانه بیرون آورده در باغ می گذاشت. شکوفه درخت مروارید هنوز هیچ بیرون نیامده بود سنبلی و نرگس وسط بود هنوز تمام نشده بود. بنفشه های الوان فرنگی ابتدای کارشان بود برگ بید مجنون سبز شده بود. برگ تبریزی و چنار و انار سبزی نداشت گل زرد تازه برگ کرده بود. چیکلک تازه سبز شده بود. بعضی بیدها را سرما زرد کرده بود کوه سیاه قرق پر از برف است کوه البرز هم پر برف است کوه بالای سوهانک و کوه ورچین هم پر برف است اهالی حرم خانه از شاهزادگان و کنیزان خاصه و غیره کلاً آمده بودند.

ملترمین رکاب

از شاهزادگان ملک منصور میرزا، تیمور میرزا، نورالله پسر میرزا نایب ناظر، محمدحسن میرزا نایب امیرآخور، و از امرا و غیره، حاجی علیخان اعتمادالسلطنه، میرزاهدایت مستوفی، میرزاغفارخان صدیق الملک، مصطفی خان امیرتومان، سلیمان خان افشار صاحب اختیار، میرزا مصطفی وکیل لشکر، علیقلیخان آجودان باشی، رحمت الله خان ساری اصلان، و از عمله خلوت یحیی خان معتمدالملک، علیرضاخان عضدالملک، عبدالعلیخان ادیب الملک، آقاعلی امین حضور، محمد تقیخان افشار، حاجی میرزا علی مشکوة السلطنه، میرزا علینقی حکم الممالک، میرزا علیخان منشی حضور، محمد علیخان امین السلطنه، آقا رضا عکاسباشی، محقق موچولخان، حسینخان پسر سهراب خان، رحیمخان پسر بهارالملک، مجید خان ولد حاجب الدوله، میرزا مهدی خوئی، محمد ابراهیم خان محلاتی، اسکندر میرزا، آقا ابراهیم امین السلطان، و از فراشخلوت

۱. ابراهیم بیگ بعدها ملقب به شعاع الملک شد. فرزندان وی از جمله امیر مؤید سوادکوهی و لطف الله خان شعاع الملک در تحولات دوران مشروطه مازندران نقش بسزای داشتند.

و غیره، سقاباشی، قهوه‌چی باشی، حاجی علیتقی، آقارضا دهباشی، آقا محمد تقی آبدار، آقا یوسف نایب سرایداری باشی، آقا حسن نایب قهوه‌خانه، حاجی حیدر خاصه تراش و شاگردان، غلامعلیخان آقا یعقوب، و از تفنگداران آقا کنشی‌خان، قهرمانخان، ابوالقاسمخان، حاجی فرج کجوری، ولیخان تنکابنی، سایر تفنگداران و از خوانین میرشکار و اتباع ابوالحسن‌خان، محمد رحیمخان زند، کاظمخان، کلب حسینخان امین‌نظام، جلیل‌خان اصائلو، موسی‌خان و صاف، حسینخان ولد حاجب‌الدوله، ابراهیم‌بیک‌نایب اصطلیل، حسینقلی‌خان شاطرباشی، علیخان پسر شاطرباشی، محمد علیخان صاحب‌جمع و از غلام بچگان و خواجه^۱ سرایان، مهدیقلیخان، غلام بچه باشی و سایر، آغا سلیمان، آغا عنبر، حاجی فیروز، حاجی بلال، حاجی علی، آغا مهرباب، آغا علی، و از افواج فوج خوئی که قراول سرپرده است.

روز پنج‌شنبه هجدهم صبح از خواب برخاسته آمدم بیرون میرشکار رفته بود شکار پیدا کند اما هوا ابر بود باران هم می‌آمد نهار را در منزل خوردم کتابچه عرایض متعلقه به دیوانخانه عدلیه و بعضی نوشتجات متفرقه خوانده شد یحیی‌خان، علیرضاخان^۲ و غیره بودند چهار ساعت به غروب مانده سوار شده رفته‌ام طرف چمن‌ها که در دامنه کوه‌های سمت راه جاجرود دیده می‌شد همه جا باران خوردم. تیمورمیرزا، علیرضاخان، محمدعلیخان، حسینخان، آقا یوسف سقاباشی، آقا محمدتقی آبدار بودند. در چمن پیاده شده چای خوردیم باران شدید می‌آمد نماز کرده سوار شده رو به منزل تاختم در بین راه به درشکه نشسته وقت غروب وارد دوشان تپه شدیم دیگر باران نمی‌بارید هوای بسیار خوب بود رفته اندرون شب شام خورده آمدم بیرون حاجب‌الدوله تازه از شهر آمده بود معیرالممالک، علیرضاخان، محمدعلیخان و غیره بودند قدری صحبت کرده رفتیم اندرون.

روز جمعه نوزدهم صبح رفته حمام بعد آمدم بیرون هوا ابر بود باد هم می‌آمد نهار را منزل خوردم بعد به درشکه کوچک نشسته به سمت شکارگاه راندم. حاجب‌الدوله عرایض سپهسالار را با نوشتجات سیستان که تازه رسیده بود آورده خودش رفت مجیدآباد. نورمحمد شکارچی از طرف میرشکار آمده بود که قوچی در نی دره کوچک است سوارها را در سر تپه گذاشته ما با چند نفری رفتیم رسیدیم به میرشکار، ولی هم بود آنجا پیاده شده رفته مارق^۳ قوچها در رفته بودند چیزی نبود در این بین ابر شد هوا تیره و تار گردیده باران شدید می‌آمد مراجعت به منزل نمودم رفته در سر در پائین باغ قدری استراحت شد چای خورده بعد رفته عمارات بالا باران باز می‌آمد شام را بیرون خوردم رفته اندرون باران باز قطع نشده خوابیدم از صحرا صدای سیل می‌آمد.

روز شنبه بیستم صبح زودی بیدار شده، هوا به شدت گرفته و مه بود باران هم می‌آمد. رفته حمام بیرون آمدم سیلاب تندی از طرف مجیدآباد می‌آمد. نهار خورده شد اشتهای درستی نداشتیم. حاجب‌الدوله

۱. اصل: خواجه‌سرایان.

۲. اصل: علیرضان.

۳. مارق: بیرون گذارنده از نشانه. دهخدا ذیل: مارق.

از مجیدآباد آمده سر نهار گفتم کتاب خواند. باران به شدت می بارید علیرضاخان [و] محمدعلیخان بودند. پنج ساعت از دسته گذشته ویس امیرال دیووفسکی و آجودان ویس امیرال با مسیوکیرس وزیر مختار دولت روس به مترجمی واسیلی ایوانج با وزیرامور خارجه یحیی خان و شهبازخان قوریساوول باشی که در سر در پائین باغ بودند از آنجا سواره از خیابان وسط باغ آمدند بالا در اتاق^۱ عمارات تازه دوشان تپه پذیرفته شدند. ویس امیرال یعنی نایب امیر بحر که کشتیهای بحر خزر تماماً سپرده به این آمیزال است امپراطور کل ممالک روسیه او را مخصوصاً مأمور کرده اند بعضی کشتیها را در سواحل خزر حاضر کند ما ببینیم. از راه رشت آمده بود و باز از راه رشت مراجعت خواهد کرد که برود کشتیها را به فرزه^۲ فرح آباد بیاورد ویس امیرال مردیست میانه قامت صحیح المزاج سنش به نظر پنجاه شصت ساله می آید، اپولت زرد، حمایل سرخ و نشانهای متعدّد داشت. آجودانش مردی بود سیاه چرده چشم و ابرو و مو سیاه میان بالا اپولت سفید و چند نشان داشت، صورتش را می تراشید. بعد از صحبت و گفتگو مرخص شدند بعد رفتیم اندرون قدری مکث کرده بیرون آمدیم خسته بودیم قدری خوابیدیم. حاجب الدوله علیرضاخان کتاب خواندند. دو ساعت به غروب مانده برخاستم هوا تازه باز می شد حاجی رحیم خان، میرزا حسنعلی، ملک منصور میرزا [و] آقا و جیه از شهر آمده بودند باز به شهر برگشتند.

روز یکشنبه بیست و یکم صبح از خواب برخاسته رفتم بیرون هوای بسیار خوبی بود ابرها پراکنده شده بودند اطراف را مه گرفته بود مثل هوای بهشت. نهار خورده شد در سر نهار حکیم طولوزون روزنامه فرنگی خواند. آقاعلی ادیب الملک، محمدتقیخان افشار و غیره بودند سپهسالار و سایر وزراء را که از شهر آمده بودند، بعد از نهار احضار شدند کار زیادی داشتیم چپار خراسان و سیستان آمده بود. اخبارات خوب داشت؛ صد سوار تیموری به تاخت تراکمه مرو رفته بود پنج هزار گوسفند، سی نفر اسیر، نه نیزه سر، یک گله شتر آورده بودند. قشون ما در قلعت سیستان نشسته اند. وزیر امور خارجه، مستوفی الممالک، ناصرالملک، حاجی شیخ، محسنخان، حاجی محمدقلیخان، سپهدار علینقیخان برادر آجودانباشی که تازه از آذربایجان آمده بود، مصطفی خان، امیرتومان، اعتمادالسلطنه و دبیرالملک و غیره بودند. رحیم آقای قاجار که از جانب جلال الدوله به سفارت قندهار رفته بود، او هم بود. ناصرالملک چون به سفارت دولت انگلستان می رود با او بعضی فرمایشات شد بعد اسب خواسته سوار شدیم. تیمور میرزا چمنی سراغ کرده بود حاجی علینقی بلد بود جلو افتاد رفتیم در آنجا پیاده شدیم بالنسبه به اطراف طهران چمن خوب وسیعی بود چای و عصرا نه خوردم علیرضاخان، آقاعلی، محمد علیخان، آقا محمد نقی آبدار، مهدیقلیخان، غلامعلیخان، آقا حسن قهوه چی [و] تیمورمیرزا بودند. موش دوپا در این چمن خیلی بود از سوراخها بیرون آمده بازی می کردند. با تفنگ مجلسی یکی را زدم رفت به سوراخ بیرون نیامد بعد سوار شده به درّه باباعلیخان سر قنات رفتم ماشاءالله سه سنگ آب می آمد، بید هم کاشته بودند. وقت غروب وارد عمارت شدیم اردوی سنگینی زده شده است.

۱. در اصل اطاق.

۲. اصل: فرضه؛ فرزه: کنار رودخانه و دریا است که محل عبور کشتیها باشد. دهخدا، ذیل فرزه.

شب را بعد از شام بیرون رفتم معیرالممالک، یحیی خان [و] حاجب الدوله بودند نوشتجات مؤیدالدوله که از خراسان رسیده بود خوانده شد.

روز دوشنبه بیست و دوم صبح زودی از خواب برخاسته به حمام رفتم حاجی آغا یوسف خواجه باشی و حاجی سرور از شهر آمده بودند، رخت پوشیده اسب خواسته. اسب آقا میرزا هاشمی را پسر امیرآخور آورده بود سوار شده راندم. هوا بسیار بسیار خوب بود. محمدخان که تازه حاکم گروس شده بود اعتمادالسلطنه به حضور آورد. فرهاد میرزا نصره الدوله [و] هوشنگ میرزا که از شهر آمده بودند با هر یک صحبتی شده مرخص و روانه شهر شدند بعد با معیرالممالک و حاجب الدوله الی سرخه حصار صحبت کنان رفتیم. معیرالممالک از آنجا مرخص شده مراجعت به شهر نمود. ما راه را کج کرده به ماهورها انداختیم به جهت نهار پیاده شدیم. اسدالله خان پیشخدمت [و] محمدتقیخان افشار تا سر ناهارگاه^۱ بودند بعد به شهر رفتند محمدتقیخان می گفت دوباره مراجعت خواهیم کرد. سر ناهار حکیم طولوزون، یحیی خان، آقاعلی ادیب الملک، موچولخان، علیرضاخان و غیره بودند. بعد از ناهار سوار شده میرشکار را گفتم برود در ماهورها شکار پیدا کند. تیپ و سوار را از راه گفتیم بروند. بعد از ساعتی از میرشکار خبر آمد که قوچی خوابیده است. سوارهای همراه را آنجا گذاشتم با چند نفر رفتیم مارق باد بد بود قوچ در رفت. بعد درّه را گرفته آمدیم رسیدیم به رودخانه جاجرود. آب زیادی گل آلوده می آمد اما اسب می شد زد، ما از پل رفتیم در پائین اردو میان گندمها آفتابگردان زده، نوشتجات شهاب الملک و خراسان و بعضی نوشتجات متفرقه که به دبیرالملک نوشته بودند خوانده شد. یحیی خان، علیرضاخان، محمدعلیخان، موچولخان، آقا ابراهیم و غیره بودند. چای خورده نماز کردیم یک ساعت و نیم به غروب مانده به اردو رفتیم شب را به عادت معهود بیرون آمدیم امروز هوا بسیار خوب بود. کوههای اطراف این منزل کنگر زیادی داشت.

روز سه شنبه بیست و سیم صبح که از خواب برخاستم هوا خیلی سرد بود عجب اینکه صدای توپ شلیک میدان مشق شهر با وجود هفت فرسخ مسافت اینجا می آید. بعد بیرون آمده سوار شدیم. سلیمانخان افشار [و] صدیق الملک امروز از شهر آمده بودند. سوار زیادی همراه بود قدری که راه رفتیم تیپ را مرخص کردیم که از جاده به منزل بروند، خودمان با سوارهای معینه از ماهورهای ریشه گوگ (داغ بزرگ) یعنی ماهورهائی که به جاده مازندران چسبیده است بالا رفتیم. میرشکار رفته بود شکار پیدا کند. با ملک منصورمیرزا صحبت کنان می رفتیم ناگاه از عقب سلیمانخان افشار [و] ساری اصلان فریاد زدند که شکار آمد تفنگ حاضر نبود قدری معطل شدیم آخر تفنگ حبیب الله خان برادر میرشکار را گرفتیم شکار پیدا نشد رفتیم بالای تپه ایستادیم. حبیب الله خان اسب دواند پائین، از حرکات او معلوم شد شکار در درّه گیر کرده بود آخر شکار آمد ما را دید برگشته رفت. باد سردی می آمد درّه به ناهار افتادیم تا خبر از میرشکار برسد. قبل از ناهار به اطراف هر چه دوربین انداختم اثری از میرشکار دیده نشد. در سر ناهار حکیم طولوزون روزنامه خواند. یحیی خان، علیرضاخان، ملک منصور میرزا، ادیب الملک، محمدعلیخان، موچولخان و سایر

۱. اصل: نهارگاه.

پیشخدمتها بودند. بعد از ناهار سوار شده رانده به گوگ داغ کوچک رفتیم. میرشکار [و] رحمت‌الله شکارچی از بالای گوگ داغ کوچک پائین آمده گفتند شکارها آن طرف سمت جاجرود در سر چمنها هستند. از میانه ده گوگ داغ راندم مهدیقلیخان هم بود. رفتیم از سر کوههای سرخ نگاه کردیم میرشکار شکارها را پیدا کرد من هم با دوربین دیدم سه قوچ [و] چهار میش در صحرا توی چمن خوابیده بودند تا آنجا خیلی راه بود باد و مارقش هم خوب بود. من از ترس آنکه مبادا شکارها فرار کنند با میرشکار، آفاکشی خان تفنگدار [و] رحمت‌الله باقر شکارچی خیلی راه پیاده رفتیم بمارق که رسیدیم از جای دور تفنگ چارپاره انداختم نخورد آخر معلوم شد که تا ده قدمی شکارها ممکن بود به مارق رفت و من از دور تفنگ انداخته بودم. زیاد خسته شدم از راه کرشت و اسطبلک رفتم بومهن. چهار ساعت به غروب مانده به منزل رسیدیم. قدری استراحت نمودم محقق کتاب [و] روزنامه خواند. عصر اعتمادالسلطنه، ایشیک آقاسی باشی [و] شاطر باشی را به جهت نرخ اردو احضار کرد دستورالعمل دادم. امروز در راه چند قازلاق در هوا با تفنگ زد.

روز چهارشنبه بیست و چهارم صبح زود از خواب برخاسته جواب نوشتجات وزارت امور خارجه را که دیشب رسیده بود نوشتم. هوا خیلی سرد بود بعد اسب پیشکشی تیمور میرزا را سوار شده راندم. دیروز از رودخانه بومهن گذشتیم آب خیلی بود امروز هم از رودخانه رودهن عبور شد آب این رودخانه کمتر از رودخانه بومهن بود. با اعتمادالسلطنه، سلیمان خان افشار، وکیل لشکر [و] میرزا هدایت صحبتکنان رفتیم. امین نظام با سوواره مخصوص از شهر تازه آمده بودند. امروز تیپ سوار زیادتر از روزهای سابق بود. در صحراها لکه لکه برف بود، حاجب‌الدوله هم صحبت می کرد. کنار جاده روی تپه به ناهار افتادیم. تیمور میرزا قوش تیرمار را طلبید سیر کرد. پیشخدمتها همه بودند هوا بسیار صاف و خوب بود. بعد از ناهار سوار شده قدری که راندم جلگه خوبی پیدا شد. اردو در وسط جلگه زده شده است. اسم این منزل کیلازد است. نزدیک به اردو سوارهای میرشکار طرف دست راست پیدا شدند. رحمت‌الله آمد گفت در دره ماهورها چهار آهو خوابیده است. به تاخت آنجا رفتیم باد شکار خوب بود مارقش هم خوب بود با یک تفنگ چارپاره انداختم نخورد بسیار افسوس خوردم آهوها گریختند. یک آهو از پیش همه سوارها و تیپ گذشت همه تفنگ انداختند و هیچکس نزد. قدری راه با سلیمانخان افشار، محمد رحیم خان زند [و] ملک منصور میرزا طرف سرا پائین رودخانه دماوند که الی سیاه سنگ جاجرود دهات و باغاتست رفتیم. بعد من برگشتم منزل سلیمانخان و سایر رفتند شکار کبک. دهاتی که در کنار رودخانه واقعند اول چیلازد خالصه است که در دست عین‌الملک است. حصار ملک محمد شفیع میرزای مرحومست. مراغ ملک احمدخان نوائی و کاجان و تمسیان[؟] این کنار رودخانه صحرای بسیار خوبیست دهات زیاد در آنجا واقع است جمیع صحرا لاله است اما هنوز گل نداده‌اند. خلاصه پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدم میرزا یحیی خان حاکم دماوند پیشکش گذاشته بود دو تکه بز که دو سه روز قبل شکار کرده بودند فرستاده بود. دو سه ساعت خوابیدم از خواب که برخاستم دستخط مفصلی به عین‌الملک نوشتم میرزا یحیی خان اهالی دماوند را که به استقبال آورده بود یهودیها هم با توریّه آمده بودند شب را هم بعد از شام آمدیم بیرون. ملک منصور میرزا و سایر پیشخدمتها بودند. قدری صحبت شد بعد رفتم خوابیدم.

روز پنجشنبه بیست و پنجم یک ساعت از دسته گذشته برخاستم پیرمردی پلوری که چند ماه قبل وقتی که به فیروزکوه می‌رفتیم احوالات او را نوشته بودم آمده است. بسیار تعجب کردم که از پلور تا اینجا با هوای سرد چه قسم آمده است. او را احضار کردم همان کلاه و کپنک و قبا ی ده ماه پیش از این را در تن داشت انعامی به او دادم. این پیرمرد صدویست سال دارد. بعد سوار اسب کهر شجاع الملکی شده با میرزا نظرعلی حکیمباشی و اشخاص معینه دیروزی صحبتکنان رفتیم. سلیمانخان که دیروز به تمسیان به جهت شکار کبک رفته بود می‌گفت کبک ندیدم اما در میان باغات یک گله ماده خوک دیدم. در صحرا بوته مثل برگ پیاز سنبل روئیده است. اعتمادالسلطنه می‌گفت گل سریش است اما گل نداشت بعد از این باید بیرون بیاید اگر این بوته‌ها گل بدهد معرکه خواهد کرد کل صحرا از این گل خواهد شد.

صحرا امروز صاف و قشنگ است بوته دارد سوارخ ندارد و برای اسب دواندن خیلی خوب است. قدری که راه رفتیم به ناهار افتادیم. ملک منصور میرزا و تیمور میرزا و سایر پیشخدمتها بودند. حکیم طولوزون روزنامه خواند هوا بسیار خوب بود بعد از ناهار به درشکه نشسته قدری رفته باز سوار اسب شدیم. ده آب سرد در پائین جلگه پیدا بود. دره ایست که دهات زیاد در میان آن دره است. والی ایوان کیف آن دره ممتد است. دهات گیلان، رادان، ساران، احمدآباد و غیره در آن دره واقعند. باز به درشکه نشسته قدری رفتیم دو باقرآ آمده روبرو نشست. اسب خواستیم. اسب سفید تیمور میرزائی را آوردند سوار شده تفنگ فرانسه که از ته پر می‌شود دست گرفته راندم. همه تیپ و غیره به تماشا ایستاده بودند باقرآها بد برخاستند تفنگ نینداختم منتظر بودم که باز برگردند. از پائین صحرا طرف دست راست خرگوشی در آمد قهرمان خان تفنگدار و اتباع میرشکار و سایرین چند اسب دوانده و از نزدیک تفنگ انداخته زدند. خرگوش آمد طرف بالا ما اسب انداختیم و پرزور دواندیم تا به خرگوش رسیدیم در قیقاج^۱ با لوله اول سر تاخت زدم جایجا خوابید. بسیار خوب زدم بطریقی که مردم تعجب کردند. عینک از چشمم افتاد گم شد بعد به درشکه نشسته قدری که رفتیم زمین سنگلاخ شد حرکت درشکه به صعوبت بود. از مقابل انیه[؟] و جاوان گذشتیم آبشار اینه و رزان از کوه خوب سرازیر می‌آید. از جاوان رودخانه می‌آید به صحرا چهار سنگ آب داشت بعد رسیدیم به سربندان که ده معتبريست، رودخانه هم از آنجا می‌آمد شش سنگ آب داشت. اردو در سربندان امروز افتاده است. محمد صادق شکارچی یک میش زده بود آورد. میرشکار برای پیدا کردن شکار رفته بود دم سراپرده پیدا شد گفت چیزی ندیدم. پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدم. امروز راه پنج فرسخ بود. ورود به منزل کاغذهای صندوق عدالت را یحیی خان، علیرضاخان، آقاعلی محقق[و] نورمحمدخان در حضور خواندند و احکام نوشته شد. شب هوا قدری سرد شد بخاری آهنی آلایق اندرون را روشن کردند دود کرد آمدم در آلایق بیرون شام خوردم. بعد از شام قرق شد پیشخدمتها همه آمدند، یحیی خان قدری روزنامه خواند بعد رفته خوابیدم امروز میرزامهدی خوئی پیشخدمت و دومان معلم موزکانچی با موز کانتچیهای مخصوص از شهر آمدند عصری موزکان زدند.

۱. هیاهویی که سواران در هنگام سواری و شکار سر می‌دهند.

روز جمعه بیست و ششم صبح بسیار زود هنوز در رخت خواب بودم مهدیقلیخان غلام بچه باشی عرض کرد نوشتجات سپهسالار از طهران آمده است فرستادم از پیش یحیی خان آورده خواندم. بعضی اخبار بیمه مردمان رجاله نسبت به سپهسالار شهرت داده بودند او هم آنها را نوشته فرستاده بود. بسیار بدم آمد. میرزا هدایت مستوفی را احضار کرده قدری در باب محاسبات صندوقخانه و غیره با او حرف زدیم، بعد به اسب کهرخانزاد سوار شده راندم. اشخاص معینه هر روزه را احضار کرده صحبت زیاد شد. قدری که راه رفتیم باغ شاه از دور پیدا شد. آنجا را خوب متوجه نشده خراب کرده بودند. از مستحفظ اول پس گرفته به آقا محمدتقی آبدار سپردم که دیوارهای آنجا را تعمیر نماید و اشجار زیاد غرس کند. تمام صحرا گل سریش بود. در عرض راه قبل از رسیدن به امین آباد که منزل این روزست قریه میرآبادست که سادات دماوندی کاروانسرا، قلعه [و] حمام در آنجا ساخته‌اند. بسیار خوب محلی است به کار آینده و رونده می‌آید. بالای تپه مشرف به درّه واقع شده است. از کوه به قدر دو سه سنگ آب می‌آید. بعد از میرآباد به کاروانسرای دیگر رسیدیم. می‌گفتند اهالی آرد که یکی از دهات معتبر و سمت چپ راه پشت کوه واقع شده ساخته‌اند. در این بین شکارچیها میشی را شکار کرده آورده بودند. معلوم شد که در سفز درّه آن را صید نموده بودند. عبور ما امروز از سره بند دلیچای بود که از آنجا الی منزل در قلّه کوهها و دامنه‌ها درخت ارس دیده می‌شد. در کوههای طرف دست چپ و زمینهای طرف دست راست برف زیاد بود به خصوص از میرآباد به آن طرف به طوری که عینک برفی لازم شد. بعد از ناهار جواب عرایض سپهسالار را که صبح آورده بودند مفصلاً نوشته دادم چاپار برد. هوا نسبت به سایر روزهای دیگر گرم بود، سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. راه امروز دور و بد بود به طوری که کالسکه را از میرآباد الی امین آباد بواسطه پست و بلندی راه به صعوبت آوردند اما الحمدالله هوا صاف بود. بعد از ورود به منزل نوشتجات صندوق عدالت را خواسته جواب هر یک را دادم.

روز شنبه بیست و هفتم صبح زودی از خواب برخاسته به حمام رفتم. یکی از خادمان حرم در منزل کیلارد یکقرانی سکه شاهسلطان حسین پیدا کرده بود آورد به نظر ما رساند.

بعد از حمام رخت پوشیده آمدیم بیرون سوار اسب تیمور میرزائی شده راندم. راه امروز الی لب رودخانه نمرود درّه تپه و سرازیر و سربالا بود از آنجا الی فیروزکوه راه هموار بود و در صحرا لکه لکه برف بود جائی که برف نبود گل بود. خلاصه از منزل که قدری گذشتیم با حاجب‌الدوله ملک منصور میرزا صحبت کنان رفتیم تا رسیدیم کنار رودخانه نمرود که دلیچای هم می‌گویند. به سمت پائین رودخانه به ناهار افتادیم در این بین میرشکار پیدا شد گفت در این کوه نزدیک قوچ و آرقایی هست. گفتم برو بالای سرشان ما هم بعد از ناهار می‌آئیم. او رفت حکیم طولوزون، ملک منصور میرزا و جمعی پیشخدمتها بودند. آدم یحیی خان که به جهت عین‌الملک سه روز قبل دستخط برده بوده آمد یکی از تفنگداران کبک بسیار چاقی با تفنگ زده بود آورد. جنس کبک اینجا با کبکهای طهران خیلی فرق دارد جثه‌شان بزرگ‌تر و رنگشان ابلق است و بسیار خوشگلند. بعد از ناهار سوار شده صادق آدم میرشکار را جلو انداختیم که برویم شکار. عبور اسب صادق در بغله تپه بود خورد زمین تقریباً نیم ساعت کله‌اش روی زمین بود. قدری که بالا رفتیم باقر شکارچی را دیدیم

دوربین می‌اندازد، گفت پیشتر نروید گویا شکارها فرار کرده‌اند. ما هم ایستادیم. در این بین محمدعلیخان برادر عین‌الملک با کلاه پوست بسیار بزرگ به اسب ترکمانی آلاقایش نقره سوار از دور پیدا شد. عریضهٔ عین‌الملک را به ما داد. قدری از مازندران و غیره با او صحبت شد. از شکار مایوس شده و پائین کوه آمدیم به کالسکه نشسته رو به منزل رانیدیم. رگ ابری پیدا شد باد شدید می‌آمد پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. چادرها را نزدیک قصبهٔ فیروزکوه زده بودند. در آلاچیق^۱ دو ساعت خوابیدم وقتی که برخاستم باران می‌آمد اوقاتم تلخ شد اما الحمدلله زود هوا صاف شد باد هم نمی‌آمد هوای خوشی شد. عصری حکیم طولوزون و یحیی‌خان را خواسته کتاب فرانسه خواندیم. یحیی‌خان می‌گفت بهارالملک وزیر عدلیه در شهر مرده است شام را اندرون خورده بعد از شام بیرون آمدم هوا سرد بود کرسی گزارده بودند. پیشخدمتها همه بودند قدری صحبت شد رفتم خوابیدم.

روز یکشنبه بیست‌وهشتم ذی‌القعدة صبح را به حمام رفتم. از حمام بیرون آمده به اسب تیمورمیرزائی سوار شدیم رانیدیم بالای پشته که مشرف به قصبهٔ فیروزکوه خوب تماشاگاهی بود. قصبهٔ فیروزکوه را ملاحظه نمودم هزار خانه‌وار به نظر می‌آمد. از آنجا روی به راه نهادیم در بین راه رحمت‌الله آمد که در طرف دست چپ راه آهو دیده از راه خارج گشته به طرف شکارگاه رانیدیم. خیلی معطل شده به مارق شکار رسیدیم آهوها در جلگه ماندی بودند. میرشکار را دیده رم نمودند. من از عقب تفنگی که چهارپاره پر بوده انداختم نخورد اما آهویی که آخر همه بود از میان آنها تک شد تازی کشیدند سودی نبخشید مایوس گشته آمدیم. در صحرا به ناهار افتادیم. پنج نفر غلام که چندی قبل از این به استرآباد به بردن تنخواه مأمور بودند مراجعت نمودند. یک نفر آنها را به حضور آوردند علی بیک نام داشت، بادکوبه[ای] بود. از نظم استرآباد زیاد تعریف کرد در تقریر بیمزه نبود. بعد در درشکه^۲ نشسته تند رانیدیم به اندک مسافتی راه سنگلاخ شد به اسب سوار شدم تا بالای گردنه راندم. عین‌الملک، حاجی میرزا یحیی‌خان[و] حبیب‌الله‌خان همراه بودند صحبتکنان می‌راندم کاروانسرای کوچکی خراب در بین راه گردنه ملاحظه شد بالای گردنه کاروانسرای بزرگی از شاه‌عباس رحمت‌الله علیه دیده شد. بنای محکم استواری بود به طول مدت خرابی در ارکانش راه یافته انشاءالله باید تعمیر شود. خلاصه طرف پائین گردنه راه به جهت آب شدن برف گل و لجن شده بود طی مسافت خالی از زحمت نبود قدری راه طی نموده به زمین خشک رسیدیم. هوای بسیار خوب، بنفشه و شکوفه فراوان در اطراف راه دمیده خیلی نزهت و صفا داشت. در طرف دست چپ راه بر سر کوه قلعه[ای] دیدیم به قول عوام آنجا قلعه اولاد دیو [بود]. بر سر کوه‌های سمت دست راست قلعه‌های محکم معتبر بود سدی نیز در تنگه آنجا ساخته بودند تا آبی که از بالای گردنه می‌آید آنجا جمع گشته کسی نتواند عبور نماید، لیکن سدّ به کلی منهدم بود. از آثار می‌نمود که بنای محکمی بوده و آن آب هر چه از گردنه سرازیر می‌شود روی به زیادتی می‌گذارد. همین آب است که رودخانه تالار می‌نامند و مصب این رودخانه همان

۱. اصل: آلاچق.

۲. اصل: دورشکه.

دریای خزر است. خلاصه وارد سرخ رباط شده از تنگه چهل در نیز عبور نمودیم. با آنکه یک در داشت دهات سرخ رباط و فیروزکوه درست نمایان نبود [به] جهت آنکه در بالای کوههای آنجا واقع و از نظرهای آینده و رونده پنهان بود. در محاذی هر ده و قریه بر سر راه چند خانه کمه ساخته‌اند محض آوردن آذوقه به جهت آینده و رونده اما کمه‌ها بسیار بد و نامطبوع [بود]. دو ساعت و نیم به غروب مانده وارد اردو شدیم سرپرده و چادرها را در زمین متعلق ابراهیم بیک نایب زده بودند. در سرپرده افستین زیادی دمیده خیلی معطر، هوایش با طراوت، زمین با صفا خیلی خوب به نظرم جلوه نمود.

روز دوشنبه بیست و نهم ذی القعدة در سرخ رباط توقف نمودیم صبح را به حمام رفتیم پس از بیرون آمدن از حمام هوایی دیدم مثل هوای بهشت خیلی با طراوت و صفا بود. بعد از صرف ناهار کاغذهای سپهسالار و اهالی شهر رسید اخبار بی‌معنی بسیار نوشته بودند زیاده از حد بدم آمد. جواب آنها را نوشتم. قدری به تماشای دوربین عکس خود را مشغول ساختم بقیه روز را به آسایش گذشت. شب را پس از صرف شام مردانه شد با عین‌الملک در امور لازمه مازندران و نظم آن سامان دستورات عملی خوب که موجب آسایش بندگان خداست دادم. الحمدلله شب را هم خوش گذشت بعد خوابیدم.



روز سه شنبه غره ذی الحجه صبح هوا مه غلیظی داشت. سوار اسب یمین الدوله شده به جانب پل سفید رانیدیم. اهالی آنجا می‌گفتند سه فرسنگ مسافت دارد اما پنج فرسنگ نیز بیشتر بود به قدری یک فرسنگ مسافت بنه همراه بود. قدری رانیدیم راه دو تا شد از رود عبور نموده سمت دست راست بند افتادیم همه جا رودخانه تالار در میان حایل بود آبش بسیار ولی گل آلود. اسبی از نوکرهای ظهیرالدوله را آب برده آنجا ایستادم حکم دادم مردم امداد نموده اسب را گرفتند نزدیک بود تلف شود. عین‌الملک، سلیمان‌خان، تیمور میرزا [و] اعتمادالسلطنه حاضر بودند. صحبت منحصر به تعریف هوا و نزهت فضا بود و طرف جاده جنگل ولی باغ مانند عطر شکوفه سیب و آلوچه و گلایه هوا و فضا را خیلی معطر نموده، در

سایه درختان بنفشه الوان سفید سرخ آبی فراوان دمیده از ابر نیز ترشح باران مزید طراوت دشت و بیابان گشته اما ترشح به مقداری بود که بر بال پروانه می‌چکید مانع طیران آن نبود جز آنکه پر و بال آنرا از غبار پاک می‌نمود. بلبل و مرغان دیگر نغمه سرائی می‌نمودند در هر چند قدم وضع جنگل و هوای دره و دشت نوع دیگر می‌گشت در همه جا افسستین رسته رایحه آن تقویت دماغ می‌کرد مختصر آن هوا و فضا بهشتی مجسم به نظر می‌آمد. در جای پر صفائی به ناهار افتادیم محقق، یحیی خان، موچول خان، عین‌الملک [و] حکیم طولوزان در سر ناهار حاضر بودند. پس از صرف ناهار سوار شده رانیدیم. جوانی سواد کوهی تازه دو قرقول شکار کرده آورد. به فاصله اندک مسافتی بر سر تپه رسیدیم تپه از سبزه مانند زمرد سبز بود چشم انداز خوشی داشت. توقف نموده دهات اطراف و رودخانه و کوهستان آنجا را خوب تماشا نموده بقیه‌امامزاده ملاحظه شد معروف به امامزاده شیرمست و این شیرمست دهی است که واقع است بر سر کوه سمت چپ جاده متعلق به کسان میرزا کریمخان و امامزاده به اسم ده معروف گشته. راه امروز از هر دره رودخانه و چشمه روان است که داخل رودخانه تالار می‌شود. آثار خیابان شاه‌عباس علیه‌الرحمه بعضی جاها می‌نمود ولی خراب و ویران. به همین تفصیل رانیدیم تا محاذی پل سفید و این پل را نیز شاه‌عباس ساخته سه‌چهار چشمه دارد. بنه واحمال و ائقال اردو که از سمت دست چپ راه می‌آمدند آنجا رسیدند از پل گذشتند بقیه بنه مانده بود اندک معطل شدیم باران نیز شدت کرد. ابراهیم‌بیک نایب در جلو بود ملاحظه نمودم به ناگاه خود را از اسب افکنده به طرف پائین راه به سمت رودخانه که پرت گاه بود رفت. معلوم شد پسر ابراهیم‌بیک با اسب از آنجا پرت شده بود اما الحمدلله به سوار و اسب هیچکدام آسیبی نرسید. چهار ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم در جای بسیار باصفائی سرراپرده و چادر برپا نموده بودند. سواد کوهیها مرال ماده شکار کرده آوردند لحظه [ای] بعد از ورود باد^۱ و باران نیز ایستاده در سر راه خیابان در اثنای راه سنگی طبیعی از خاک برآمده بسیار بزرگ و سفید رنگ آن را حجاری نموده گویا تاریخ ساختن راه براو نقش نموده بودند اما نقش او محو شده بود همان هوالله تعالی بر سر لوح سنگ منقوش بود. باقی مانده شب را پس از صرف شام بیرون آمدم گفتم آتشبازی کردند خیلی مطبوع اتفاق افتاده.

روز چهارشنبه دوم ذی‌الحجه صبح سوار اسب احمدخانی شده رانیدیم قدری که رفتیم میرشکار کل بنه را نگاه داشته بود که حرم بگذارند. منزل امروز سرخ کلاست در بالای کوه واقع است. در اثنای راه میدانی است متعلق به حاجی آقاگل است از زیرآب می‌گذرد به سرخه کلا می‌رود. زیرآب مال اسدالله‌بیک یاور است آن نیز بالای کوه است. امروز دهات و زراعات خوب در دو طرف راه است همه بالای کوه و جنگل واقع است. رودخانه طرف چپ راه است از سمت دیولیم^۲ که مال ابراهیم‌بیک نایب است آب زیادی می‌آید ملحق به تالار می‌شود. دیولیم دست چپ واقع است عوام اهل آنجا می‌گویند چاهی که کیکاوس حبس بود رستم خلاص کرد در دیولیم است. امامزاده عبدالحق بسیار بزرگوار امامزاده ایست طرف دست چپ آن

۱. اصل: بارد.

۲. اصل: دیولیلیم.

طرف رودخانه واقع است آب زیاد بود نفرتم. راه امروز قدری گل بود بواسطه نه‌های کوچکی که از کوه داخل راه می‌شد راه را خراب کرده بود. تلگراف را در این منزل بسیار جاها به چوب جنگل بسته‌اند. امروز دیگر بنفشه و شکوفه در عرض راه نبود اما جنگلها و کوهها و دهات بسیار تماشا داشت. کلارجان کردوا دو ده بودند، طرف چپ رودخانه بالای کوه غازی کلاه و کسلیمان طرف راست ما در پشت کوه بود. حبیب‌الله خان می‌گفت شکارگاه قرقاول آنجا خیلی خوب و بسیار است. شاطر باشی از شهر آمده بود دیده شد. منزل دو فرسخ بود زود رسیدیم. کوه سبز بدون درختی بسیار بلند هموار بی سنگ نزدیک سرپرده بود خواستم بروم بالای آن ناهار بخورم. ده سرخ کلا بالای همین کوه بود. با معدودی قدری راندم از باران دیروز چمن و راه گل بود احتیاط داشت مراجعت نمودم در سرپرده ناهار خوردم. وکیل فوج سوادکوهی امیر نام قرقاول نری تازه زده آورد محمّد علیخان هم از امامزاده عبدالحق آمد، گفت آنجا نیز خروس قرقاول دیدم. چهار از دسته گذشته به منزل وارد شدیم هوا در صبح مه بسیار غلیظی داشت در این منزل هوا باز شد آفتاب شد خوب بود نذر کرده بودم امروز اگر آفتاب بشود سالی پنجاه تومان صرف عمارت امامزاده کنم بلافاصله آفتاب شد. آقا ابراهیم ماده قرقاولی آورد گفت سلیمان خان افشار و محمدحسین میرزا نایب میرآخور در طویله گرفته‌اند. امروز جای سرپرده بسیار خوب بود کتاب روزنامه‌ها را تذهیب و جلد کرده میرزا حسین خوشنویس از شهر آورد خوب جلد و تذهیب شده بود. وزیر دول خارجه عریضه مختصر نوشته اینجا رسید فی الفور جواب نوشته فرستادم. شاهزاده اعتضادالسلطنه پیشکشی فرستاده دستخط التفات در حق او صادر شد. کردوا طرف دست‌چپ اردو آن طرف رودخانه در دامنه کوه واقع است سرخه کلا بالای کوه واقع است طرف دست راست سرپرده اما پیدا نیست. یکصدوشانزده نفر سرخ کلائی زن و مرد و بچه از صبح در روی تپه سبز نشسته تماشای اردو می‌کنند. عصر عکاس باشی در سرپرده عکس اطراف را انداخت امروز بعضی احکام به استرآباد و جهانسوز میرزا صادر شد، محمد زمان بیگ تفنگدار به چپاری برد. دهات اطراف راه سرخ کلا، نخعی کلا، کرد آباد، خواجه کلا، نرگس جاسر، لایبج کلا اما همه بر سر کوه و میان جنگل بود.

روز پنج‌شنبه سیم ذی‌الحجه صبح هوا بسیار صاف و آسمان بی ابر که فوق مدح و وصف بود سوار اسب تیمور میرزا شده راندم. میرشکار از راه پائین جلو بنه را نگاهداشته بود راهی هم از طرف بالا بود. میرشکار گفت از راه پائین بیائید اعتنائی ننموده از راه بالا رفتم. قدری از راه را تازه بریده و ساخته بودند. با عین‌الملک و سلیمان خان صحبت کنان رفتیم قدری رفته به راه متعارف افتادیم اندکی دیگر رفته به سرکلابن کلا رسیدیم. سرکلابن کلا که این قدر می‌گویند بدست آنطور نبود راهی است همه جا به عرض ده ذرع بعضی جا پنج ذرع خیابان قدیم بوده است سنگهایش بیرون آمده است بعضی نه‌های کوچک از کوه آمده زهاب و گل بسیار بود، مالها به سبب گل به صعوبت می‌گذشتند. مهندس پیش رفته بود بعضی جاها را با چوب بعضی را با سنگ راه را ساخته بود. از آن جاها به آسانی عبور شد در این راه پرت گاه نبود خلاصه باکمال مسرت می‌آمدیم. مرغهای عجیب خوشگل می‌آمدند. میان خیابان دو مرغ کوچک زدم خیلی قشنگ بود یکی زنده ماند در ناهار گاه رها نمودم دوباره رفت در وسط سرکلابن کلا. عین‌الملک آبشاری پیدا کرده بود قدری از راه بالاتر رفتیم آبشار پیدا شد یک سنگ آب از ده ذرع ارتفاع به پائین می‌ریخت. زمین همه

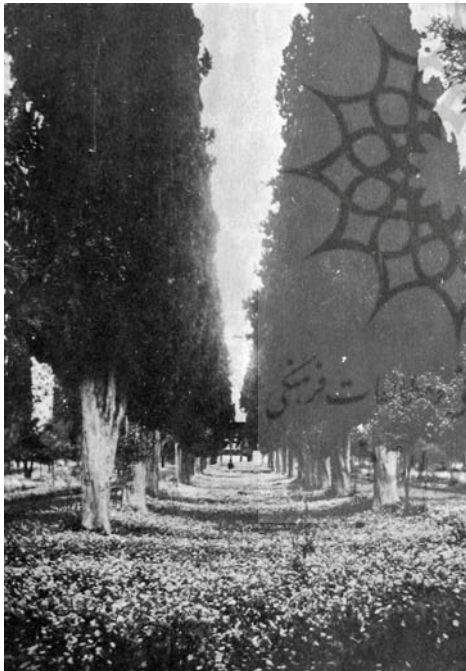
سبز و خرم آب صاف، بسیار باصفا جائی بود. ناهار خوردیم چای که پیش سپهسالار فرستاده بودیم این جا رسید، از وزیر خارجه نیز کاغذ داشت نوشتجات اسلامبول هم بود قدری کاغذ خواندم عمه خلوت همه بودند به ناهارگاه رسیده در میان خیابان درخت بسیار بزرگی دیدیم برگش شبیه برگ نارنج اما بدون ساقه کوچکی که در نارنج است، گل‌های بلند سفیدی داشت مانند بهار نارنج و خوشه انگور قدری چیدم. شاطر رفت بالای درخت بسیار چید، گلش معطر، درختش خوش منظر. مازندرانها آن درخت را جل می‌نامند. پیاز بنفشه سرخ آوردند. از منزل که سوار شدیم الی پل کسلیان بلوک دادوست و این پل سرحد سواد کوه و شیرگاه است. اسدالله بیک یاور سواد کوهی چشمه [ای] را که آن طرف رودخانه است به طرز ناوبندی آبش را از سر رودخانه به این طرف آورده به قدر یک سنگ آب یک سنگ صحرا را زراعت می‌کند. شیرگاهی را به آن زمین ادعا دارند اما دعوی بی‌جاست بسیار خوب صحرائی است سراسر صحرا گل‌زرد روغنی بود مخلوط به گیاه اوجی و بسیار اسب تاختم خیلی حظ کردم. آب بسیاری از کسلیان^۱ می‌آید اینجا داخل رود تالار می‌شود. آنجا پلی ساخته‌اند بعد از صحرای گل روغنی به پلی رسیدیم بسیار مرتفع و طولانی، وسط پل یادم آمد دیشب که می‌گفتند پایهای این پل خراب است به احتیاط و تاخت گذشتم ولی آدم گذاشتم که حرم را پیاده به احتیاط بگذارند این را پل دختر می‌گویند. اگر این پل نباشد یکباره آمد و شد سوادکوهی و مازندرانی قطع می‌شود. به اندک مسافتی از پل دشت شیرگاه پیدا شد در این دشت جنگل رود و کوهها کوچک شده دشت می‌شود. دهات شیرگاه از راه دور افتاده است. صحرای بسیار خوبی است میرزا مسیح [و] اعیان مازندران حاضر بودند، قدری سواره کرد و ترک و عبدالملکی و پیاده کله‌دی [؟] پنج کس و تنکابنی بودند. قدری صحبت شد پسر میرزا اسمعیل خان با ریش سفیدان بندی بودند. میرزا اسمعیل خان هنوز نیامده بود. خلاصه شش ساعت به غروب مانده وارد اردو شدیم. احکام نیمه ذی‌القعدة که دبیرالملک پنج روز پیش فرستاده بود تمام را خواندم جواب عرایض سپهسالار را نوشتم. عصری عین‌الملک و میرزامسیح را خواسته بعضی فرمایشات شد. حاجب‌الدوله و پیشخدمتان بودند. صحرا جنگل رودخانه کوه برفی سوادکوه^۲ عالمی داشت. آن طرف رودخانه دهی بود درخت بزرگی شکوفه قرمزی داشت سواری فرستادم شاخه آورد شکوفه سبب بود.

روز جمعه چهارم ذی‌الحجه صبح هنوز در سراپرده بودم که شوکائی نر زده آوردند سه ساله بود سال شوکا از نیش شاخش معلوم است بسیار شاخ خوشگل داشت به شاخ مرال شبیه بود. میرشکار و آن شخص که شوکا زده بود خواستم. آن شخص می‌گفت همین دم سراپرده آن طرف رودخانه با ساچمه زده‌ام. بعد به اسب کهرامدخانی سوار شده گاو حاضر کرده بودند جنگ بیندازند. دو گاو قدری به هم پیچیدند عجب گاوهای بودند خلاصه سوار شده راندم در راه با عین‌الملک صحبت می‌کردیم راه جنگل کمی دارد. خیابان بسیار قشنگ بود اما هوا بسیار گرم بود به علت آفتاب قدری از راه در کالکسه نشستیم.

۱. اصل: کسلیان.

۲. اصل: فیروزکوه.

اول از رودخانه اوتی جان گذشتیم آب صاف همواری دارد ممرش پهن سنگ ریزهای سفید قعرش نمایان بسیار مطبوع بود این رودخانه نیز داخل تالار می‌شود. اسب در میان رودخانه راندم خیلی با صفا بود پس از عبور از رودخانه سوار کالسکه شدم با عین‌الملک صحبت می‌داشتیم در این بین میرزا اسمعیل خان بندپی آمد قدری با او صحبت داشتیم از راه لاریجان آمده بود از صعوبت راه تعریف می‌کرد. سیم تلگراف در این منزل پاره شده بود گفتم زود بسازند. بعد از آن راه سنگستان شد سوار اسب شدم از رودخانه دیگر گذشتیم که پل یک چشمه داشت از بناهای شاه عباس رحمت‌الله سمی به پل بشل است. عباسقلیان لاریجانی آمد قدری با او صحبت شد صد سوار خوب همراه داشت. زمین امروز هم صحرا هم کوه‌های کوچک هم جنگل کوتاه تک تک درخت توت ابریشم درخت گردو بسیار است. طرف دست راست دهات سرو کلا، متن کلا، هیو کلا ده که جزء علی‌آباد است. بالای تپه متن کلا به ناهار افتادیم بسیار جای خوبی است. امروز کوه دماوند و کل کوه‌های برف‌دار لاریجان و نوا و کجور - نور همه پیداست بسیار با صفاست. از این تپه ده واس کس پیداست خانه‌های سفالی تک‌تک درخت‌های مرکبات جنگل خیلی خوب و با صفا می‌نمود. از متن کلا رفتم لیون پسرهای عباسخان بیگلریگی آمدند به قدر ده نفر بودند. صبح در دم سراپرده محمد



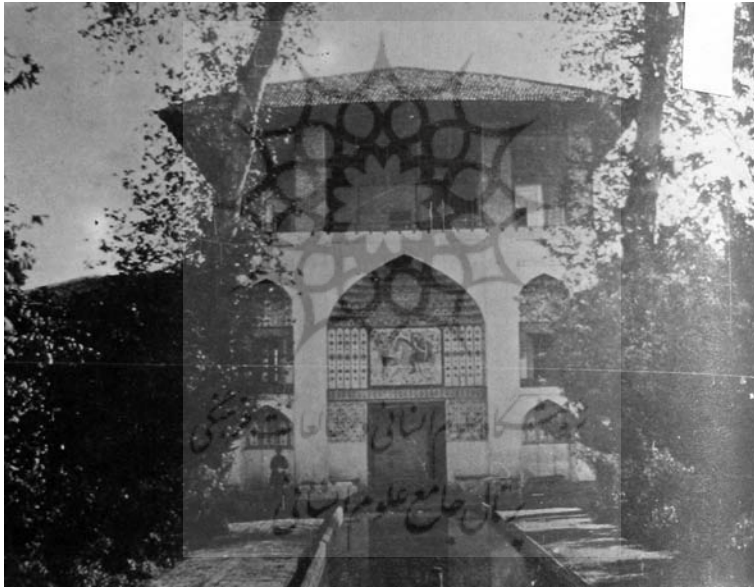
خیابان سرو باغ شاه ساری

مه‌دیخان برادر علیرضاخان آمد امروز سرکرده‌های نوکر اشرف و توابع آمدند قرقاول بسیاری آوردند از اینجا به علی‌آباد رسیدیم جلگه [ای] دارد چمن است. امامزاده یوسف‌رضا آنجا واقع است خوب ساخته‌اند سردری مطبوع داشت یک سرو بلندی در صحنش رسته بود. کیاکلا به دو فرسخ فاصله طرف دست چپ علی‌آباد است. شیخ طبرسی هم در طرف دست چپ علی‌آباد است به فاصله دو فرسخ. عباسقلیان می‌گفت قرقاول بسیاری دارد محمدرحیمخان او مرخص شده رفتند شکار آنجا. چهارپنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم کاغذهای اسلامبول که وزیر خارجه فرستاده بود خواندم. هوا امروز بسیار گرم بود. محمدرحیمخان [و] عباسقلیان که شکار رفته بودند آمدند چند قرقاول آوردند. شتران بنه که آمدند موجب تعجب اهل مازندران بود. شب را شغال بسیار فریاد کرد. شب را قرق ۱ شد به هر حال خوش گذشت.

۱. اصل: قورق.

روز شنبه پنجم ماه ذی‌الحجه صبح هوا صاف و باد تند خنکی می‌آمد. آقااسلمان خان رخت سواری و شمشیر مرصع را آورد لباس پوشیدم اسب کبود ایلخانی‌فارس را براق مرصع زده سوار شدم. با عین‌الملک صحبت می‌داشتیم راه همه خیابان بود بعضی جا آباد بعضی جا خراب. دو طرف راه جنگل کمی داشت باقی جنگل را تراشیده دهات آباد نموده گندم و شالی می‌کارند. زن و مرد بسیاری در سر خیابان به تماشا آمده بودند. طرف دست راست محال ارطی است که جزء علی‌آباد است جمعیت و آبادی زیادی داشت که در سر راه ایستاده بودند. طرف دست چپ محال نوکنده کاه تیولی حاجی ملک‌زاده است جمعیت زیادی از آنجا آمده بودند به استقبال اما خود دهات پیدا نبود علم شیر خالصه تیول حاجی شریفخان آن سمت نوکنده کاه است. شرف داراب کلای خالصه آن طرف دست چپ است قدری در خیابان کالسکه نشستیم راه بد شد سوار گشتیم. میان جنگل طرف دست چپ به ناهار افتادیم. تیمورمیرزا، عین‌الملک [و] سایر پیشخدمتان بودند. پس از صرف ناهار سوار شده رانندیم. قدری از خیابان را طی نمودیم خبر آوردند در جلو راه خیابان خراب است؛ راه دیگری از میان زراعت ساخته بودند از آنجا رفتیم، سوارهای نظام با بیرق و لباس خوب در جلو بودند. از ده ماه فروجک گذشتیم. درخت ارغوان تنهائی در صحرا بود بسیار بلند و پر شاخ گلش باز شده خیلی خوش وضع قدری ایستاده تماشا نمودم. هوا ابر شد باز افتادیم به راه خیابان بعد از ماه فروجک سرخه کلای خالصه است که تیول محمدعلیخان است. خلاصه رانندیم در بین راه پسرهای ملک‌آرا، پسرهای عباسقلی‌میرزای مرحوم با شکرالله پسر جهانسوزخان آمدند. محمدعلیخان عرض کرد علمای شهر در ملیک که مال ملک آرای مرحوم و او وقف نموده است حاضرند. رفته به پل مقیم‌خان از آنجا به طرف دست راست کج کرده رفته ملیک. سایبان زده بودند نشستیم علما آمده نشستند. میرزا محمدحسین مجتهد که بسیار معتبر است در مازندران و بسیار خوش محاوره و خوش صحبت آمده بود. از سنش قریب پنجاه و هفت سال گذشته قدری با او و سایر علما صحبت شد. آنجا درخت نارنج با بار بسیار داشت. امروز از علی‌آباد که آمدیم از یک پل سه چشمه گذشتیم. می‌گویند محمدحسنخان مرحوم بر سر سیاه رود ساخته است. از یک پل کوچک هم گذشتیم. از پل مقیم‌خان تا شهر یک میدان اسب است. خلاصه چای در آفتاب‌گردان صرف شده علما مرخص شدند بعد جیقه بر سر زده سوار شده رانندیم سروهای باغ ملک‌آرا نمایان شد. پل کوچکی و سنگ فرش مختصری میرزا مسیح ساخته است گویا در آن نزدیکی دهی دارد. خلاصه از پل وزیر دسته دسته مستقبلین شیشه‌های نبات می‌شکستند و اسبها رم می‌کردند خیلی جمعیت بود. خلاصه از دم خندق شهر دور زده بعضی محلات بربری بیرون شهر بود از آنجا گذشته رسیدیم به سر در نقاره‌خانه قریب هشت‌هزار زن بر بالای خاکریز خندق شیشه‌های نبات در دست تماشای غربی داشت. خندق شهر آب دارد شهر دیوار ندارد داخل باغ ملک‌آرا مرحوم که از دروازه شهر صد قدم دورتر است شدیم. سر در خوبی دارد از آنجا داخل باغ می‌شوند باغی در نهایت صفا و روح. کمتر باغی به آن نزهت و مرغوبی دیده شده است. فوج خوئی طرفی، تفنگچی مازندرانی طرفی [و] جرنال مهندس با صد سرباز مهندس صف کشیده بودند. بعد از پیاده شدن صد و ده تیر توپ انداختند خلاصه باغ بسیار بزرگی بود؛ یک سرو، یک نارنج، باز قطار سرو، باز قطار نارنج. سروها بسیار بلند نارنج‌ها چتر زده با آنکه آخر نارنج بود و چیده بودند باز هر درختی دو سه

هزار نارنج داشت. وسط باغ را جهت حرم تجیر کشیده خارج کرده بودند پیش از آمدن حرم با عین‌الملک و تیمور میرزا رفتیم اندرون را تماشا کردیم. آن طرف هم سردری بزرگ دارد دریاچه طولانی دارد دور دریاچه کلاً نارنج، سردری با برجی رو به جنوب ساخته که به دریاچه نگاه می‌کرد که به کلی خراب شده است. حوض هم خراب بود تازه اصلاح مختصری کرده آب بسته بودند. در نگاهداری باغ و آبیاری بسیار کوتاهی شده انشاءالله باید تعمیر کلی شود. بعد آمدیم بیرون در کلاه فرنگی که از چوب ساخته، اطرافش پنجره شیشه است. ده قدم طول و هفت قدم عرض دارد، سقفش سفال پوش است، زیرش قهوه‌خانه و جای نوکر است، دو ذرع از زمین مرتفع است، سرو و نارنج در نظر جلوه‌گر است هوش از سر می‌ریاید. هوا بسیار خوب بود خلاصه در باغ قدری گشتیم بعد از شام قرق^۱ شد. علمائی که ملیک استقبال آمده بودند این اشخاص اند میرزا محمد حسین مجتهد، حاجی شمس‌العلماء، آقا شیخ جعفر، آخوند ملا محمد رضای نوکنده، ملا ابراهیم، آقا شیخ علی بزرگ، آقا شیخ علی کوچک، میرزا مهدی [و] آقا برادر قاضی. مردم ساری از دو چیز زیاد تعجب داشتند شتر و کالسکه. اغلب مردم در شهر منزل گرفتند.



روز یکشنبه ششم ماه ذی‌الحجه در باغ توقف شد. هوا قطرات باران می‌افشاند و غبار می‌نشاند فضا طراوت و لطافتی داشت. صرف ناهار در کلاه‌فرنگی شد. عین‌الملک و میرزا مسیح و حکیم طولوزان و بنزک مهندس برای ساختن پل بر سر رودخانه تجن در فرح‌آباد و رود نکا احضار شدند، مقرر شد که بنزک مهندس در ساختن پل به زودی اهتمام کند. میرزا صادق عموی میرزا زکی مستوفی‌علی آبادی نیز مأمور

۱. اصل: قورق.

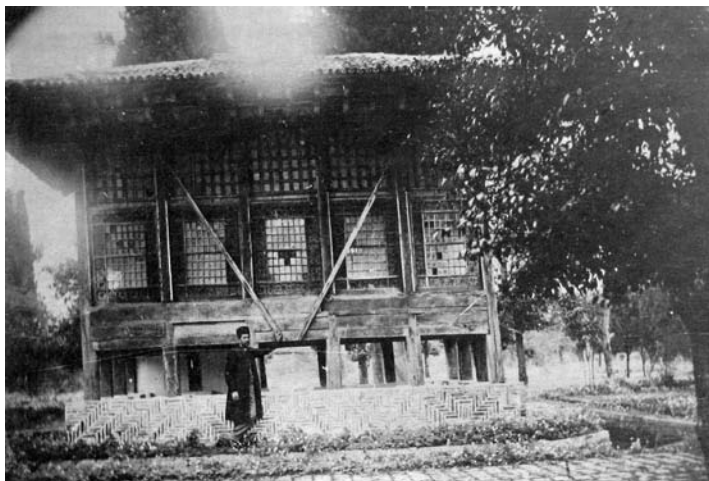
گشت که در ساختن پل همراهی با بنزک مهندس نمایند قدری هم مشغول نظم اردو و قرار سیورسات شدیم. چهار ساعت به غروب مانده اسب خواستم تا رفته تفرج عمارات و ابنیه شهر نمایم. سوار گشته به شهر رفتم میدان و دیوانخانه آقا محمدشاه ملاحظه شد. آثاری عظیم و استوار به نظر آمد اگر چه ویران و خراب بود اما بنیانش محکم و پایدار است. ارک اندرونی آقا محمدشاهی و عمارات ملک‌آرای مرحوم همه را دیدم کلاً مرمت و تعمیر لازم دارد. در دیوانخانه آقا محمدشاهی درخت نخلی و دو سرو و چند نارنج باقی مانده. از وضع و اثر معلوم بود که بنائی شاهانه بود. بر حسب حکم، یحیی خان سیاهه تعمیر می‌نمود و به میرزامسیح حکم می‌شد که بزودی مرمت و اصلاح نماید تلگرافخانه حالیه آنجا که سابق دفترخانه ملک‌آرا مرحوم بود دیده شد اگر چه کوچک است ولی عمارتی مرغوب و خوش اسلوب است؛ درخت نارنج مثمر [و] حوض آب خوشنمائی دارد. مقارن غروب به منزل معاودت شد صرف شام در کلاه‌فرنگی و راحت خواب در آلاچیق اندرون مقررگشت.

روز دوشنبه هفتم ماه ذی‌الحجه چهار ساعت از دسته گذشته بر اسب میمون سوار شدم. از خارج شهر همه جا بر کناره خندق رو به شمال اسب می‌رانندیم خندق سراسر سبز و خرم، درختهای انار در او رسته. به اندک مسافتی دور از شهر عین‌الملک گفت باغ شریعت آباد خرد آقا اینجاست. به آن سمت رانده در دم باغ پیاده و داخل شدیم. باغی است درختان نارنج و لیمو و سایر مرکبات بسیار دارد و کلاه‌فرنگی چوبی کوچکی در میان آن ساخته‌اند. از بیرون آمده سوار گشته به طرف مشرق رانده تا داخل خیابان اشرف شویم، پیش از وصول به خیابان به مزرعه نوئل که دنگ آب برنج کوبی داشت رسیدیم متعلق به کیوان میرزای مرحوم بود و پس از آن خیابان کوچکی است سنگ فرش اندک خرابی دارد، پس از یک میدان طی مسافت در خیابان به پل تجن می‌رسد. این پل را آقا محمد شاه مرحوم ساخته، هفده چشمه بزرگ دارد. طول پل سیصد قدم انسان و صد و هشتاد قدم متداولی اسب بود. بسیار پل محکم و استوار است قدری تعمیر ضرور دارد که باید ساخته شود. سه چشمه این پل را در زمان حکومت مهدیقلی میرزای مرحوم سیلاب خراب کرده بود به حکم دیوان بسیار خوب ساخته شد. جریان آب به طور است که تمام آب از سه یا چهار چشمه پل می‌گذرد باقی چشمه‌ها خشک است مگر در زمان سیلاب و طغیان آب که تمام چشمه‌ها را فرو می‌گیرد. گفتیم باید نوعی کنند که آب بالسویه از تمامی چشمه‌ها بگذرد تا به پل اذیت و خرابی نرسد. از پل عبور نموده به قریه آزاد کله رسیدیم. خوب دهی است در سر خیابان اشرف واقع است امامزاده [ای] در آنجاست مشهور به امامزاده عباس. عین‌الملک می‌گفت در سه جمعه پس از نوروز اهالی ساری و سایر دهات مرد و زن اجماع در امامزاده نموده ازدحام خاص و عام به طوری می‌شود که خیلی جای تعجب است تماشای غریبی دارد. از آنجا نیز گذشته به خیابان اشرف رسیدیم در طرف دست راست جائی بود که اطرافش جنگل، وسط آن چمن [و] درخت انار کوچکی آنجا رسته مشهور به قبرخاتون پارپار. جای باصفا و نظافتی بود بلبل بسیار داشت. پسر آقا عبدالله سورکی که دلیل راه بود می‌گفت اینجا یحتمل قرقاول نیز داشته باشد. از خیابان جدا گشته به شمال رانندیم. به سمس‌کنده خالصه تیول عباسقلی میرزای مرحوم رسیدیم، صحرائی با روح و چمنی خوش وضع داشت. در میان ده دو پشته مرتفع واقع بود و بر فراز پشته‌ها درخت انار تو

بر تو رسته جنگل می نمود. تازه انارها برگ بر آورده بودند و درختی دیگر در سمس کنده ملاحظه شد که اهل آنجا افرا می نامیدند. بلند، قوی هیكل، برگ و گلش مشابه گل و برگ درخت انگور اما بسیار سبز و خرم و خوش منظر و با طراوت خیلی خوب و مرغوب به نظر می آمد تازه گل برآورده خالی از تماشا نبود. دهاتی که امروز دیده شد و از محاذی آنها گذشتیم زغال چال آخوند ملامحمدرضا، سورک آقاعبدالله، قورت کلای عباسخان مرحوم، هولای مصطفی خان مرحوم، آبندانه سر میرزا تقی [و] کوکه باغ مریخ مرحوم. چند ساعتی در اراضی سمس کنده و قورت کالا به صید قرقاول گردش نموده قرقاولی نر از دور پیدا شد. رفت به جنگل سبز قبا بسیار در آنجا بود. مردم همه زدند اما بر سر درختان، من یکی را در هوا زدم، خیلی خوب زدم، بعد در صحرای ذغال چال جهت ادای نماز پیاده گشته، پس از اتمام نماز چای خورده، به منزل مراجعت نمودیم. بسیار خوش گذشت.

روز سه شنبه هشتم ماه ذی الحجه در منزل توقف شد. حمام رفتم پس از صرف نهار بنا به رسم یوم الترویه شتر قربانی با لوازم آن از نقاره چلی و غیره به حضور آمدند نقیب خطبه خواند. پس از رفتن آنها به اندک فاصله [ای] علما به حضور آمدند، حاجی ملا محمدتقی که بسیار فاضل و عالم و کامل مردیست با همه صحبت داشتم علی الخصوص با او، بسیار خوش محاوره و نیکو منظر بود. میرزاسمیخ، میرزاهمدی، حبیب الله خان و بعضی اعیان مازندران احضار شدند بعضی دستورالعمل و احکام مهمه صادر گشت. حبیب الله خان مأور به ساختن پلهای راهگذر و محل عبور شد. یحیی خان نوشتجات و عرایض سپهسالار را و نوشتجات از خراسان که آمده بود می خواند جواب آنها را نوشتیم تا قریب سه ساعت به غروب مانده و به این کار مشغول بودم. پس از ادای نماز عزم دیدن باغ شاه عباس مرحوم نمودم سوار شده از میان شهر گذشتم. شهر را بسیار پاک رفته و با صفا خالی از کثافات نگاه داشته بودند. کوچه ها سنگ فرش درختهای نارنج و لیمو سر از خانه ها برآورده الحق شهر نهایت آراستگی و پیرایستگی را داشت مساجد و مدارس و کارونسرای خوب معتبر دارد دکاکین از هر صنف دایر و معمور خانه های خوش وضع خوش اسلوب. میرزاسمیخ بنیاد کاروانسرائی نهاده هنوز ناتمام است بسیار محکم و خوش طرح است. رضاقلیخان پسر مرحوم میرزاحمدخان کلبادی خانه [ای] ساخته که نهایت خوبی و مرغوبی را دارد با خوش اسلوبی بادوام و استحکام است. خلاصه همه جا سیر کنان عبور نموده تا به باغ رسیدیم باغ در منتهای شهر واقع است. این باغ دو سردر عالی داشته یکی رو به شهر و سردر دیگر رو به خیابان فرح آباد و در حقیقت دروازه آن خیابان محسوب می شد. از دو چیز آن باغ زیاده از وصف تعجب نمودم یکی از وسعت فضا و استحکام بنا و خوش اسلوبی و خوبی طرز غرس اشجار آن و نظم و ترتیب سروها و نارنجهای که در نهایت تازگی و غرابت بود چند درخت چنار قوی هیكل پر برگ و شاخ داشت انجیری دیده شد به مقدار چنار عظیم. به سبب بیل نزدن و نچیدن گیاه خودرو و کم خدمتی باغبان از نمایش و آرایش افتاده. میرزاسمیخ را خواستم دستورالعمل تعمیر و اصلاح باغ را در ساختن دیوار و سردرها و سایر ابنیه و عمارات به طور دلخواه دستورالعمل و مبالغه در خوب تعمیر نمودن دادم. از همان راه که آمدیم معاودت به منزل کردم قدری آسایش نمودم. شب مهتاب با صفائی داشت میل به کار نمودم پاکتهائی که باید به دارالخلافه فرستاد لاک و مهر نموده چند دستخط

دیگر نوشتیم بعد خوابیدم.



عمارت چوبی در وسط باغشاه ساری



سردر ناصریه باغشاه ساری و تقارنخانه

روز چهارشنبه نهم ذی الحجه صبح را سوار شده از راهی که روز ورود به شهر آمدیم به اندک مسافتی جانب غربی شهر راندم آقا صادق سورکی شکار جرگه خوکى در جنگل فراهم آورده بود. در صحرا به ناهار خوردن پیاده شدیم بعد سوار گشته راندم تا ابتدای جنگل شکار گاه، عباسقلیخان، محمدرحیمخان،

رحمت‌الله خان میرشکار با پیاده‌ها در جنگل رفته‌های وهوی زیادی می‌نمودند چیزی بیرون نیامد پیاده‌ها نقره‌چیهای ساری بود می‌گفتند این نقره‌چیها شکارچی خوک می‌باشند مردمان بیکاری هستند سگهای خوب دارند همیشه در جنگل به شکار خوک می‌روند. آن روز گویا نقره‌چی و سگ کم بود هر چند تلاش نمودند و هیاهو کردند خوک بیرون نیامده شکار نکرده از آنجا گذشتم. به زمین نیزاری رسیدیم بسیار باطلاق و گل بود با کمال صعوبت و دشواری راه طی نموده به دهی رسیدیم ناگاه هیاهو و فریاد پیاده‌ها بلند شد که خوک در می‌کردند. اندکی آنجا توقف نمودیم باز خوک بیرون نیامد. راندم تا نزدیک نهری که ده دوازده درخت آزاد پر سایه رسته بود پیاده گشته نماز کرده چای خوردم سوار شده به طرف منزل معاودت نمودیم. بسیار کس با اسب در نهرا و باطلاقها افتاد از قبیل پسر علی‌بیک‌نایب و غلامعلیخان و غیره. حاجی میرزاعلی امروز گفتند وارد شد در عرض راه میرشکار عرض نمود یک قبان که خوک نر باشد از جنگل در آمد او را تعاقب کردم به سبب کثرت گل و باطلاق ممکن نشد او را صید کنم باز به جنگل گریخت. دو ساعت به غروب مانده به باغ وارد شدیم امروز هوا صاف و باد خنک ملایم می‌وزید. دهاتی که امروز دیده شد یا از محاذی آن گذشتیم از این قرار است تلوکلا از وارک اربابی حاجی میرزامحمود، بیخلو وقفی در دست مظفرمیرزا گل افشان، مال کلانتر و دیگر شرکاء او، چنارین تیول ورثه اسمعیل‌خان، رکن دشت اربابی میرزای مجتهد آخربن اربابی شمس‌العلماء، استخر سر میرزای مجتهد، آبک سر و غیره. عریضه فرهاد میرزا با طپانچه پیشکش شب رسید. شب مهتاب خوبی بود پس از نماز و شام کتاب خواندم تا هنگام خواب.

روز پنجشنبه دهم ماه ذی‌الحجه که عید اضحی است وقت چاشتگاه گوسفند قربانی آوردند دعای گوسفند خوانده قربان نمودند. به عین‌الملک لقب اعتضادالدوله و یک حلقه انگشتری الماس و سرداری سراسر چکن دوز خلعت داده شد. به محمد علیخان برادرش شمشیر و گل کمر مرصع داده شد. به میرزای مجتهد به فرخندگی عید انگشتری الماس داده شد. آئین سلام عید منعقد گشت ظهیرالدوله ایشیک آقاسی باشی مخاطب سلام بود سید ساروی خطیب خطبه خواند، سام میرزا قصیده غزائی خواند، پسر جهانسوز میرزا شتر قربانی را کشت. پس از سلام اسب خواسته سوار شدم در شهر به خانه اعتضادالدوله رفتم. حاجی ملا محمدتقی و بعضی علمای بلد آنجا بودند در حقیقت بازدید علما محسوب می‌شد سیدی در آنجا بود که صد و پنج سال عمر داشت بسیار صحیح المزاج خوش بنیه شعور و حواسش باقی بود قامتش اصلاً خم نگرفته بود خیلی با حالت بود از وقایع و صادرات زمان آقا محمدشاه بسیار صحبت داشت. اعتضادالدوله به قدر دویست خروس اخته خوش منظر مطبوع آورد دانه ریختند دانه برچیدند و حرکت آنها خالی از تماشا و لطفی نبود. ماده مرالی زنده شکار کرده آوردند پس از آن خبر کرده پیاده به منزل میرزای مجتهد رفتم بسیار مرد بزرگی است قدری صحبت با هم داشتیم خیلی خوش صحبت و عالم و فاضل بودند خانه با صفای وسیع با روحی داشت. بعد از طی صحبت سه ساعت و نیم به غروب مانده برخاستم از دروازه استرآباد بیرون رفتم به طرف قبر خاتون راندم از آزاد گله گذشته آنجا رسیدیم. وسط چمنی فرش گسترده بودند پیاده شدم. یحیی‌خان، علیرضاخان، ادیب‌الملک [و] سایر پیشخدمتان حاضر بودند همه از سستی اعضا و زیادتی رطوبت شاکی بودند آنجا بلبل بسیاری داشت میخواندند چند دفعه صدای قرقاول نیز بلند شد. با

آقاکشی‌خان تفنگدار به هوای صدای قرقاول به جنگل رفته پیدایم نکردیم مراجعت نموده پس از صرف چای آدم جهانسوز میرزا با عرایض و نوشتجات استرآباد رسید قدری احوال آنجا را پرسیدم بعد سوار شده از پل تجن گذشته متقارن غروب به منزل آمدم پلنگی در بلوک امیری زده بودند حاجب‌الدوله در دیوانخانه به حضور آورد اندک کسالت و سستی اندام داشتم پس از شام و نماز میل آسایش کردم.



عمارت دورویه باغ‌شاه ساری

روز جمعه یازدهم ماه ذی‌الحجه صبح از در مشهور به درب خاجگان سوار شدم اعتضادالدوله، اعتمادالسلطنه [و] اغلب پیشخدمتان حضور داشتند. آقا صادق سورکی و میرشکار به جرگه خوک رفته بودند رفتیم به کل چینی که دهی است متعلق به میرزا زکی مستوفی علی آبادی؛ تا ساری نیم فرسنگ مسافت دارد در طرف جنوب ساری واقع است. هوا بسیار حبس و غلیظ بود تنفس و استنشاق به دشواری می‌شد قدری مکث نمودم جرکه‌چیها بنای هیاهو گذاشتند خوک از جنگل بیرون نیامد سوارهای زیادی را مرخص نموده قدری بالاتر راندم به دهی رسیدم که آهودشت نام داشت متعلق به مظفرمیرزا کنار رودخانه تجن جایی که لایق نشستن باشد یافت نشد میرشکار به آب رودخانه زده آن طرف رفت آب زیادتی و طغیان داشت. برگشتم دوباره بر سر راه آمده راهی دیگر پیدا نمودم رفتیم به دزا متعلق به میرزا مسیح بود. به آنجا بلدی گرفته به جنگل انبوهی بود بالا رفتیم جای بسیار بدی تنگ و دلگیر فرش انداخته بودند قدری نشسته راحت نمودم توله‌ها در جنگل به گردش افتادند. فریاد توله‌ها بلند شد تفنگ خواسته میرشکار و آقا کشی خان تفنگدار همراه آمدند. رفتیم میان جنگل توله و خوک پیدا شدند جنگل بسیار سخت و پر درخت بود امکان انداختن تفنگ نبود دوباره معاودت به روی فرش نموده. هوا بسیار کثیف و غلیظ بود ملایم مزاجم

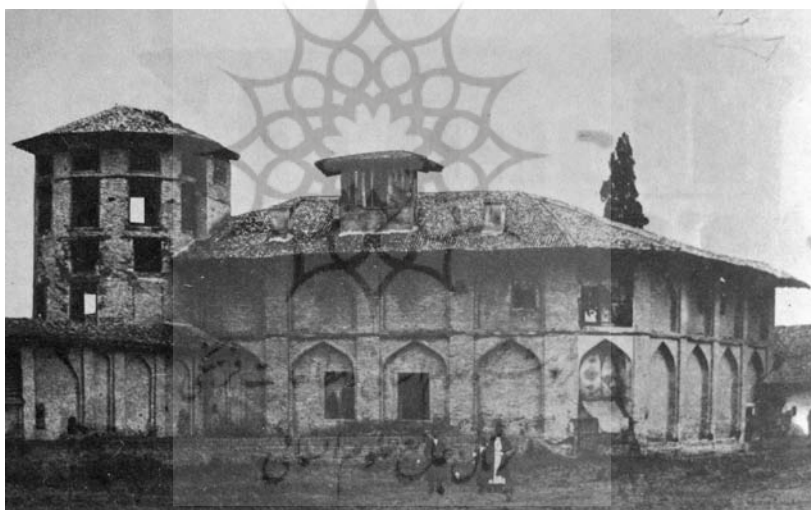
نبود سوار شده به منزل معاودت نمودم در عرض راه هوا ابر شد و برودت هوا شدت کرد. پس از ورود به منزل و آسایش از کسالت برآمده ملاحظه بعضی نوشتجات و مشغول به جواب آنها شدم.



عمارت لب استخر باغ شاه ساری

روز شنبه دوازدهم به عزم حرکت از ساری از در خواجگان سوار اسب احمد خانی گشته اعتمادالسلطنه [و] اعتضادالدوله همراه بود. صحبت کنان راه طی می نمودیم اسب اندک دیوانگی می کرد به اسب تیمورمیرزائی سوار شدم راندم از پل تجن و آزادگله و قبر خاتون گذشته به خیابان افتادیم. راه قدری خیابان بود قدری تنگه و بغله قدری از راه خوب قدری بد کالسکه را از عقب آوردند اندکی کالسکه نشسته باز راه بد شد سوار شدم. صحبت کنان می رفتیم هوا مایل به برودت بود در میان خیابان به شاطر گنبد رسیدیم. شاطر گنبد قبر یکی از شاطره‌های شاه عباس رحمت‌الله علیه بود که شاه عباس از تندروی او زیاد راضی بود و هنگامی که شاه عباس به مازندران آمده آن شاطر آنجا فوت شد شاه مبرور این گنبد را بر سر قبر او بنا نهاده و حال قدری خراب شده است از گنبد درخت زیاد رسته است. سمت راست راه و داراب کالا خالصه بود. رودخانه صافی آنجا می گذشت پل چوبی داشت آب رود در عمق افتاده چنانکه از روی پل تا سطح آب پنج ذرع ارتفاع داشت شبیه به هر پنج قنات مقدار ده سنگ آب از آن در جریان بود. پیاده شده از پل گذشتم به بعد صد قدم از این رودخانه پلی بود قدیم‌البناء یک چشمه خیلی بزرگ و در روی پل و اطراف آن درختهای قوی و سبزه‌های مختلف روئیده معلوم بود که آب داراب کالا از قدیم از زیر این پل جریان داشت. ده دیگر اسرمن خالصه جام خانه سمت دست چپ راه سورک [و] نودیه. منزل امروز قریه نکاست که طایفه نظرخان گریلی می نشینند. رودخانه نکا آبش طغیان و شورش داشت پل سه چشمه دارد که چشمه وسط از دو چشمه دیگر بزرگتر است آن پل اندک خرابی دارد گفتم بسازند. نزدیک نکا طرف دست راست خیابان امامزاده بود

اطرافش درخت زیاد. درختی دیدم بسیار بزرگ که هیكل خوش منظر ساق و برگش شبیه به درخت شمشاد اما شمشاد کوچک است و این بسیار قوی شاخ و بلند قامت گلش شبیه به بنفشه سفید خوب شمایل که به اندک نسیمی متمایل بود. اسم پرسیدم گفتند به زبان مازندرانی عل می‌نامند. صرف ناهار در ده سورک شد بچه شوکای دو سه روزه متولد شده آوردند خیلی مقبول و مطبوع و زیبا بود در سر ناهار گفتم او را شیر دادند نیم فرسنگ به نکا مانده پشته کوچکی در دست راست راه واقع بود تخته سنگی بزرگ بر سر پشته بود می‌گفتند تخت رستم است. پنج و نیم به غروب مانده وارد منزل شدیم یحیی‌خان نوشتجات و مطالب اعتضادالدوله را خواند هر یک را جداگانه جواب دادم سه نفر گودار خوکی بزرگ زنده شکار کرده آوردند. زیاد سبع و حمله‌آور بود. هوا ابر شد به شدت بارید. آب و هوای نکا خیلی مزیت به آب و هوای ساری دارد مشابه به هوای عراق است بلکه عراقیتش غالب است. کسالت و سستی اعضا و تهوعی که همه کس داشت اینجا به کلی رفع شد. بعضی کارها داشتیم فرق کرده یحیی‌خان به سراپرده آمد روزنامه طهران که باید چاپ شود می‌خواند فرمایش بعضی امور مهمه شد او مرخص شد رفت من هم آسایش نمودم.



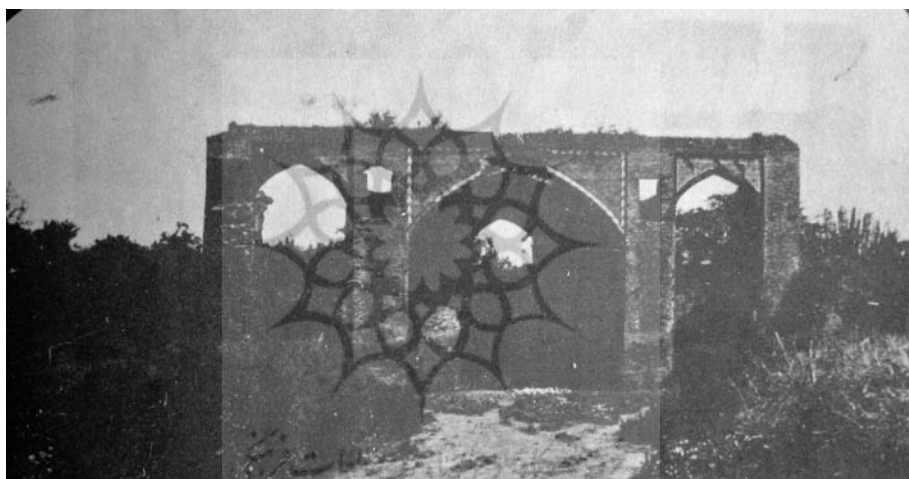
عکس برج و یک طرف از عمارت آقا محمدخانی که به میدان ساری نگاه می‌کند.

روز یکشنبه سیزدهم ذی‌الحجه صبح نسیم ملایمی می‌وزید و اندک اندک باران می‌بارید. امروز منزل اشرف و مسافت سه فرسخ است به اسب احمدخانی سوار شدیم قدری راه رفته باران ایستاد هوای طرب افزائی شد مثل بهشت دو طرف راه سبز و خرم پر گیاه آبهای جاری نغمه بلبل زراعت پهلوی زراعت. دهات واقعه دو طرف معبر از این قرار بود: دست راست آبلو گرایلی نشین، اچال پل (رستم کلای خالصه)، گرجی محله (کوسان بومی) (تروجن خالصه)، چشمه سرملک اشرف (پلنگ خیل). دست چپ

(سیاوش کالا) (میانکاله)، اتراب (دوراب) شوراب سر(کَلست)، زیروان سنگر چهار امام سنگر قراتپه (سنگر سه پشته) [و] سنگر نوردین (شاه کله). خلاصه با اعتضالدوله، اعتمادالسلطنه، سلیمان خان [و]، محمد رحیمخان صحبت کنان راه طی می نمودیم. از طرف چپ راه خط میان کاله نمایان شد بسیار ممتد و طولانی بودند به دریا منتهی می شد. میرزاسیح را خواسته در باب آبادی میان کاله بسیار صحبت داشته تاکید نمودیم. بعضی دهات قریب به میان کاله پیدا بود. عمارت صفی آباد بر بالای پشته کوه مانند واقع از سمت دست راست پیدا گشت اشرف نیز در زیر آن عمارت اتفاق افتاده پشته خیلی خوش وضعی سمت چپ راه به نظر آمد بسیار با طراوت و سبز اما سبزی آن از حاصل و کشت بود سایبان ناهارگاه را گفتیم آنجا افزاشته به صرف ناهار پیاده شدیم. تیمورمیرزا حکیم طولوزان حاضر بودند تیپ سوار بر سر راه ماندند. در بالای پشته پس از ناهار مشغول تماشا گشتیم دریای کوچک میان کاله صحرای قراتپه و سه پشته همه نمایان بود، از جانب دیگر صفی آباد کوههای سبز با صفا پیدا بود باز قدری باران آمد و ایستاد. دوربین انداخته تماشای قراتپه نمودیم پشته ایست بزرگ مخروطی شکل میان صحرایی وسیع واقع است تمام پشته و اندکی نیز از صحرا آبادی و خانه است. طایفه محمدخان افغان آنجا نشیمن دارند خیلی آباد است حشم و چهارپای زیاد از همه قسم دارند. آن همه مال و حشم ثلث آن صحرا را نمی توانند بچرند از بس گیاه و علف بسیار است. از آن صحرا و آبادی قراتپه خیلی حظ کردم پیشخدمتان همه حاضر بودند. پس از آن از تپه سرازیر شده میل تفرج صحرا نمودم تیپ سوار را مرخص نموده تیمورمیرزا، اعتضالدوله، سلیمان خان، میرشکار[و] بعضی تفنگدارها بودند. میان صحرا رانده دشتی خرم مانند بهشت فرسنگ در فرسنگ گلهای رنگارنگ خاصه گل شبدر که فضا و هوا را معطر ساخته گاه گاه بوته های جکن سیاه به نظر می آمد که بر حسن گلهای صحرا می افزود. خرگوش در آن صحرا بسیار بود. تازبها خیلی شکار کردند از آنجا گذشته راندم یک یلیه زدم زنگوله بال خیلی داشت صحرا بسیار با صفا سبزه و چمن تا ده قدمی دریا می رفت. راندم تا کنار دریا این دریا به سبب خط میان کاله به هیچ وجه موج و اضطراب نداشت عمقش کم بود مسافتی ممتد ممکن بود اسب در میان دریا راند. آبش گل آلود بود قازلاق بسیار داشت اما بسیار وحشی و رمنده چند تفنگ انداختند نخورد. عباسقلیخان و غلامعلیخان هر یک یکی را شکار کردند. رحمت الله به تاخت آمد که میرشکار دو خوک را در لم صحرا دیده رفتیم توله های عباسقلیخان را میان لم انداخته بسیار گشتم آخر بو به حرکت نمود تفنگ در دست مستعد ایستادم و سقی درآمد که عبارت از قراقلاق و سیاه گوش باشد خواستم تفنگ بیندازم اعتضالدوله برابر بود نینداختم او نیز میان لم رفت که به لغت مازندرانی باطلاق و نی زار و جنگل خاردار است. قرقاول نرمی از صحرا پرید بسیار دور افتاد تعقیب نموده رسیدیم چندانکه گردش نمودیم پیدا نشد مراجعت نموده که به راه بیفتم قرقاول نر دیگر پرید پس از افتادن دنبالش رفته پیاده شدیم برخاست درختی حایل شد تیر دیر انداختم نخورد. اعتضالدوله تیر انداخت آن هم نخورد توله دوباره پراند مسافت بسیار بود تیر انداختم نخورد. به خیابان قدیم شاه عباس مرحوم رسیدیم راندم انارستان زیادی در دو طرف راه بود بسیار با صفا تا داخل قصبه اشرف شدیم آبادی و خانه بسیار دارد اما کوچه های گل و کثیف بود وارد باغ شاه عباس شدیم. نارنج و سرو بسیار داشت عمارت چهل ستون دریاچه جدول اطراف دریاچه همه

سنگهای تراش معدنی به طول سه ذرع و عرض یک ذرع دو زرع آبشارهای خوش وضع از بالای عمارت چهل ستون باغ را دو نصف نموده تجیر کشیده جهت حرم معین کرده بودند سراپرده زده بودند چشمه آبی از میان حوض در زیر کوه واقع است می‌جوشد از جدولها جاری می‌شود به میان باغ و دریاچه می‌ریزد. کوههای سبز مشرف بر بالای عمارت عالمی داشت بلبل متصل می‌خواند هوای باغ نشاط انگیز مثل بهشت. رفته اندرونی شاه عباس مرحوم را گردش نمودم مشهور است به عمارت باغ تپه، حمام خوبی دارد اطراف دیوارها برج ساخته‌اند باغ بزرگی است مملو از نارنج اما خراب. بعد آمدم اندرون تالار چهل ستون در اندرون بود قرق شد کشتی کم‌الاسینک را در دریاچه انداخته قدری میان دریاچه گشتم از بس باغ دلگشائی بود خستگی به کلی رفع نمود دریغ آفتاب زود غروب نمود قدری ملاحظه نوشتجات نمودیم.

روز دوشنبه چهاردهم ماه ذی‌الحجه صبح را گفتم در عمارت بالای پشته صفی‌آباد نهار طبخ بکنند. سوار شده از عمارت خرابه صاحب‌الزمان گذشته آنجا را تماشا نمودم حوضها و جدولها از سنگ تراش



سردر میدان و بازار، از عمارات سلاطین صفویه واقع در فرح‌آباد ساری که از سمت جنوب انداخته شده در سال ۱۲۸۲ ه.ق.

عمارت معتبر خوبی بوده اما ویران و خراب. اعتضادالدوله می‌گفت بعضی صندلیهای^۱ سنگی مدور هم دارد. از دیوارهای عمارت درختهای انجیر قوی روئیده بسیار عمارت محکمی بود با محکمی خراب شد. خلاصه از یک طرف قصبه اشرف راندیم گل‌های زنبق بنفش از دیوارها رسته. دیوارها تمام آجری خیاره دار شاه عباس ساخته که از بالای عمارت صفی‌آباد اندرون نمایان نباشد. راندیم تا بالای پشته عمارت صفی‌آباد رسیدیم راهی دارد که به حکم شاه عباس از سنگ ترشیده‌اند و راه نیز سنگ فرش بود حال خراب است

۱. اصل. صندلیهای.

بسیار گل بود سنگهائی که در عمارت به کار برده‌اند می‌گفتند معدنش در همین کوه متصل به عمارت است، دیوار سنگی با دروازه از وسط کوه ساخته‌اند از آنجا می‌گذرد باز کوه است. قدری پیاده رفتم هوا مه و ابر بود گاه‌گاه هوا ترش‌خی داشت. چشم انداز و دور نمائی که آنجا دیده شد از تعریف و توصیف بیرون است به تحریر نمی‌توان آورد سرتاسر کوه و بیابان سبز و خرم دریا نمایان دریای کوچک طولانی میان کاله جزیره عاشوراده پیدا بود. کشتیهای بخار روس و کشتیهای ترکمان که نمک و نفت^۱ می‌آوردند همه هویدا بود عالم تماشا و خوش بود. متصل دوربین نگاه می‌کردم دو طرف تپه و کوههای سبز و جنگل عمارات اشرف در برابر چمن آب سبزه درختهای انار که بعضی برگهای تازه سرخ شده سرخی و سبزی مخلوط به هم صحرا تا چشم کار می‌کند به همین حالت تا کنار دریا کشیده شده است. صحرای قرا تپه از دور نمایان طرف دست راست اردو و پیشخانه و منزل پس فردا پیدا بود. کشتیهای بندر و ساحل استرآباد یکسر نمایان خیلی با صفا بود. ناهار آوردند پس از صرف ناهار باز دوربین انداختم عمارتی کلاه‌فرنگی وضع در وسط عمارت بود بسیار خراب است حکم دادم بسازند و حال ساخته شده است. پس از آن میل مراجعت نموده راه گل بود به منزل آمدیم میرزا صادقخان را از استرآباد خواسته بودم آمد دیدم. یحیی خان نوشتجات وزیر خارجه را با نوشتجات اسلامبول آورد خواند عکاسیاشی عکس انداخت. آقا ابراهیم گفت در چهار فرسخی اشرف معدن یخ است فرستاده بود آوردند.

روز سه‌شنبه پانزدهم ذی‌الحجه بیرون آمدیم حاجی میرزا علی آمد بعضی ظروف خوب مثل کاشیهای براق آورد می‌گفتند در سارو می‌سازند بد نبود. سوار اسب کهرخانه زاد شدیم از میان اشرف از پهلوی قصبه راه طی می‌نمودیم گل بسیار بود بنا بود میرشکار برود جرکه ببر بپندد به اندک فاصله آدمهای میرشکار و صادق سورکی آمدند که میرشکار در سر جرکه است اما پیاده‌ها نیامده‌اند. من برگشتم فرستادم پیاده‌ها را خبر کرده بیاورند. به جانب عباس آباد راندم آنجا را شاه عباس ساخته در میان جنگل است عمارت و دریاچه دارد بندی نیز بسته‌اند خواستیم آنجا ناهار خورده بعد بر سر جرکه بیائیم اعتضادالدوله، میرزا صادقخان [و] کار گذار خارجه استرآباد بودند صحبت کنان می‌رفتیم راه بسیار بد و گل بود. میرزا صادق خان مرخص شد رفت بلد راه امامقلی خان پسر عباس خان بود. از سارو تیولی عباسقلیخان هزار جریبی گذشتیم و از محاذی پلن که رودخانه آبی از جنب آن می‌گذرد و تیولی امامقلی خانست گذشتیم. از رود به سمت بالا راندم راه باریک و گل چسبیده پله پله هوا ابر و مه شدت باران در کمال صعوبت طی مسافت می‌کنیم. از پیاده‌های مازندرانی می‌پرسم تا عباس آباد چه قدر مسافت است می‌گویند یک اسب یران هر چند می‌رویم نمی‌رسیم بالاخره رسیدیم در میان جنگل دیوار کهنه و سنگی پیدا شده بود دریاچه عظیمی نمودار شد اطرافش جنگل شده بود میانش جزیره کوچکی بود شاه عباس ساخته اما حالا خراب است. این دریاچه سه ده اشرف سارو را نود روز تابستان آب می‌دهد. شاه عباس بندی عظیم آجری محکم استوار ساخته است از ته دره که مبنای سد است تا آنجا که مساوی دریاچه است البته قریب سی ذرع می‌شود

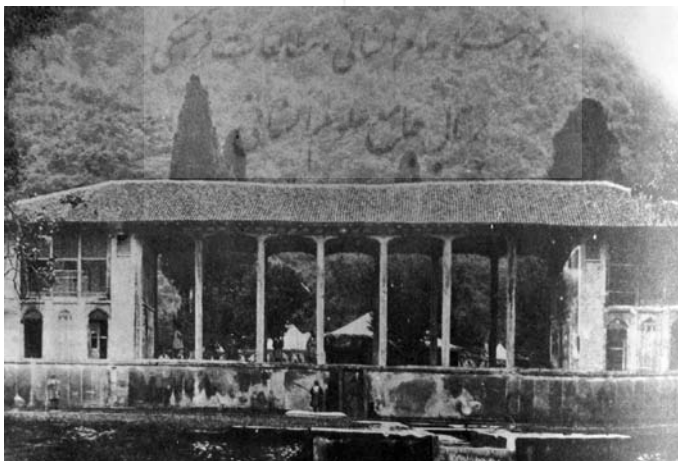
۱. اصل. نطف.

عرض سدّ ده ذرع تخمیناً می شد. از بالای سدّ پله بسته اند که پائین می رفت آنجا ناهار خوردیم. یحیی خان، طولوزان [و] سایر پیشخدمتان بودند بعد از ناهار دورنمای دریاچه را با قلم مداد کشیدیم بعد از آن سوار شده با پیشخدمتان و معدودی چند قدری اطراف دریاچه تفرّج نمودیم. درختهای بسیار بلند از میان دریاچه روئیده بود خلاصه برگشته به طرف منزل رانیدیم. پناه به خدا از سختی و صعوبت راه تمام راه پله پله گل. باران تند بارید قدری از سختی راه پیاده رفته بعد سوار شده برانیدیم. اسب کهرخانه زاد تند می رفت راه احتیاط داشت به اسب میمون سوار شدم افتادیم میان جنگل و باطاقهای بسیار، سختی و زحمت کشیدیم از جنگل خارج شده. اعتضادالدوله گفت برجهای قلعه شاه گله نمایانست. بسیار تعجب نمودم که چرا باید اینقدر از اشرف دور بشویم دو فرسخ بلکه بیشتر به اشرف مانده و به غروب دو ساعت کمتر مانده بود پیاده شده نماز گذارده شاه گله را مدّ نظر گرفته رانیدیم آخر گفتم از بلد بپرسند چه قدر به راه مانده است. بلد مرد احمقی بود گفت من خوب بلد نیستم آدمی به تعجیل به شاه گله فرستاده بلدی راه آوردند رانیدیم رو به اشرف دیگر فرصت پیاده شدن جایی به شکار نمودن نشد، ناگاه از طی چهار پنج خوک بیرون آمد سوارها تعاقب نمودند نشد کاری کنند جرکه چیهایی میرشکار که صبح برای ببر رفته بودند صدای هیاهوی آنها بلند شد. رحمت الله گفت جرکه حاضر است گفتم وقت تنگ است میرشکار و سایرین اگر چیزی بیرون آمد بزنید. رانیدیم تا منزل با اعتضادالدوله صحبت می کردم که مشغول شوم. مقارن غروب بسیار کسل و خسته وارد منزل شدیم. خوکهایی که از جلو در آمده بودند و شکار نشدند چهار پنج بچه آنها را گرفته آوردند دو تا را در جنگل رها نمودم. با خستگی شام خورده نماز کرده خوابیدم. دهاتی که امروز از محاذی آنها گذشتیم از اشرف الی عباس آباد که ملاحظه شد و بعضی دهات آن طرف عباس آباد که پیدا نبود از این قرار است (علی تپه) ملکی ملاً آخوند ملاً حسن اشرفی، (سارو) تیولی عباسقلیخان هزار جریبی، (پاسنگ) تیولی امامقلیخان، (رباط قاجار) خلیل آباد، (علمدار خیل) بدرجه ملکی حاجی مهدی تاجر اشرفی (رکافه) و باقرآباد (ملکی ذوالفقار خان انزائی، (وله مازو) ملکی حاجی اشرفی، (کلاک) ملکی میرزا یوسف خان اشرفی، (سراج خیل) تیولی میرزا، (خورشید کلا) ملکی رضاقلیخان، (گلوگاه نصف) تیولی محمد مهدیخان عمرانلو نصف تیولی عباسقلیخان.

روز چهارشنبه شانزدهم ذی الحجه صبح هوا ابر و کثیف بود باران به شدت می بارید هوا هم برودتی داشت. به حمام رفته بیرون آمدم اعتماد السلطنه و حاجبالدوله حاضر خدمت بودند. میرشکار دیروز که جرکه شد خودش و آدمهایش دو خوک نر کشته بودند آورد دیدم. می گفت جوانی را زخم زد اما نمی میرد. قدری عمارات شاه عباسی را تماشا نمودم حمام و باغ معتبری دارد کلاه فرنگی خوبی طرح افکنده بودند در نهایت خوش وضعی، قریب شش هفت سنگ آب از آنجا روان است. اندکی از کاشیهای کلاه فرنگی باقی مانده مثل چینی خوب اما خراب شده بود حکم تعمیر شد. از باغ تپه و چهل ستون گذشته سوار اسب تیمور میرزائی شدیم رانیدیم. باران به شدت می آمد کمال کسالت رویداد در صحرا خوانین معتبر ترکمانهای یموت که از استرآباد آمده بودند واسامیشان از این قرار است بحضور آمدند فورین جعفر بای، (محمد یارخان)، کلائی خان (دریا قلیخان)، سید محمدخان (نظر خواجه)، آدینه حسنخان (گوگ خواجه) آقا بای (آدینه خان)

شیخعلیخان، عراض قلیخان (قلج خان) و یخشی خان (گنجعلیخان). در این بین جمعی اسب می‌دواندند گفتند خوک شکار می‌کنند معلوم شد خوک را زده آوردند خوک یکساله بود جوانی مازندرانی او را زده بود. باران تندتر شد در کالسکه نشسته قدری رانندیم. آدمی از میرشکار آمد که خوکی را توله‌ها در میان لم انداخته اطرافش را دارند. اسب تیمورمیرزائی را سوار شده راندم رسیدم دیدم لمی کوچک است و خوک پیدا بود تفنگ دو لوله زنی چهارپاره زنی در دست گرفته ایستادم ازدحام خاص و عام فریاد مردم باران و گل بسیار حالت غریبی بود آخر خوک را از لم برآوردند تیری به جانب او انداخته نخورد باز به لم دیگر رفت تعاقب نمودیم توله‌ها میان لم خوک را میان گرفته بودند لوله دیگر تفنگ را خالی نمود به خوک خورد از لم بیرون آمد توله‌ها او را خوابانیدند ماده خوک بزرگی بود کشتند. به کالسکه نشسته رانندیم باران مانند ناودان جاریست. آدمم محاذی قراتپه به ناهار پیاده شدیم بعد به کالسکه نشسته به شتاب رانندیم باران مردم را کسل نمود اندکی باران ایستاد سوار اسب شده می‌رانندیم. میرشکار شغالی زنده گرفته آورد رها نمودم توله‌ها و تازیها تعاقب کردند فرار نمود سگها نتوانستند بگیرند. سواره عبدالملکی که در حسین آباد و ناصرآباد زاغ مرزین نشینند آمدند. سوارهای آراسته کارآمد بودند. جعفرخان عبدالملکی با سوار دیگر خوکی آوردند می‌گفتند با شمشیر زده‌ایم اثر زخم شمشیر در سر و پشت خوک پیدا بود. خلاصه سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اعتضادالدوله (یحیی خان) [و] میرزا مسیح (صدیق‌الملک) را خواستم بعضی کارهای عارضین مازندرانیه‌ها بود رسیدگی شد گفتم فردا در همین منزل که اسمش چهار امام است توقف نمایند تا چادرها و بنه‌تر شده از باران بپاشد. هشت قرقاول نر شکار کرده بودند آوردند می‌گفتند در قلعبجات عبدالملکی زده‌اند.

روز پنجشنبه هفدهم ذی‌الحجه در منزل توقف شد اهل اردو اسباب باران خورده را خشک می‌کردند. ناهار در منزل خورده سوار اسب قزل ایلخانی فارس شدم به عزم تفرج میان کاله قدری رانده



تالار چهلستون اشرف

دیوانگی و بدسری می‌نمود به اسب خاکی رنگ خانه زاد سوار شدم. عباسقلیخان لاریجانی را امروز به مهمانداری و تشریفات اوربیلیانوف فرستاده امپراتور روسیه و سایر مأمورین تفلیس مامور به عاشوراده نمودم که رفته آنها را از آنجا به فرح‌آباد بیاورد. خوانین ترکمان یموت که دیروز از استرآباد آمده بودند امروز به حضور آمدند به عرایض آنها رسیدگی شد رفتند. به طرف میان کاله رانده از محاذی قلعت‌های عبدالملکی گذشتیم جعفرخان بلد راه بود. انواع و اقسام مرغها در روی هوا با تفنگ زدم. چند خرگوش بیرون آمد قوش طیقون را پرانده گرفت، یک خرگوش هم من زدم، دو سار ابلق بزرگ و یک سار بزرگ در هوا زدم، خوک ماده در میان کاله زدم، مرداب خوش وضعی دیده شد، قوی بسیار داشت با ساچمه زدم خورد اما نیفتاد، در مرداب مرغهای مختلف بسیار بود بوته بادبان و تمشک و درخت انار بسیار حوالی مرداب بود. زمین سبز فضا و هوا با طراوت و صفا. بر لب مرداب پیاده شده نماز گذاردم چای شده جورلوت‌های سفید بی وحشت بالای سر ماها پرواز می‌نمودند خودشان را به آب می‌زدند حیوانات کوچک آبی می‌گرفتند نزدیک ما نشسته می‌خورند نگذاشتم کسی به آنها تفنگ خالی کند. میرشکار آمد گفت دریای بزرگ نزدیک است سوار شده کنار دریا رفتیم قدری تفرّج و گردش نمودیم بسیار صفای آب و موج دریا تماشا داشت. مراجعت نموده به کالسکه نشستیم راندم تا منزل امروز به خلاف دیروز بسیار خوش گذشت. شب پس از شام قرق^۱ شد یحیی‌خان آمد جواب عرایض سپهسالار و وزیر خارجه را نوشتیم.

روز جمعه هجدهم ذی‌الحجه سوار شده به عزم منزل مقیمی میان کاله. باران می‌بارید سوار اسب پیشکشی اعتضادالدوله شدم راندم. آدینه‌خان ترکمان آتابای تازه آمده بود محمدعلیخان دیوان بیکی او را با سایر ترکمانها که سابق آمده بودند پیاده به حضور آورد و در امورات ترکمانان استرآباد و رسیدگی به عرایض آنها قدری صحبت شد مرخص شده به نوذرآباد رفتند تا ما از میان کاله مراجعت کنیم. پس از آن به کالسکه نشستیم راندم ترکمانها به هیئت اجتماعی اسب تاخته قدری بازی نمودند رحمت‌الله‌خان و میرشکار نیز اسب تازی و بازی کردند. می‌راندم تا به اول میان کاله رسیدیم میرشکار را گفتم آدمی بفرستید میان مرداب ببیند قوها میان مرداب نشسته‌اند یا رفته‌اند خبر آوردند بسیار است. از کالسکه به اسب سوار شده به مرداب رسیدیم سوارها را گفتم بروند بالای مرداب قو بپراند پیاده شدم با میرشکار پشت بوته تمشک بزرگی کمین نمودیم قوها را پرواز دادند هیچ از آنها به تیر رس ما نیامد به سمت بالای مرداب رفتند دو قوی دیگر در مرداب ماند آنها را نیز پرانیدند درست محاذی بالای سر ما آمدند تفنگ دو لوله چهار پاره پر انداختم نخورد دور شدند تفنگ گلوله زنی دیگر گرفتم انداختم به گردن یکی خورد که سیصد ذرع بالا بود بالای مرداب به خاک افتاد بسیار خوب زدم. اعتضادالدوله، تیمورمیرزا، سلیمان‌خان^[و] سایر نوکرها دیدند همه حیرت و تحسین نمودند. قو را آوردند راندم، بالاتر مرداب دیگر بود (پرلای) بسیار داشت بالای مرداب پیاده شدیم پرلاها را پرانیدند خوب نیامدند اعتضادالدوله یکی را در هوا زد. بعد سوار شده رفتیم کنار دریای بزرگ. پیش از نشستن به کالسکه آفتاب‌گردان زده به ناهار افتادیم بعد به کالسکه نشستیم راندم. هوا صاف

۱. اصل: قروق.

شد بسیار هوای خوشی بود. محمدعلیخان برادر اعتضادالدوله، گلدیخان، آینه‌خان [و] حسنخان ترکمان را آورد با ایشان بعضی فرمایشات شد آنها نیز به نودآباد رفتند. این گلدیخان از ایل جعفری است در آن ایل بسیار معتبر و خدمتگذار است. خلاصه صحبت کنان کالسکه می‌رانندیم راه کالسکه بهتر از آن امکان نداشت بنه و سرباز و سایر سوار و پیاده مانند درنا به نظام در کنار دریا طی مسافت می‌نمودند. دریا در جهت چپ حرکت اردو بود سوار اسب شدم رفتم میان جزیره قدری گشتم قرقاول ندیدم درخت انار جنگلی اینجا اندک کم می‌شود صحرا یکجانی و علف و گیاه بود آنچه از صحرا به دریای بزرگ نزدیک است انار و ولیک که درخت جنگلی است دارد اما اندک، آنچه وسط صحرا و به دریای کوچک نزدیک است علف و بعضی جاها تلو بود که درخت خاردار جنگلی است دارد. پشه اذیت می‌نمود برگشتم به کنار دریا به کالسکه نشستیم تا رسیدیم به منزل قدری آسایش و خواب نمودم دو ساعت به غروب مانده برخواستیم نماز گذارده این منزل مقیمی امروز پنج فرسخ مسافت داشت چشمه آب شیرینی دارد چاه نیز میکنند به عمق دو ذرع آب در می‌آید شیرین و گوارا. تیمور میرزا، اعتضادالدوله، رحمت‌الله‌خان [و] میرشکار احضار شدند قرار شکار فردا داده شد شکاری که امروز کرده شد مردی افغان در عرض راه دو مرغ سقا یکی زنده یکی کشته آورد. می‌گفت زنده را با اسب گرفتم، مرغ قو که خود در هوا زدم، دو قرا قوش جنگلی که منقار و چشم و دمشان سفید بود، قرقاول زنده سه عدد، یکی ماشاءالله، غلام بچه در سرآورده گرفت دیگری غلامیخان گرفت دیگر شاطر باشی فرستاده بود ساچمه به بالش خورده بود، یک مرال نر غلامها گرفته بودند، باز دو مرال ماده عصر ساری اصلان فرستاد، یک مرال ماده نیز اسدالله‌خان کلبادی بر سر ناهار آورد. چایا طهران امروز در این منزل رسید تلغرافی نیز از سپهسالار آمد شب هوا صاف و سرد شد الحمدالله خوش گذشت.

روز شنبه نوزدهم ذی الحجه سوار اسب تیمور میرزائی شده قرار شکار به این نوع شد که من با بعضی خواص در پیش باشیم سوارها از آن دریا تا این دریا پنجه (یعنی پره) زده می‌آیند، رحمت‌الله‌خان با غلامان جمعی مامور به جانب دریای بزرگ شدند، غلامان کشیک‌خانه، مصطفی‌خان از سمت دریای کوچک بیایند، خودمان یک میدان اسب پیشاپیش می‌رانندیم. وضع و هیئت زمین از منزل مقیمی الی سرتک که شش فرسنگ است از این قرار است صحرا و بیابان سبز و خرم انواع گلها رسته حالت زمین به هر چند میدان تغییر و تبدیل می‌یافت به یک نهج نبود نیزار بسیار دارد نی قلم خوب نیز موجود است بعضی جاها گودالها که آب در آن ایستاده پیدا می‌شود ولی آبش شیرین است اندک اندک بعضی جاها باطلاق است اما همه جای آن اسب می‌توان راند. بیشتر صحرا درختهای کوچک بسیار خارست که از میان نیزارها روئیده از دور شبیه به درخت انگورست اما ثمرش خارست چنانکه اسب را می‌گیرد نگاه می‌دارد خیلی باحیاط و اشکال اسب می‌رانندیم بیشتر اسبها مجروح شدند دست و پای اسب من زخم شد. علف‌زارهای خوب دارد علف قیاغ زیاد رسته است و آن علف خوب است که اسب باکمال میل می‌خورد و عوض جو است و به ترکی «قیاغ» می‌گویند میان صحرا خوک نر و ماده، خرگوش، مرال، شوکا، شغال، روباه، یلبه، بلدرچین، اردک، تشی [و] انواع مرغان دشتی که حساب و شمار نداشت موجود بود. در دهات نزدیک به دریا سگ آبی [و] قرقاول دیده می‌شد. تا سرتک که آخر این میان کاله است به همین نوع شکارست. خلاصه تفنگها را بر

سر دست گرفته توله بسیار گردش می کردند. قرقاول زیاد پرید دو قرقاول ماده روی هوا زدم یک قرقاول نیز بعد از ناهار زدم. شغالی شکار شد به همین وضع قوش می پراندند و می راندند مسافت بعدی از ساحل دریای کوچک پیمودم بعد به ناهارگاه پیاده شدیم. قبل از پیاده شدن به ناهارگاه رحمت‌الله خان عرض نمود که مردم متفرقه تفنگ می اندازند باید یکی را فرستاده منع نمود قهرمانخان را به این کار مأمور نمودیم بعد از ساعتی قهرمانخان آمد که یک مرال شکار شد پرسیدم که شکار کرد گفت اول ماشاءالله خان غلام بچه اسب انداخت رسید با قمه زد به جای کاری افتاد بعد مردم متفرقه ریخته از دستش گرفتند بعد به ناهار مشغول گشته. غلامان شاهسون یک مرال دیگر در سر ناهار آوردند خوک میان بزرگی غلامان شاهسون آوردند با خوک ماده. خوک ماده را رها نمودم پس از ناهار سوار گشته شکار قرقاول می کردیم. دسته مرالی از پیش درآمد به نیزار و باطلاق دریای کوچک داخل شدند. میرشکار و مردم تعاقب نمودند هنگامه [ای] در گرفت مرال بود که از اطراف می آمد و می رفت صحرا خار زار و باطلاق بود احتیاط نموده اسب آنجا نتاختم دو تا را زدم زخمی شدند رفتند پائین تر گرفتند. نزدیک سرتک چهار مرال بیرون آمد اسب انداخته یکی را در سر تاخت زدم خوابید چهار پنج معلق خورد خیلی تماشا داشت یکی دیگر را هم با لوله دیگر زدم زخمی شد از پائین گرفته آوردند. محمدخان برادر ابراهیم بیگ نایب عقب مرالی اسب انداخت همین که نزدیک رسید نیزه [ای] به مرال آشنا نمود مرال و اسب به روی هم غلطید خیلی تماشا داشت. بسیار خسته شدم می خواستم به آخر میان کاله که سرتکست برسم اما نمی شود. راندم چهار ساعت به غروب مانده محاذی عاشوراده رسیدیم همانجا گفتم فرش انداختند اکثر پیشخدمتان حاضر بودند. قدری به عاشوراده دوربین انداخته تماشا کردم بعد نماز گزارده چون راه مسافتی داشت به کالسکه نشسته راندم. از سرتک می توان سواره تا پنجاه قدمی عاشوراده رفت بعضی سوارها را گفتم به آب زده به طرف کشتی بروند بسیار نزدیک رفتند آب دریا عمق نداشت تا زانوی اسب آب بود. خلاصه کالسکه را راندم یکساعت به غروب آفتاب مانده به منزل رسیدیم دو سگ آبی نیز صید کرده بودند یک قرقاول زنده گرفته شد. قرقاول بسیار شکار کرده بودند چنانکه دیگر به قرقاول اعتنائی نبود. صدوده مرال شکار شد سه تا را من زدم باقی را دیگران مرالها را به اعیان قسمت نمودیم، شکار دیگر بهتر از آن نمی شد الحمدالله به کسی آسیب نرسید. پس از شام قرق^۱ شد پیشخدمتان آمدند بعضی عرایض مردم را رسیدگی نموده آسایش نمود.

روز یکشنبه بیستم ماه ذی الحجه از مقیمی به نودآباد باید رفت چهار فرسنگ مسافت دارد. صبح سوار اسب پیشکشی اعتضالدوله شده قدری طی مسافت نموده به کنار دریا رسیدیم و به کالسکه نشسته راندم با اعتضالدوله، ظهیرالدوله، میرزا هدایت و کیل لشکر [و] میرزا مسیح بعضی احکام صدور یافت. دو سه فرسنگ راه پیموده در کنار دریا به ناهار پیاده شدیم در بین ناهار خوردن کشتیهای روس که از عاشوراده به فرح آباد می رفت و یکی از آن کشتیهای بخاری بود بسیار بشتاب و سرعت می رفت به لنگرگاه آمد ایستاد محاذی ناهارگاه ایستاد ما را شناخته و احترامات لازمه را به جا آوردند قایق بادی کوچکی همراه

۱. اصل: قروق.

بود یحیی خان سوار شده به سمت کشتی رفت اهالی کشتی نیز فهمیدند از ساحل کشتی مأمور شده یکی از قایقهای کشتی را باز نموده به آب انداخته چهار پاروزن داشت. هوا صاف، دریا مساعد خیلی زود یحیی خان رسیدند اجودان اوربلیانوف و غراف صاحب مترجم و ناخدای کشتی در قایق بودند آمدند یحیی خان را سوار کرده به کشتی بردند در اطاق مرتبه فوقانی کشتی نشاندند پذیرائی نمودند. توپی کوچک بالای کشتی بود به قدر صد نفر آدم در کشتی بود که دو دودکش بخار داشت چرخهای بزرگ که کشتی را متحرک می ساخت از دو پهلوی کشتی تعبیه کرده بودند کشتی بسیار مقبول مطبوع خوش وضعی بود. اهل کشتی علی الاتصال هورا^۱ می کشیدند پس از ساعتی همان اشخاص یحیی خان را آورده به قایق بادی رسانیدند. یحیی خان گفت این کشتی بخار تجارتنی است مسمی به قسطنطنین که عباسقلیخان و دکنیار اوربلیانوف با اتباعش اینجا نشسته اند. بعد از آمدن یحیی خان باز هورا کشیده و حد نموده کشتی را دور کرده به راه انداخته رفتند فرح آباد. مردم اردو نیز تماشای کشتیها می نمودند بعد به کالسکه نشسته رانیدیم تا رسیدیم به دهنه رودخانه نکا که به دریا اتصال داشت آب بسیار داشت. بنزک مهندس، ذوالفقارخان مهندس با دهباشی آنجا بود. جسر نکا و رودخانه فرح آباد را بسته بودند. بنزک مهندس فرانسوی که در خدمت دولت ایران بود از کارگذاران ما اظهار تشکر و خشنودی می نمود. برخی از آجر و گچ در دهنه رودخانه نکا که به گوهرباران مشهور است ساخته اند. تفنگچی طالش آنجا ساخلو است. جزئی تعمیر لازم داشت مجدداً بسازند. امروز از پل نباید گذشت سوار اسب شده قدری سرا بالا به طرف ده نوذرآباد رفتیم. اردو در چمنی وسیع خوش فضا پر صفا افتاده بود گلهای سفید بسیار داشت اندکی هوای اردو گرم بود اما کنار دریا سرد و نسیم خوشی داشت. پس از ورود به اردو بلافاصله با یحیی خان و محقق عرایض و نوشتجات سپهسالار را خوانده جواب نوشتم. تا غروب مشغول بودیم چاپار طهران را فرستادم ماهی بزرگی آوردند. فرج الله تفنگدار میگفت پولس ماهی می گویند عکاسباشی عکسش را انداخت خیلی بزرگ بود می گفتند در دهنه رودخانه صید کرده اند.

روز دوشنبه یکم ماه ذی الحجه صبح را سوار اسب پیشکشی اعتضادالدوله گشتم منزل امروز فرح آباد است و سه فرسخ مسافت دارد. قدری رانیدیم از جسر رودخانه نکا گذشته به کنار دریا افتادیم از آنجا سوار کالسکه شدیم پس از طی اندک مسافتی رستم سلطان عرب که مردی معمر و معقولست با نوکر عرب جمعی خود استقبال نموده کنار جاده ایستاده بود. از آنجا الی فرح آباد و کنار دریا دو برج محکم استوار بود که در دست همین رستم سلطان و نوکر جمعی اوست. دهی نیز که رستم سلطان و بعضی از نوکر جمعی او نشیمن دارند نزدیک است. در بین راه دو رودخانه کوچک داخل دریا می شود وضع آب و ریزش آن در دریا خالی از تماشا نبود. آنجا پیاده شده صرف ناهار نمودیم کشتیهای روس که در فرح آباد لنگر انداخته بودند هویدا بود. پس از ناهار سوار گشته رانیدیم هوا بسیار طراوت و صفا داشت. یک کشتی ترکمانی بزرگ موج و طوفان از دریا به ساحل انداخته بود به همین وضع تماشاکنان راه می پیمودیم تا آنجا که رود تجن به دریا می ریخت مسافتی بعید از آب دریا گل آلود می نمود. گماشته معیر الممالک که مستاجر شیل فرح آباد است

۱. اصل: هورا.

تور^۱ در آب افکنده ماهی بسیار در تور بود گفتم را کشیدند اصناف و اقسام ماهی از حلال و حرام در تور بود به اشکال مختلف بعضی بسیار عظیم‌الجثه و قوی هیکل چنانکه موجب وحشت و رمندگی اسب‌ها شد. بعضی مردم از سرکشی و دیوانگی اسبها پیاده شدند اسبها را آرام نموده از دیدن ماهیان گذرانده سوار شدند. رحمت‌الله‌خان و قهرمان‌خان را فرمودیم به آب بزنند تا وضع آب از سرعت و عمق معین شود تا کفل اسب در آب پنهان شد کم مانده بود که قوایم اسبها از زمین منقطع شود و غرق شوند ایشان را امر به مراجعت نمودیم. رحمت‌الله‌خان چون دور بود نشنید برنگشت و بهر قسم بود با اسب از آب گذشت پس از آن قدری به سمت جنگل که جسر بسته بودند راندم. وردیخان، آدینه حسن‌خان [و] ریش سفیدان (اغورجلی) با صد نفر از اغورجلیان بر کنار جسر ایستاده بودند قدری به آنها فرمایش و احکام شد لوتکاهائی که به جسر بسته بودند متعلق به اغورجلیان بود و جسر بسیار ممتد و طولانی بود از آن گذشتیم بسیار جسر محکم معتبر خوش وضعی بود. خلاصه راندم تا وارد اردو گشتیم مستقبلین ساری و اطراف قریب به اردو رسیدند صف کشیدند چادرهای اهالی اردو در ساحل دریا به ردیف نصب نموده بودند مهمان‌خانه‌های خوب خوش اسلوب جهت مأمورین دولت روس افراشتند خیلی به نظام و قوام بود. هنگام نزول موکب به سرآورده از توپهای اردو و پنجاه تیر شلیک شد مأمورین دولت روس نیز از دریا توپ انداختند سواره نظام اردو با انتظام شایسته و لباس رسمی صف زده بودند خلاصه وارد منزل شدیم محل سرآورده در شن‌زار و رمل بود. اعتمادالسلطنه [و] حاجب‌الدوله به کشتی مأمورین روس رفته بودند پس از ورود ما آمدند از وضع کشتی و پذیرائی آنها بسیار تعریف و تحسین نمودند. ولی گفتند کشتیها را به مسافت دو هزار قدم از ساحل لنگر انداخته‌اند رفتن آنها با لتکا صعوبت دارد. پس از آن ادیب‌الملک را مأمور به رفتن کشتی نمودیم تا رفته از مأمورین روسی احوال پرسوی و پذیرائی نماید او نیز رفته مراجعت نمود. حکیم طولوزان رفت و معاودت کرد مرآده طرفین بسیار شد ما نیز اندکی استراحت نموده میرزا یوسفخان کارپرداز تفلیس و میرزا پارسخ مترجم که از تفلیس آمده بودند بحضور آمدند.

روز سه‌شنبه بیست‌ودوم ماه ذی‌الحجه صبح نسیمی ملایم می‌وزید هوا اعتدالی داشت بیرون رفته در چادری که لب دریا افراشته بودن نشسته با دوربین به موج آب و وضع انقلاب دریا تماشا نمودیم. کشتیهای روس به مسافت دویست قدم کمابیش از لنگرگاه سابق پیش آمده بود به سبب نزدیکی آنها خوشترم آمد. دیشب اسامی اشخاصی که همراه ما باید به کشتی بیایند سیاهه نمودیم پس از صرف ناهار با لباس رسمی سلطنتی به سرآورده بزرگ رفتیم. مأمورین دولت روسیه با تشریفات خاصه بحضور آمدند اشخاصی که میان چادر آمدند مسیوکرس وزیر مختار، اوربلیانوف فرستاده جانشین که لقب شاهزادگی دارد، حاکم بادکوبه و لنگران، جنرال قولی بکین امیر بحر، دریایی‌گی عاشوراده زینیانوف شارژ دافر قونسول استرآباد و به جز این اشخاص صاحب منصبان بزی و بحری بسیار بود که در خارج چادر بزرگ صف زده بودند، اوربلیانوف مراسله [ای] از جانشین آورد بیانی مفصل و مبسوط ادا نمود قراق صاحب مترجم

۱. اصل: طور.

دولت روس بسیار فصیح و مربوط به فارسی ترجمه نمود سپس اذن مرخصی خواسته مراجعت به کشتی کردند و استدعای دعوت ما به کشتی نمودند. پس از رفتن آنها بزرگان و سرداران یموت به حضور آمدند با آنها بعضی فرمایشها نمودیم آنها نیز مرخص شده رفتند. باز به چادری که بر لب دریا زده بودند رفتیم با دوربین مشغول تماشای دریا و حرکت کشتیهائی که معاودت می نمودند شدیم. اشخاصی که باید با ما در کشتی باشند اکثر آنها را امر نمودیم که پیش از ما بروند مثل میرزاهدایت مستوفی، میرزا اسماعیلخان مستوفی، ساری اصلان، امین نظام، وکیل لشکر[و] محمد رحیمخان آنها نیز رفتند. پس از نماز یحیی خان را معجلاً مامور به کشتی نموده که ورود ما را اعلام دهد ما نیز پیاده به جانب رود تجن راه طی مینمودیم. قایقهای مخصوص را دو ساعت به غروب آفتاب مانده با تعجیل و شتاب رسانیدند از پله که بر سر رودخانه تخته‌بندی نموده بودند وارد قایق شده دوازده نفر عمله پارو میزدند. در قایق ما شهزاده تیمور میرزا احسام الدوله، اعتضادالدوله، مسیوکرس وزیر مختار دولت روس، اوربلیانوف فرستاده جانشین، رقولی بکین حاکم بادکوبه، یحیی خان[و] حکیم طولوزان حضور داشتند. ظهیرالدوله، اعتمادالسلطنه، حاجب الدوله، سلیمان خان، ادیب‌الملک، آقای علی آشتیانی، محمد رحیمخان، عمله آبدارخانه و قهوه‌خانه و بعضی عمله خلوت در قایقهای دیگر نشسته متعاقب قایق ما می آمدند. در آغاز ورود و نشستن به قایق آب رودخانه تجن به دریا داخل می شد از تلاقی دو آب دریا اضطراب و انقلاب داشت قایق را حرکت عنیف و نامالایم می داد. در عرض راه با اوربلیانوف فرمایشات می فرمودیم. ترکی را خوب می دانست و پاکیزه مکالمه می نمود تا لب پله کشتی بزرگ با او فرمایشات می نمودیم. تقریباً بیست دقیقه طول کشید تا به کشتی بزرگ رسیدیم. از قایق بواسطه پله وارد کشتی بزرگ شدیم. از ارکان و اعیان ایرانی و روس در کشتی زیاد بودند صاحبان روس و امیر بحر چنانچه رسم آمده راپورت دادند پس از راپورت و پذیرائی قدری موزیکان زدند. سربازهای بحری با تفنگهای خاندان به قانون نظام ایستادند چادری مخصوص از برای ما در کشتی زده بودند صدلی و سایر تشریفات ورود آنجا آماده بود در چادر رفته روی صدلی^۱ نشستیم همان چادر را پیشکش نمودند چادری خوش وضع و با اسلوب بود. شیرینی و شربت و اقسام مربا^۲ حاضر بود اندک تناول نموده. دو سه نفر از پیشخدمتهای جانشین محض خدمت مأمور بودند مانند شاطرها جوراب سفید بلند در پا داشتند هیأت و ترکیب لباس پیشخدمتان بد وضع نبود تازگی داشت. پس از آن از چادر بیرون آمده جایهای دیدنی کشتی را گردش نمودیم. بعضی اشخاص که با ما بودند به سبب عدم عادت به حرکت کشتی به هم خوردگی مزاج و تهوع داشتند چنانکه ندانستند کجا آمدند و کجا رفتند. بعد بالای کشتی آنجا که قطب‌نما نصب است رفته تماشا نمودیم امیرال یکان یکان اسباب و آلات کشتی را نشان می داد و اظهار خاصیت می کرد. اطاقهای طبقه تحتانی کشتی را نیز یک یک ملاحظه نمودیم اطاق مخصوص امیرال که کرس وزیر مختار منزل داشت هر اطاقی دریچه کوچک به طرف دریا داشت محض هواخوری و استنشاق هوای تازه. سقف و جدار

۱. اصل: صدلی.

۲. اصل: مربی.

اطاقها از چوبه‌های صاف شفاف براق بود. جمیع اطاقهای صاجمنصبان میز و صندلی^۱ و نیمکت و رخت‌خواب و کتاب داشت در کمال نظافت اما هوای کشتی بسیار گرم بود. خواستند دیگ بخار را آتش کرده کشتی را حرکت دهند وقت تنگ و هوا نامساعد و دریا طغیان و طوفانی داشت احتیاط نموده قبول ننمودیم. به همان وضع که آمدیم معاودت کردیم. باز با اوربلیایوف صحبت می‌داشتیم در نهایت آسایش و راحت بودیم. بعون الله به خوبی و سلامت رفتیم و مراجعت نمودیم. به خشکی رسیده سوار اسب شدیم تا دم سرآورده مردم اردو در ساحل نظاره رفتن و آمدن ما می‌نمودند و منتظر ورود بودند. پیاده شده به سرآورده رفتیم روسها شب را در کشتی آتشبازی نمودند شام نیز در اندرون صرف شد.

روز چهارشنبه بیست و سیم ذی الحجه امروز قدری روزنامه وقایع دیروز را یادداشت کرده نوشتیم پس از آن بیرون رفته اعضاالدوله و یحیی خان را احضار نمودیم کار بسیار بود. ریش سفیدان (اغورجلی) دو اسب پیشکش آورده بودند از حضور گذشت بعد سرکردگان مازندرانی که فرضات سپرده آنهاست با میرزا مسیح به حضور آمدند قدری با ایشان در انتظام امور آنها فرمایش و دستورالعمل داده شد. به اسب سمند پیشکشی یحیی خان سوار شدیم. ترکمان یموت که خلعت پوشیده بودند به حضور آمدند دیده اظهار مرحمت شد. محاذی جسر جانب رودخانه (نکا) را گرفته به طرف فرح آباد طی مسافت می‌نمودیم تا به عمارات فرح آباد رسیدیم. این عمارات از بناهای صفویه است به مرور خراب شده از آن عمارت یک چهار دیوار و سردری باقی مانده باقی ویران و خراب به خصوص عمارت نشیمنگاه چندان ویران بود که قابل عمارت و مرمت نبود. مسجدی نیز به جا مانده فی الجمله خرابی مختصری داشت اکثر طاقهایش بر پا ولی کوتاه گنبد و مقصوره و شبستانی خوب داشت گنبدش محکم و عالی بود بالای بامها و دیوارهای خراب عمارت چندان درخت روئیده و جنگل گشته که احتمال قرقاول و مرال آنجا می‌رفت. بالای عمارت و بعضی بامها زنها و مردم فرح آباد آمده از ورود ما اظهار خرسندی و شادی می‌نمودند پیره زنی به لهجه مازندرانی شعر می‌خواند. به اکثر آنها انعام دادیم. خلاصه به بلدی عباس خان کرد به صحرای فرح آباد رفتیم الحق عجب صحرائی و فضائی بود خضارت و طراوت بهشت موصوف داشت. شخص به هر طرف دشت نظر می‌گماشت لاله و گل بود و نوای قرقاول و بلبل. گل شیدر هوا را معطر نموده اکثر چهارپایان و اهالی اردو در چمن بودند. پس از طی مسافتی جائی با صفا به ناهار پیاده شدیم هوا بسیار خوب و یک بروندی مطلوب داشت. پس از ناهار سوار گشته راندم تا به گل تپه رسیدیم و آن تپه ایست در میان حقیقی چمن واقع است سابق بر این بر سر آن تپه عمارات و ابنیه ساخته بودند حال همان چهار دیوار آجری آن باقی است محوطه آن دیوار تقریباً دویست ذرع در دویست ذرع می‌شود و چمن اطراف تپه به شکل دایره اتفاق افتاد. برای ساختن عمارت بهتر از آن امکان نداشت بسیار خوب جائی بود. باز قدری راندم اعضاالدوله زنبق زردی آورد. پرسیدم از کجا چیدی. گفت در این نزدیکی رفتم سار بزنم آنجا از این جنس زنبق بسیار روئیده است. ما هم رفتیم آنجا بسیار باصفا و کیفیت بود اما در میان باطلاق و لجن روئیده است. از آنجا گذشته رسیدیم به جائی که

۱. اصل: سندلی.

درختهای کوچک جنگلی رسته. پیاده گشته نماز گذاردیم چای خورده در این اثنا عرایض معیرالممالک از شهر رسید خواندم قرقاول ماده [ای] آمد میان سوارها افتاده گرفتند آورند. پس از آن سوار شده از راه بالا رانندیم به جانب اردو. شاهزاده تیمور میرزا (حسام‌الدوله) با شاهین، کلاغی شکار کرد. کشتی روسها که هنوز لنگر انداخته بودند نمایان بود. امروز سه ساعت به غروب مانده صاحب منصبان روسی و اعیان ایرانی به میزبانی اعتمادالسلطنه مهمان دولتی بودند. هنوز مهمانها بودند که ما وارد اردو شدیم یحیی خان که حامل نشانهای صاحب منصبان روسی به کشتی شده بود رسید پس از شام از اندرون بیرون آمده اعتضادالدوله و یحیی خان احضار شدند.

روز پنجشنبه بیست و چهار ذی الحجه امروز باز روزنامه دیروز را نوشتیم کسالت دست داد. آمدیم بیرون سوار شده رانندیم لب دریا به کالسکه نشستیم کشتیهای روس رفته بودند. هوای کنار دریا بسیار سرد بود به لباس زمستانی تن را محفوظ نموده یک فرسخ راه پیمودیم. شاهزاده تیمور میرزا از طرف جنگل آمد دسته گلی در دست داشت بسیار گلهای خوش منظر معطر معروض داشت که در این پشت صحرائی مانند بهشت سبز و خرم است. به اسب سوار گشته به آن سمت که او نشان می داد رانندیم پس از رسیدن معلوم شد دیدن مزیت بر شنیدن داشت الحق بهشت مجسم و ارم مصور می نمود. سرتاسر دشت گلهای سرخ و زرد دمیده تا نظر کار می کرد درختان اناراد (از گیل) و ولیگ جنگلی اما کوتاه و خوب شمایل به اندک جنبش نسیمی متمایل انصاف همه آن صحرا و فضا لایق گردش و تماشا بود قدری در آن دشت گشتیم. در مکانی که از باغ بهشت نشانی می داد به نهار پیاده شدیم پیشخدمتان حاضر خدمت بودند صحبت می نمودند بلبل و سایر طیور دشتی و جنگلی وفوری داشت هر یک با آهنگی در ترنم بودند پس از آن سوار گشته رانندیم تا آنکه صحرا اندک اندک به باطلاق و گل منتهی شد. راه را گردانیده باز به ساحل دریا روی نهادیم. از سیاه‌رود و بعضی مواضع دریا عبور نمودیم بعد از آن به کالسکه نشسته رانندیم تا مقابل اردو و آنجا به اسب سوار شده وارد اردو شدیم. اردو در چمن لاریم افتاده بسیار چمن خوش آب و هوایی بود. مقدار دو ساعت خوابیدیم پس از برخاستن از خواب به عرایض و مرقومات نورمحمدخان رسیدگی شد. تفنگداری مأمور دارالخلافه نمودیم که عرایض صندوق عدالت را به حضور بیاورد. امروز محمدعلیخان مرخص گشته به ساری رفت. صدیق‌الملک مرخصی رفتن به طهران حاصل نمود. دهاتی که امروز در جنگل و کنار راه بود از این قرارست مشک‌آباد که طایفه خدا مراد خان کرد مدانلو سکنی دارند، کردکلا که خانه خدا مرادخان است، زرین کلا حاجی مصطفی خان پهن آب حاجی ملکزاده قاجارخیل خالصه.

روز جمعه بیست و پنجم ذی الحجه صبح پس از نماز سوار شده از راه دیروز که از ساحل دریا به چمن آمده بودیم گذشتیم. راه گل و باطلاق صعبی داشت این باطلاق در زمستان می گفتند مرداب می شود و مرغابی بسیار در آن پیدا شده مردم شکار می کنند. امروز بنه و چهارپایان اردو در این باطلاق افتاده که سبب معطلی و زحمت اهل اردو شد. به هزار سختی گذشته به کنار دریا رسیدیم سوار کالسکه شده رانندیم تا به چبک رود رسیدیم پلی تخته بند داشت. سوار اسب گشته از رودخانه آنجا که ملحق به دریا می شد با اسب گذشته باز سوار کالسکه شدیم رانندیم. پس از طی مسافت در میان منزل دویست قدم به دریا مانده

موضعی انتخاب نموده به ناهار پیاده شدیم. حکیم طولوزن در سر ناهار روزنامهٔ تفصیل مسافرت فرانکلن را به قطب شمال می‌خواند و یحیی‌خان ترجمه می‌کرد. پس از ناهار سوار شدیم راندیم تا به رودخانه [ای] رسیدیم موسوم به میررود و این همان رود تالار است که اینجا میررود می‌گویند. پلی از چوب بسیار خوش وضع و خوب بسته بودند. آقا الله قلی حاکم مشهدسر آن پل را بسته بود خودش نیز در رکاب بود. سواره از پل گذشتیم اگر پل نبود احدی عبور نمی‌توانست کرد. چند نفر آنجا که رود داخل دریا می‌شد به آب زدند به هزار محنت و زحمت از آب برآمدند تا کمر سوار در آب بود. منزل امروز از مشک‌آباد تا مشهد سر چهار فرسنگ مسافت دارد. در بندر مشهد سر پانزده فروند کشتی تجارتهی اهل بادکوبه لنگر انداخته بودند می‌گفتند شش ماه است در لنگر متوقف و مشغول بیع و شرای پنبه و غیره می‌باشند. از گمرک بندر مشهد سر پرسیدیم گفتند سالی بیست و دو هزار تومانست. راه می‌پیمودیم تا وارد رودخانهٔ بابل شدیم که در بندر مشهد سر داخل دریا می‌شود از رودخانه عبور نموده اندک مسافتی از طرف بالای رود رفتیم. اردو و چادرها نمایان گشت محل اردو چمن بسیار بدی بود اطراف اردو لجن و باطلاق است. خلاصه وارد اردو و داخل سراپرده شدیم قدری آسایش و راحت نمودیم محقق کتاب روزنامه قدیم را با میرزا علیخان مطابق می‌کردند پس از آن هنگام عصر یحیی‌خان بعضی عرایض وزیر دول خارجه که رسیده بود خواند جواب آنها را دادیم. بعضی کارهای دیگر بود دستورالعمل آنها را نیز بیان نمودیم. دهاتی که امروز در عرض راه و میان جنگل بود از این قرارست چپکه رود عباسقلیخان، رکتی کلای اعتضادالدوله، دونچال کاله کوه، دماوند و کوههای بندپی در آنجا از لب دریا خوب نمایان بود.

روز شنبه بیست و ششم ذی‌الحجه صبح بتزک مهندس را دستورالعمل دادیم برود خرابیهای خیابانهای ساری و اشرف را بازدید نماید. به میرزا فرج‌الله مهندس و میرزا شکرالله امر نمودیم که انبار مال التجارهٔ دولتی در بندرگاه مشهد سر بسازند. پس از آن سوار شده همه جا رودخانهٔ بابل را به طرف دست راست افکنده به جانب جنوب محاذی کوه دماوند راندیم. عرض رودخانهٔ بابل الی بارفروش همه جا به یک اندازه مقدار بود تخمیناً پنجاه شصت قدم پهنای آن می‌شد. آب رودخانه آرام و بی فریاد جریان داشت عمق رودخانه اندک بود اما باطلاق و لجن بسیار داشت اسب نمی‌توان در آن راند کنار رودخانه گالهای بلند بود. خانه و محلات مشهد سر در دو طرف رودخانه واقع بود. مرآودهٔ طرفین با یکدیگر به استعانت ناوهای کوچک است که از زمین تا نشیب رودخانه پله ساخته پهلوی هر پله ناوی به درخت بسته هنگام ضرورت سوار شده عبور و مرور می‌نمایند و اطراف رودخانه جنگل روئیده در میان جنگل تک تک درخت افرا رسته. افرا درختی است بسیار خوش برگ، برگش شبیه به برگ تاک است گل سفید شبیه به خوشهٔ انگور از میان درخت آویزان است دور نمای خوبی دارد. ماهی سفید در این رودخانه یافت می‌شود در دو ناو کوچک صید ماهی می‌نمودند چند ماهی شکار کرده بودند به حضور آورده انعام گرفتند. اسب بد هوایی می‌کرد به اسب دیگر سوار شدم با اعتضادالدوله و اعتمادالسلطنه و سلیمان خان بعضی فرمایش و دستورالعمل داده شد. گاهی راه از ساحل رودخانه دور می‌شد گاهی نزدیک قدری در کالسکه نشستیم به اندک مسافتی باز راه بد شد سوار اسب شدیم. ایشیک آقاسی باشی و حاجب‌الدوله و اشخاصی که در جلو

بودند یکبار ایستاده فریاد برآوردند که خوک آمد ملاحظه نموده خوکی ماده در کنار جاده ایستاده اصلاً رم و وحشت نداشت تفنگ چارپاره زنی خواستیم دیر آوردند تفنگ آقا کشی خان را گرفتیم خوک رم نموده‌اند کی دورتر رفت تیر انداختم نخورد. قدری راندم در کنار رودخانه بابل چادر ناهارگاه را زده بودند به ناهار پیاده شدیم پس از ناهار سوار شده با اعتضادالدوله و حاجب‌الدوله فرمایشها شد. از بلوک بازار زن و مرد بسیار به استقبال آمده بود. عباسقلیخان ارباب از مشهدسر که گذشتیم با رعایای کله بست که خانه اوست آمده در کنار جاده ایستاده و این کله بست از دهات معتبره آن سامانست؛ در طرف راست رودخانه بابل واقع است. خلاصه راندم تا رسیدیم به ده امیر کلا که در دست شیخ‌الاسلام بارفروش است عجب ده معتبر بزرگی است به قدر نیم فرسنگ طول ده بود خانه‌های سفالی خوب، خوش اسلوب، مساجد و حمامهای مرغوب داشت تکیه آجری خوش طرح عالی در آنجا دیدم خیلی ممتاز. خود شیخ‌الاسلام نیز با جمعی در آخر ده به استقبال آمده ایستاده بود. از امیر کلا گذشته به بندار کلا رسیدیم پس از آن حمزه کلا میرزا اسماعیل برادر میرزا شکرالله بود. این ده نیز از دهات معتبره بود خوب دهی بود. پس از حمزه کلا ابتدای بارفروش است خانه‌های سفالی خوش وضع درخت نارنج بسیار کوچک‌های خوب ولی سنگ فرش نبود جمعیت زیادی از مسلمان و ارمنی و یهود، تجار ایرانی و بادکوبه و روس فراوان بود خانلرخان پسر علیقلیخان برادر آقا محمدشاه مرحوم هم پیاده در میان مستقبلین ایستاده مردی بسیار بلند بالا ریش درازی داشت مورد نوازش و تفقذات شد به رعایت پیری فرمودیم سوار شود. قهار قلیخان پسرش حاکم بارفروش است حاضر خدمت و پیاده در جلو اسب می‌رفت. همه جا از کنار شهر می‌راندم تا رسیدیم به اردو محل نزول اردو نزدیک بحر ارم بود واقع در چمنی هوا بسیار گرم بود به طوری که سب اذیت می‌شد. پنج ساعت به غروب مانده وارد سرپرده شدیم مرد و زن بارفروش به زبان بارفروشی دعا و ثنا می‌نمودند. هوای چادر حرارت داشت گفتند کنار بحر ارم هوایش خوبست چون مسافت نزدیک بود پیاده رفتیم. اعتضادالدوله، علی‌رضاخان، میرشکار[و] بعضی عمه خلوت بودند و این بحر ارم دریاچه‌ایست دایره مانند گرداگرد آن به قدر میدان اسب دوانی طهران، جزیره مانندی در میان دریاچه واقع که مساحت اطرافش تقریباً هزار قدم، از کنار دریاچه تا به جزیره تخمیناً صد و پنجاه قدیم می‌شود. کارخانه قندسازی و سفید کردن شکر هم در حوالی دریاچه بود. از نزدیکی این کارخانه به عرض دریاچه پلی تخته پوش ساخته‌اند الی جزیره که وسط دریاچه واقع است پایه‌های زیر پل آجریست تخته‌های پل کهنه و پوسیده است باید عوض شود آب دریاچه از بس علف بیهوده و نیلوفر روئیده هیچ پیدا نیست باید دریاچه را پاک نمود و آن جزیره نیز یکجا چمن و لجن بود آمد و شد صعوبتی داشت. ملک آرای مرحوم در وسط جزیره کلاه فرنگی خوش وضعی ساخته که حال یکسره خراب است باید دوباره ساخته شود عمارت اندرونی نیز در پائین جزیره باقی است قدری خراب است آن نیز مرمت و اصلاح می‌خواهد در حیاط اندرونی دو درخت نارنج خیلی خوب بود. حکم نمودم چادر سرپرده را آنجا زده به تحیر کشیدند کوه دماوند و بعضی کوه‌های دیگر در برابر پیدا بود قدری با دوربین تماشا نمودم اینجا نیز هوا گرم بود اندکی باران آمد حرارت هوا تخفیفی یافت. عصر به چادر اردو مراجعت نمودیم عرایض سپهسالار و دبیرالملک رسیده ملاحظه شد تا جوابش نوشته شود. دهاتی که امروز در دو

طرف راه بود از این قرار است: دست راست بلوک آباد رود بست، و دابوی بزرگ، دابوی کوچک، جلال ازک، شکنج افروز. دست چپ پازوار رودبار، پیه سر. امروز حاصل کتان که مازندرانیهها وش می گویند دیده شد بسیار سبز و خرم و با طراوت. راه گلهای آبی رنگ کوچک خوش منظر دارد و خیلی باصفاست خلاصه شام صرف شد و آسایش نمودیم.

روز یکشنبه بیست و هفتم ذی الحجه صبح اول هوا صاف بود بعد ابر شد دو سه ساعت هوا سرد شد بیرون آمدیم. پیش از نهار علما به این موجب به دیدن آمدند حاجی اشرفی اندک نقاقت و کسالتی



عمارت مخروبه بحرالارم بارفروش در ذیحجه ۱۲۸۲ هـ.ق

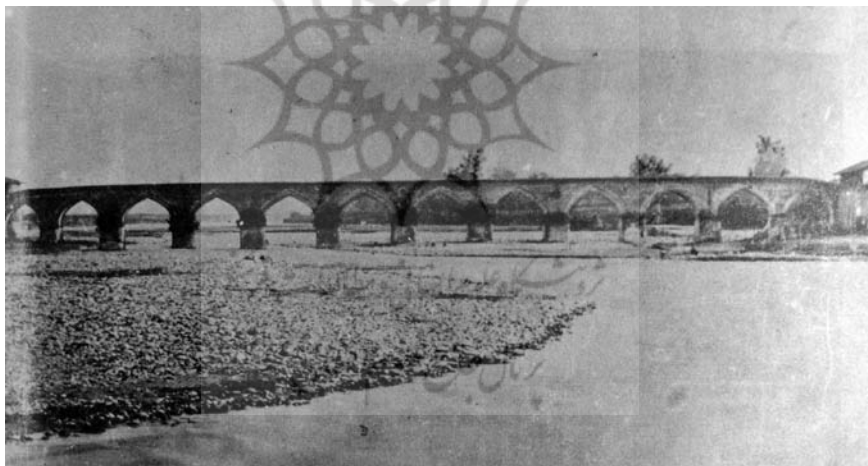
هم داشت، ملا محمد شفیع دابویی، ملا حمزه لال آبادی، ملا محمد امین بارفروشی، شیخ یوسف بارفروشی، ملا محمد حسن بندپی، آقا سید محمد داماد حاجی اشرفی شیخ محمد شیخ الاسلام امیر کلائی [و] ملا میرزا محمد منجم اشی. قدری صحبت داشتند عرایض لازمه را اظهار نمودند. علما مرخص شده رفتند. نهار آوردند پس از نهار ریش سفیدان اغورجلی که تازه آمده بودند و جهان سوز میرزا فرستاده بود به حضور آمدند. اسب بسیار خوبی با آلاقیش نقره طلاکوب خوش ترکیبی پیشکش نمودند آنها نیز مرخص شده رفتند. بعد آقا سید ربیع که آن هم مجتهد بارفروش است با این اشخاص به حضور آمد ملا محمود حمزه کلائی آقامیرزا بزرگ، آقا سید صدرالدین تنکابنی، آقا محمد رضا پسر مرحوم شریعتمدار [و] سید عبدالکریم قاضی آنها نیز قدری عرایض داشته اظهار نموده مرخص شدند. بعضی فرامین دیده شد حکم آنها صادر گشت با اعتضاد الدوله و یحیی خان بعضی دستورالعملها داده شد. خانلرخان پسر علیقلیخان برادر آقا محمد شاه مرحوم به حضور آمد بسیار پیر بود حساب عمرش را نمودیم هشتاد و پنج سال متجاوز داشت بسیار ضعیف و نحیف بود اذن نشستند دادم مشاعرش بجا بود مختل نشده بود قدری صحبت داشت تاریخ سپهر را گفتم

آوردند حالات محمدحسن خان مرحوم را خواندند. پس از نماز سه ساعت به غروب مانده به عزم بازدید علما اسب خواسته سوار شدیم اول به خانه حاجی اشرفی رفته عمارت خوبی و حوض خانه خوش وضعی دارد با حاجی در تالار نشسته صحبت بسیار داشته شد. از آنجا به خانه آقاسیدربیع رفته محل عبور از بازار طولانی تاریکی بود که سقفش از چوب شیروانی پوش ساخته‌اند. جمعیت جلو بسیار هوا نیز بسیار گرم شد صدمه زد به هر زحمت از بازار گذشته به کوچه افتاد سنگ فرش نبود و در فصل زمستان و باران کوچه‌ها بسیار گل می‌شود. عبور صعوبتی دارد. مدرسه [ای] به نظر آمد بسیار عالی از بناهای میرزا شفیع صدراعظم خاقان مرحوم مدرسه [ای] آباد دایر طلبه نشین درخت نارنج بسیار داشت. بارفروش حمامهای خوب و مساجد عالی دارد. خلاصه رفتیم خانه آقاسیدربیع در کتابخانه نشستیم کتاب بسیاری داشت از آنجا برخاسته خانه خانلرخان و قهارقلیخان پسرش. خانه خوبی داشتند صحن خانه درخت نارنج و مرکبات بسیار داشت درختها بهار کرده بود خیلی باصفا بود تالار بزرگی داشت چنین [؟] تالار بالا خانه. در بالا خانه نشستیم چای و عصرانه آوردند پیشخدمتها در حضور بودند. یک در خانه قهارخان از تکیه باز می‌شد بانی تکیه خود خانست از در تکیه سوار شده به منزل آمدیم. پس از شام قورق و یحیی خان احضار گشته بعضی فرمایش‌ها شد. شام خورده آسایش نمودیم.

روز دوشنبه بیست و هشتم ذی الحجه امروز باید آمل رفت. می‌گفتند چهار فرسنگ است وقتی معلوم شد هفت فرسنگ بیشتر بود. خلاصه صبح نیم ساعت از دسته گذشته سوار شدیم باران نیز می‌آمد با حاجب الدوله قدری فرمایش شد از پلی که محمد حسنخان مرحوم به رودخانه آمل بسته گذاشتیم. پلی بسیار محکم [و] استوار است ده چشمه دارد هیچ اصلاح و مرمت نمی‌خواهد خیلی خوش وضع بود و متصل باران می‌آمد زمین گل شد به نوعی که اسب و قاطر تا سینه به گل فرو می‌رفت مردم اردو از گل و باران هیئت غریبی داشتند اغلب پیشخدمتها و بنه عقب ماندند. از رودخانه هراز نهر بزرگی موسوم به پاری حفر نموده که آن نهر به قدر رودخانه جاجرو بود. بلوک لالآباد از آن نهر مشروب می‌شود نهرهای کوچک به قدر سیصد چهارصد نهر از نهر بزرگ پاری جدا نموده به دهات اطراف می‌برند. اکثر نهرهای خرد یا پل سنگی داشت یا چوب بست، اکثر آنها خراب و ویران و سطح بعضی پلها سوراخ، پیوسته اسب و مال بنه بود که در نهرها می‌افتاد و سبب معطلی می‌شد. دهات دست راست و دست چپ راه نیز دور بود که رعیت و عمله حاضر باشند. قاطر و شتر بود که در باطلاقها و نهرها می‌افتاد و کسی نبود که امداد کند. تا نیمه منزل راه طوری بود که از راه به صحرا نمی‌توانستند عبور نمایند اطراف راه چیر و سیاه تلو بود امکان گذشتن نداشت خلاصه بدترین روزها بود به اهل اردو و نوکر بسیار سخت و صعب گذشت. نهرهای خراب، پلهای شکسته، بند زیاد، سرباز پیاده چهارپایان سرباز تا گوش گل آلود. در اثنای راه وسعت گاهی پیدا شد نزدیک ده کاظم بیکی متعلق به عباسقلیخان ارباب. آنجا به ناهار پیاده شدیم به سبب برودت هوا قدری آتش افروختند بعد سوار شده طرف منزل رانیدیم. چند سوار و جمعیتی از دور پیدا شد عباسقلیخان لاریجانی بود مأمور نمودم عقب مانده اصلاح پلها نماید تا بقیه اردو پس از این به راحت بگذرند. قدری طی مسافت نموده جمعیت لاریجانی و آملی بودند به استقبال آمده بودند پسر عموی عباسقلیخان همراه آنها بودند در

جلو اسب پیاده می‌دوید به او نیز بعضی فرمایشها شد. به راسته بازاری رسیدیم که همه دکانها بسته بود و سطح معبر بازار سنگ فرش اما ویران و گل و لجن فراوان. از بازار عبور نموده به پلی رسیدیم که به رودخانه هراز ساخته‌اند عرض پل تنگ بود پیاده از پل عبور نمودیم طول پل صد و پنجاه قدم بود تقریباً دوازده چشمه و بسیار محکم اصلاً عیبی و نقصی به او راه نیافته. رود هراز آبش طغیانی داشت از پل گذشته از میان شهر عبور نمودیم به مقبره [ای] رسیدیم بسیار قدیمی و کاشی کاری خوب نموده صندوقی داشت مشهور به مقبره میربزرگ. در شهر نارنج و مرکبات زیاد بود عمارات خوب و حمامات آباد داشت. سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم آتش افروختند رختهای باران خورده را خشک نمودند از کنار چادر سرپرده نه‌ری جاری بود به قدر ده سنگ آب داشت ولی گل آلود بود. شب شد محقق از ناسخ التواریخ سپهر حالات و واقعات آقامحمدشاه مرحوم را خواند علیرضاخان از بارفروش مرخص شده به سرکشی دهات خود رفت. اسباب و اموال مردم را قدری آب برده بود. عکاسباشی از عقب آمد گفت در آمل چند دکان و کاروانسرائی آتش گرفت گفتیم تحقیق نماید به چه سبب سوخته. خسته بودم نماز نموده شام خورده و میل به آسایش و راحت نمودم.

روز سه‌شنبه بیست و نهم ذی‌الحجه امروز در آمل توقف است صبح برخاسته ناهار در اندرون خوردیم. باز هوا ابر شد هوا خفگی پیدا نمود بیرون آمدم علیرضاخان که به دهات خود رفته بود با برادرش



پل شهر آمل معروف به پل امام حسن عسکری، بر روی رودخانه هراز.

امروز آمد. با یحیی خان و آقاعلی سه چهار ساعت به غروب مانده مشغول نوشتن احکام و جواب عرایض متفرقه بودیم نوشتجات خراسان و کرمان و عرایض سپهسالار را جواب نوشتیم بسیار کار داشتیم ایشیک آقاسی‌باشی امروز معلوم نموده بود که کاروانسرا و دکانین که دیشب سوخته بود سه نفر از قاجاریه

سهواً آتش روشن نموده احتیاط نکرده بودند گفتیم^۱ ملاحظه نمایند چقدر خسارت وارد آمده گفتند جزئی خسارت رسیده مقرر داشتیم بدهند. از کثرت مشاغل و نوشتن کسالت عارض گشت. اندکی خوابیدم بعد برخواسته نماز گذارده اسب خواسته سوار شدم. نزدیک اوجی آباد خانه عباسقلیخان لاریجانی رفتم. میرشکار و یاور لاریجانی با پیشدار چیهای مازندرانی (پیش دارجی) به اصطلاح مازندرانی پیاده‌هائی هستند که مسلح به یک حربه شبیه به ساطور می‌باشد و شغلشان منحصر به شکار خوک است و پیاده و توله بسیار عزم شکار خوک نمودیم. میان میرشکار و یاور لاریجانی اختلاف آرائی شد به میرشکار گفتیم وقوف و بلدیت اینها در شکار خوک بیشتر است هر چه اینها بگویند بشنوید. رحمت‌الله خان محمدرحیم‌خان علی‌رضا خان [و] ابراهیم‌بیک‌نایب با عمله شکار رفتیم تا کنار نهری عظیم که اطراف آن درخت رسته و چمنی سبز و خرم وسیع داشت آنجا ایستاده منتظر شکار بودیم. اول سه خوک نمودار گشت ولی به فاصله از یکدیگر یکی نر و دو ماده از جلگه به سوی جنگل می‌رفتند توله‌های لاریجانی را به سمت آنها رها نمودند خوکها را تعاقب کردند. هر خوکی را چهل پنجاه توله احاطه نموده فریاد کنان حمله‌ور می‌شدند هنگامه شکار گرم شد تماشای خوبی داشت. یک نفر لاریجانی بالای درختی رفته قراولی می‌نمود هر وقت خوکی پیدا می‌شد خبر می‌کرد که از فلان سمت آمد بسیار خوب و با وقوف قراولی شکار می‌کرد. بعد از شکار ناهار صرف نموده سوار گشته به جانب منزل راندم. ده و قریه که امروز از بارفروش الی آمل در دو طرف راه ملاحظه شد بدین موجب است: دست راست (موز داج)، تیولی خانلرخان، (اسپر کلای لالا آباد) متی کلا (کرمیج لالا آباد) خاصه بابل کان لالا آباد، چنارین لالا آباد (کاظم بیگی جزو پازوار)، داود کلای لالا آباد (اجوار کلا) که آن نیز ملکی ورثه میرزا فتح‌الله است، (هندو کلای دشت سر) که در دست لاریجانیهاست، توران دشت سر که در دست لاریجانیهاست، نوران دشت سر لاریجان، (هارون محله) که جزء شهر آمل است و آنچه مزروعات دارد جزو لاریجان محسوب می‌شود دکاکین جزء شهر. دست چپ راه پائین بلوک ساس کلوم، (بالا بلوک)، درزی کلا (زاهد کلا)، ولوک میرزا ابراهیم لالا آبادی، (کاج کلای لالا آبادی)، سرخه کلای لالا آبادی، (سر کلا جزء عطایان منشی‌الممالک)، مهدی خیل جزء دشت سر، فیروز کلای دشت سر تیول لاریجانیها، کته پشت دشت سر جزء لاریجان، باز یار کلا تا لب رودخانه جزء دشت سر، (نی) دهی است که اول سامان نور است تا آمل یک فرسنگ مسافت دارد به طرف مشرق واقع است قشلاق حاجی میرزا هادی نوری است. در آمل چهار طایفه در زمستان نشیمن دارند اول مشائی دوم لاریجانی سوم نوائی چهارم نوری. در تابستان به سبب بدی هوا و پشه و امثال آنها کسی آنجا زیست نمی‌نماید الا بعضی زارعین خربزه کار.

روز چهارشنبه نهم محرم الحرام امروز در آمل توقف است. صبح هوا با آنکه ابر نبود یک نوع گرفتگی و خفگی داشت غبار آلود و گرم بود. بنا بود ناهار در اوجی آباد صرف شود موقوف شد. محاسبات میرزا صادق خان استرآبادی را با اعتضادالدوله ملاحظه نمودیم پس از آن علماء آمل به این تفصیل به حضور آمدند: آقامیرزا احسن مجتهد نیایکی، ملا ابوطالب اسمکی، ملا حسین به رستاقی، ملا نبی به رستاقی

۱. اصل: گفت.

[و] آقا شریف پسر مرحوم مآصابر. قدری با آنها صحبت شد مرخص شده رفتند بعد بنای تعزیه‌داری خامس آل عبا حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام شد روضه خوانها بدین موجب به حضور آمدند: دو پسر بزرگ و کوچک مرحوم سلطان‌الذاکرین، مآ آقا جان کاشی، سید محلاتی، پسر مآ صادق ترک، پسر مرحوم مآ قاسم رشتی، برادر مرحوم حاجی میرزا احمد، سید ابوطالب خراسانی [و] مآ آقا کوچک. هر یک روضه خوانده رفته پیشخدمتان در حضور بودند. پس از مراسم عزا اندکی آسایش نموده خوابیدم سه ساعت به غروب مانده سوار شده به اوجی آباد رفتم. اعتضادالدوله، یحیی خان، علیرضاخان، آقا علی، ادیب‌الملک، حاج میرزا علی، سلیمان خان، محمد رحیم خان، عمه خلوت و بعضی نوکرها در رکاب بودند. در اوجی آباد اول وارد دیوانخانه خوبی شدیم تالار و حوض با شکوهی داشت. مرحوم عباسقلیخان لاریجانی ساخته بود بعد وارد باغ کوچک دیوار کوتاه با روح و صفائی شدیم خیلی خوش وضع درختهای مرکبات قدیم را بریده پیوند نموده بودند، باغ جدیدالبناء بود. از آنجا به خلوتی کوچک رفتیم همه گل سرخ بود در حقیقت گلستانی خوب منظر خوش اسلوبی بود آئینه خانه داشت اگر چه کم آئینه بود اما بد وضع نبود. این خلوت و باغ کوچک از بناهای این عباسقلیخان پسر مرحوم عباسقلیخان قدیم است. عصرانه آوردند اندکی خوردیم درخت پورغال خوبی ملاحظه شد خیلی با طراوت و شکوه بعد سوار شده به جانب منزل عزیمت نمودیم اسباب شکار خوک و شکارچی همه موجود بود ولی محض احترام محرم که ماه حزن و ماتم است رغبت به شکار نمی نمودیم. اعتضادالدوله از دنبال آمده خوکی شکار نموده بود. پس از ورود به منزل به حمام رفته در حمام نماز نموده مقارن غروب از حمام بیرون آمدیم. پس از شام قورق شد ظهیرالدوله، میرزا هدایت مستوفی و کیل لشکر، اعتضادالدوله [و] حاجب‌الدوله احضار شدند. مقرر شد که اردو را نصف کنند این اشخاص و بعضی غلامان و سوارها با اعتضادالدوله از علی آباد مرخص شده از راه نهر کجور رودبار به طهران بروند بعد از این قرارداد میل به آسایش نموده خوابیدم.

روز پنجشنبه دویم محرم الحرام امروز باید محمودآباد رفت. می گفتند یک فرسنگ مسافت دارد در آخر معلوم شد پنج فرسنگ نیز بیشتر است گویا مازندرانی‌ها معنی فرسنگ را نمی دانند. هوای امروز با آنکه بی ابر و صاف بود گرم بود سوار شده به جانب منزل...^۱ داده شد. حرارت و غلظت هوا موجب کسالت گشت با این حال راندم تا به جنگلی که طولش به حسب تخمین هزار قدم بود. میان جنگل به نهار پیاده شدیم در سر نهار حاجب‌الدوله روزنامه سرایدارباشی را می خواند. بعد محقق حالات و صادرات زمان آقا محمدشاه مرحوم را از تاریخ سپهر خواند. موجهول خان آمد که درخت بزرگ در جنگل آتش گرفته می سوزد خالی از تماشا نیست رفتیم نزدیک فرش انداختند نشستیم پیشخدمتشان سنگ و چوب به درخت می زدند تا چوبهای سوخته آن بیفتد خالی از تماشا نبود قریب نصف درخت سوخت و افتاد. در میان درخت سوخته مار بسیار با بعضی جانوران ملاحظه شد که سوخته بودند. گرمی هوا و حرارت آتش اذیت نمود سوار شده راندم به تلپکه سر ملکی آقا شفیع پسر مرحوم آقا سعید تلپکه سری. از آنجا به محمودآباد که آن هم

۱. اصل افتادگی دارد.

متعلق به آقا شفیع مزبور است.

پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدم گرجی و لوتکای بسیاری از بادکوبی‌ها و اغورجیل‌ها در دریا و رودخانه [ای] که آبش به دریا اتصال داشت ملاحظه شد. سرآورده را بر ساحل نزدیک به دریا زده بودند. دریا اینجا عمق کنار ساحلش از همه جا بیشتر است چنانکه از فرط عمق موج آواز نداشت. امروز در کنار دریا و ساحل ریگ و سنگ ملاحظه شد تا حال ریگ و سنگ در کنار دریا ندیده بودیم. قدری در چادر آسایش نمودم. دو ساعت به غروب مانده برخاسته نماز گزارده^۱ روضه‌خوان‌ها آمدند روضه مطولی خواندند گریه و رقت شد. اندرون حرم نیز روضه‌خوانی نمودند. بعد از روضه همین روزنامه را نوشتیم. ده و قرائی که امروز در یمین و یسار راه بود از این قرار است کلاک سر سه دانگ آن متعلق به اهالی آمل سه دانگ دیگر ملک میرزا فضل‌الله خان نوائی. بعد از آن چند قریه^۲ دیگر متعلق به طایفه مشائی سکنه آمل، قجر محله، توکران، شاه محله، هلی کوتی، اغوز کوتی، قریه داراب کلا، ملکی میرزا فضل‌الله خان نوائی ده معتبر معموریست؛ قریه کلبور و طلارم اربابی سادات شاهان دشت لاریجان، دهات بلوک احمر ستاقی که اول آن قریه کلائی است خالصه تیول میرزا علی محمد مستوفی، قریه خرتون کلائی احمر ستاقی خالصه که بنان خانه محمد ابراهیم بیگ یاور لاریجانی داده شده است. چند قریه از احمر ستاق اربابی آقا شفیع ورثه میرزا سعید تلیکه سری، سیار جلگه تیلکه سر، محمودآباد محل اردو.

روز جمعه سیم محرم الحرام صبح سوار کالسکه شدیم. اعتضادالدوله، میرزا مسیح [و] عباسقلیخان لاریجانی در رکاب بودند فرمایشهای متعلقه به آن حدود و دستورالعمل آنها داده شد. سرکردگان کرد و ترک به حضور آمده مرخص نمودیم رفتند تا به رودخانه رسیدیم که به دریا می‌ریخت. از کالسکه به اسب سوار شدم این رودخانه موسوم به اهلم است متعلق به میرزا علی محمد مستوفی نوریست. اهلم بلوک معتبر است که آن هم متعلق به میرزا علی محمد است. آب رودخانه بسیار و با صفا بود از آنجا گذشته باز سوار کالسکه شدیم. امروز زمین شن‌زار و رمل بود چنانچه اسب تا زانو فرو می‌رفت و کالسکه‌رانی صعوبت داشت متصل گاهی به کالسکه سوار می‌شدیم تا به ناهار گاه پیاده شدیم حکیم طولوزون در سر ناهار روزنامه خواند یحیی خان ترجمه نمود. همه جا پشته جنگلی ملاحظه می‌شد به فاصله دویست سیصد قدم به دریا مانده آن سمت پشتها جنگل بود و صحرا کمتر دیده می‌شد. طرف پشته و جنگل بسیار گرم و بد هوا بود به خلاف کنار دریا که هوا خنک و پیوسته نسیم می‌وزید. پس از ناهار سوار گشته راندم تا ایزده میرزا عبدالله غلام بچه. رودخانه نزدیک ایزده به دریا ملحق می‌شود. حبیب‌الله خان تنکابنی، میرزا ولی تنفگذار [و] جوادخان آمدند بعد به رستم رود رسیدیم که ملکی و کیل‌الملک است رودخانه که آب اندکی داشت این جا به دریا می‌ریزد. حاجی میرزا یحیی خان، میرزا هاشم برادر میرزا ربیع خویش‌های وکیل‌الملک به حضور آمدند به هر یک بعضی فرمایش شد تا آنکه وارد لول ده شدیم. رودخانه [ای] از لول ده به دریا ملحق می‌شود آب زیاد نبود با اسب می‌توان عبور کرد. از رودخانه‌های امروز همه جا با اسب می‌شد گذشت. شش ساعت به غروب

۱. اصل: گذارده.

مانده وارد منزل شدیم اندکی در چادر خوابیدم محقق و حسین خان به اشتراک تاریخ سپهر می‌خواندند پس از خواب و بعد از نماز سه ساعت به غروب مانده روضه‌خوانها آمده روضه خواندند. در روضه سید محلاتی بسیار گریستم بعد از روضه خوانی دو عزاده توپ قپز آوردند میان سراپرده گلوله و ساچمه پر نموده به جانب دریا انداختیم یک نارنجک نیز ترکیب بی تماشا نبود. کشتی کوچک کم آلاستیک را در دریا انداختیم کشتی کوچکی ناو مانند هم آوردند ما و اعتضادالدوله در آنجا نشستند طناب کشتی بادی را به این کشتی بسته یحیی خان نیز با جمعی در کرجی دیگر نشستند، قدری در روی دریا سیاحت کرده ملاحظه غروب آفتاب و طلوع ماه را نموده بسیار تماشا داشت سرخی شفق و ضیا و کواکب عالمی داشت. تا مقدار سیصدچهارصد قدم از دو جانب سراپرده و اردو گردش کرده به چادر معاودت نمودیم. شب در حرم روضه‌خوانی شد پس از انجام مجلس چون پس فردا اعتضادالدوله از راه کجور و رودبار عازم طهران بود چند دست خط به سپهسالار و مستوفی‌الممالک نوشتیم. آدم معیرالممالک عریضه‌ای [از معیرالممالک دوست محمدخان آورد. جواب داده شد و بعد اندرون شام خورده استراحت نمودم.

روز شنبه چهارم محرم الحرام آمدم بیرون میرزا مسیح [و] عباسقلیخان به حضور آمده مرخص شدند. سوار اسب شده رانندیم بعد به کالسکه نشستیم کالسکه بر یک فرد می‌رفت باز سوار اسب شدیم اعتضادالدوله آمد که قره غازی روی دریا نشستند از کالسکه فرود آمده دو سه تیر گلوله انداختم با کمال دقت احتمال کلی این که خورده بود. پس از آن باز سوار کالسکه شده رانندیم چادرهای اردو و سراپرده نمایان شد منزل امروز صلاح‌الدین کلاست از سولده تا اینجا سه فرسخ راه است. نهار گفتم به منزل ببرند. حبیب‌الله خان در اول خاک کجور پیاده ایستاده بود عرض کرد سیلابی [؟] امروز از کوه و جنگل به دریا ریخت تقریباً بیست رودخانه بود سه رودخانه بزرگ و مابقی کوچک، رودهای کوچک از دو سه سنگ آب الی ده سنگ بود و سه رودخانه بزرگ که یکی از همه بزرگتر کچه رود است آب بسیار داشت با اسب و قاطر می‌شد به آب زد و این رودخانه از کچه رستاق می‌آید به دریا می‌ریزد بعد از آن اهلم رود است پس از آن رودخانه صلاح‌الدین کلاست. کوههای کجور امروز بسیار نزدیک به دریا بود در قله آنها برف نمودار می‌شد. هوای امروز خیلی خوب و با صفا بود. محل اردو در ساحل دریا و چادرها را رو به دریا زده بودند. چهار از دسته گذشته وارد منزل شدیم دهاتی که در چپ و راست راه بود بدین موجب است: اعلم ده ملکی حبیب‌الله خان، (عالم کلا)، حسن آباد، (سیاهرود)، نارنجک بن، (رفوش) [و] صلاح‌الدین کلا که محل اردوست. پس از ورود به چادر و رفع کسالت نهار خواستیم پس از نهار جواب عریضه معیرالممالک را نوشتیم. یحیی خان کتابچه و دیوانخانه عدلیه را خواند و جواب عریضه داده شد قدری آسایش نموده محمدتقی خان افشار و محقق کتاب روزنامه قدیم ما را مقابله می‌کردند. سه ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم اندرون رفته بیرون آمدم روضه‌خوانها آمده روضه خواندند پس از روضه‌خوانی پیرمرد کدیری که حالاتش در روزنامه سابق نوشته‌ایم به حضور آمد پلنگی شکار کرده بود او را انعامش داده مرخص شد. رفتم اندرون کنار دریا در مهتاب فرش گسترده بودند قدری نشستند تماشای عکس مهتاب و موج آب می‌کردم خیلی تماشا داشت کرجی را خواستم آوردند نشستیم ادیب‌الملک، یحیی خان [و] آقاعلی حاضر خدمت بودند قایق بادی را نیز

گشوده طنابش را به کرجی بسته راندم میان دریا. آب دریا نهایت سکون و آرامی را داشت تا مهتاب بود در میان دریا به فراز و نشیب اردو می‌راندم. عکس چراغهای اردو و چادرها و ماهتاب و ستاره در آب دریا عالم دیگر داشت.

روز یکشنبه پنجم ماه محرم الحرام امروز از صلاح‌الدین کلا به خیر رود باید رفت. صبح از منزل به کالسکه نشسته راندم. امروز اعتضادالدوله، اعتمادالسلطنه، میرزا هدایت مستوفی، وکیل لشکر، [و] نصرالله خان یوزباشی مرخص شده از راه کجور و رودبار به طهران رفتند. با کالسکه از دو سه رودخانه کوچک که هر یک دو سه سنگ آب داشت گذشته از سه رودخانه دیگر گذشتیم که هر یک ده دوازده سنگ آب داشت. اول رودخانه علی‌آباد، دوم دزک رود، سوم خیررود. حبیب‌الله خان عرض نمود که منبع و سرچشمه خیررود دریاچه‌ایست واقع بر سر کوهی مشهور به چشمه خضر علیه‌السلام، عوام آنجا می‌گویند مقام دیو سفید نیز همان جا بوده. محال چالندر و بند پی و خیرودکنار امروز در دست چپ راه بود. از اول منزل ظهیرالدوله و حاجب‌الدوله در کشتی نشسته می‌رانند و می‌آمدند. چادر طهران امروز رسید. میان منزل در کنار دریا به ناهار پیاده شدیم پس از ناهار سوار کالسکه شدیم راه کالسکه سنگستان بود سوار اسب شدیم راندم. شش ساعت به غروب مانده به منزل رسیدیم اندکی خوابیده یک و نیم به غروب مانده به دستور، سایر منازل روضه‌خوانی شد. میرزا مهدی خان حاکم رانکوه پسر منجم باشی امروز وارد اردو شد به حضور آمد. والی گیلان بعضی عرایض ارسال حضور داشت ملاحظه شد. پس از شام قورق شد. حکیم طولوزان روزنامه مسکو می‌خواند یحیی خان ترجمه می‌کرد.

روز دوشنبه ششم محرم الحرام منزل امروز چالوس است. آدم میرشکار که رفته بود راه چالوس را ملاحظه کند آمد می‌گفت خوب است عیبی ندارد. صبح از منزل به کالسکه نشسته راندم و شن مانع حرکت بود از کنار دریا راندم. ناهار را گفتیم به جهت نزدیکی منزل ببرند منزل دو سه نهر کوچک داخل دریا می‌شد. تا چالوس دو رودخانه بزرگ نیز داخل دریا می‌شد. یکی رودخانه شهر پشت که از قریه حبیب آباد به دریا می‌ریخت، دیگری رودخانه کرکردسر از این رودخانه گذشته رسیدیم به رودخانه چالوس. بالای رودخانه میان جنگل محض عبور مردم پل بسته‌اند ما از آب زده گذشتیم. خان نایب چادر پوش قلندری را کنار رودخانه زده بود سرآورده و چادرهای حرم بالاتر بود در چادر پیاده شده ناهار آوردند؛ ده دوازده ماهی آزاد خوب آوردند با عیان و ارکان اردو قسمت شد. یحیی خان و محقق عرایض و مرقومات سپهسالار و وزیر امور خارجه را خواندند جواب آنها را نوشتیم کاغذهایی که باید به طهران فرستاد نوشتیم خیلی طول کشید. هوا گاهی گرم بود گاهی سرد، رودخانه آبش طغیانی داشت گل آلود بود مسافت بعیدی را از دریا گل آلود و کدر ساخته بود. از نوشتن جواب عرایض کسالت عارض شد میل آسایش نموده خوابیدم دو ساعت به غروب مانده از خواب برخاسته بنای مجلس روضه شد رفتیم چادر دیوانخانه روضه خوانها آمدند بعد از اتمام روضه خوانی رفتیم کنار دریا. میرزا باقرخان تفنگدار که به طهران فرستاده بودیم نوشتجات و عرایض صندوق را بیاورد آمد. حاجب‌الدوله نوشتجات را به حضور آورد و عرایض و نوشتجات سپهسالار را نیز آورده بود ملاحظه شد قدری صحبت داشتیم رفتیم اندرون شام خورده خوابیدیم. باد شدید سختی برخاست از چادرپوش

به الّاچیق رفته خوابیدم.

روز سه‌شنبه هفتم محرم الحرام امروز دریا طوفان و طغیان داشت تلاطم امواج خالی از تماشا نبود باید امروز دریا را وداع نمود. آمدیم بیرون قدری از راه در کنار دریا بود دریا را وداع نمودیم. از محاذی اورنگ راه می‌پیمودیم. به حبیب‌الله خان [و] رحمت‌الله خان قدری فرمایش شد منزل نزدیک بود زود رسیدیم محل اردو بالای حسن^۱ کیف است در دهنه دره که رودخانه از آنجا جریان دارد. خان نایب سرپرده حرم و دیوانخانه را جای بسیار با صفائی معین نموده نهری به اندازه پنج شش سنگ آب از رودخانه بزرگ جدا نموده به سرپرده آورده آبی در نهایت سردی و گوارائی کمال صفا و طراوت را داشت عجب منزلیست. در ناهار حکیم طولوزان روزنامه می‌خواند در بین روزنامه یحیی خان آمد ترجمه نمود. هوا مه داشت بعضی جاها صاف خیلی با حالت. قدری خوابیدیم از خواب برخاستم وضع هوا بهتر از پیشتر شد هوای جلگه و کوه مه رقیق خوش وضعی داشت بسیار خوب به نظر می‌آمد. ماهی قزل‌آلا در این رودخانه بسیار است با قزل‌آلای رودخانه‌ها تفاوتی دارد ماهیهای اینجا سیاه‌ترند و خالهای سرخ بزرگ دارند خیلی خوش رنگ. ماهیگیری که همیشه در شهرستانک و لار ماهی می‌گرفت و به حضور می‌آورد اینجا نیز طور انداخته شکار نموده به حضور آورد. پس از نماز روضه‌خوانها آمدند روضه‌خوانی طولانی شد خوب خواندند. امروز در اثنای راه علیرضا خان پسر مرحوم هادی خان از طهران رسید از راه هزارچم آمده بود. شب را در آبدارخانه روضه‌خوانی بسیار خوبی می‌کردند صدای گریه به سرپرده می‌آمد اندرون حرم نیز روضه‌خوانی می‌کردند.

شنبه یازدهم محرم الحرام صبح را به حمام رفته بیرون آمده سوار اسب میمون شدیم رانیدیم برای سر آب رودبار که واقع است در زیر کوه برفی. با تیمور میرزا، حسام‌الدوله و حبیب‌الله خان بعضی فرمایشها شد از لوالو و مکا گذشتیم طرف دست راست مزرعه بالای کوه بود پسر جعفرقلیخان در جلو بود عرض نمود این مزرعه ازو است. آشیان قوش دارد. حبیب‌الله خان عرض نمود چند سال است آشیانش مفقود است کسی نیافته. مسافت می‌پیمودیم تا به ده رودبارک رسیدیم پلی چوبی داشت ما به آب زدیم همه جا از کنار رودخانه آمدیم. معبر و دشت باصفا بود در جنگل گل‌های مختلف الوان فراوان بود درخت چیت که از چوبش قن‌داق تفنگ و طپانچه می‌سازند وفوری داشت درخت افرا تازه گل نموده بود حالت و طراوتی داشت. شکوفه تازه در آمده بود درختان مختلف جنگلی خیلی بود و این جنگل در کنار رودخانه در راه واقع است بعضی جاها زیاد بود اما نه چنان که مانع عبور شود و موجب گرفتگی و خفگی هوا گردد مانند باغ با روح خوش وضعی می‌نمود. دو سه جا به آب زدیم راه بعضی مواضع سنگستان بود. چند جا جهت صعوبت معبر پیاده شدیم. پس از سه فرسنگ طی مسافت به ناهار پیاده شدیم. یحیی خان، حاجی میزرا علی، آقاعلی آشتیانی، میرزا علی خان [و] حکیم طولوزان در سر ناهار در حضور بودند. حکیم روزنامه خواند بعد سوار شدیم خیلی راه رفتیم تا رسیدیم به‌ونه اربن، اینجا رودخانه دو شعبه می‌شود یک شعبه آن از دره به سمت راست جریان یافته به دو هزار و سه هزار بلوکات تنکابن رفته آنها را مشروب می‌سازد و شعبه بزرگ

۱. اصل: حصن کیف.

آن که آب بسیاری دارد به راه سمت طالقان می‌رود. کوه‌های برفی اینجا وفوری دارد. مرتع ونه‌اربن که مرتع مواشی و گله خواجه‌وندهاست اینجا است. گل و گیاه و ریاحین طیبه وفوری دارد بسیار خوش هوا و با صفاست چمنش اندک است گنجایش چرای دوهزار گوسفند بیشتر ندارد قاطرهای دیوانی را از رودبارک تا اینجا دسته دسته آورده می‌چرانند. کوه‌های جنگلی بهمین برف که از کوه سرازیر گشته بود از بالا تا کنار رودخانه درختان را افکنده راه را تراشیده صاف و هموار ساخته بسیار تماشا داشت. بعضی مواضع کنار رودخانه خاک‌شن براق و شفاف بود تیمور میرزا حسام‌الدوله عرض نمود این خاک طلا دارد این حالت خاک را... ما در رودخانه‌های همدان ملاحظه نموده بودیم آنجا طلق بود اینجا نیز معلوم نیست طلا باشد. خلاصه کنار رودخانه آفتاب‌گردانی افراشتند پیاده شدیم دوربین انداخته به سنگ‌های جانب چندین دسته بزتکه دیده شد میرشکار را مأمور نمودیم برود به مارق شکار تا او رفت آنها نیز رفتند به جای سختی جای جرکه خوبی بود. ساری اصلا می‌خواست جرکه کند اما راه دور و به دو سنگلاخ نمی‌توان رفت آنجا آمد. گیاه افستین در راه وفور داشت هوا و فضا را معطر ساخته بود گیاه دیگر [و] بود بسیار شبیه افستین اما بوی آن به رایحه افستین نمی‌ماند. ممش‌خان خواجه‌وند شکارچی را با دو سوار دیگر [ی] رحمت‌الله خان از پیش فرستاده بود آنجا باشند شاید بنای شکار باشد چون جرکه نمی‌شد آنها را برگردانیدیم. خلاصه نماز گزارده چای خورده چهار ساعت به غروب مانده سوار شدیم رانندیم به جانب اردو مقارن غروب رسیدیم بسیار خسته شدیم. شب رعد و برق شدیدی شد که سبب خوف اکثر مردم گشت و باران بسیاری آمد زود هوا صاف شد.

روز یکشنبه دوازدهم محرم الحرام نهار منزل صرف شد. چاپار طهران رسید، رحمت‌الله خان، سلیمان خان، حبیب‌الله خان [و] حاجب‌الدوله احضار شدند. در باب ایل وکیل احکام صادر شد. توضیح آنکه اهالی کجور و کلارستاق مرکب از ایل وکیل می‌باشند می‌گویند که در زمان آقا محمدشاه مرحوم به حکم آن پادشاه ایل آنها را از گروس کوچ داده در کجور مسکن دادند اما کیل سکنه قدیم آنجاهاست. خلاصه بعد از ظهر نماز خوانده سوار شدیم به جانب خانه ملایبگلر که یکی از کدخدایان معتبر کجور است. در خارج آبادی و اطرافش جنگل است که همیشه قرقاول دارد و جای باصفائی است رفتیم قرقاول نری پرید به قیقاج زدم بسیار خوب زدم. تیمور میرزا، حسام‌الدوله، حبیب‌الله خان [و] میرشکار در رکاب بودند. پس رانندیم تا قریه پی قلعه. هوا گرم بود در سایه درخت‌های جنگلی پیاده شدیم. یحیی خان، علیرضاخان [و] محقق حاضر خدمت بودند. پسر تیمور میرزا با تیغه سراردکی که عبارت از اسبابی است که شکارچیان اختراع کرده‌اند و صدای ماده بلدرچین کرده نر به هوای صدای ماده نزدیک می‌آید تا نزدیک طور شده گرفتار می‌شود و طور دو بلدرچین صید کرد به حضور آورد صید آنها خیلی تماشا داشت. بعد از غروب وارد اردو شدیم شب مهتاب خوبی بود پس از شام قورق شد علیرضاخان، حاجب‌الدوله [و] بعضی پیشخدمتها بودند قدری خواندند.

روز دوشنبه سیزدهم صبح برخاسته هوای ملایمی بود مه خوش وضعی. صبح خبر کرده بودیم سواراست محض جواب عرایض سپهسالار و نوشتجات طهران سواری موقوف گشت. نهار در منزل

۱. اصل: باشد.

خوردیم پس از آن مشغول جواب و عرایض و احکام آنها شدیم نوشتجات خراسان ملاحظه گشت جواب آنها مرقوم گشت تا سه ساعت به غروب مانده در کار بودیم. پس از آن سوار شده از رودخانه عبور نموده بالای حسن کیف نزدیک زراعت‌های قریه تودره و کردآباد که طایفه دلفان می‌نشیند ماده قرقاولی از پیش روی اسب ما پرید زدم افتاد یکی دیگر پرید تیر انداختم زخمی شد رفت آخر قوش سلیمان خان گرفت قرقاول نری هم قوش سلیمان خان شکار کرد. هوا ابر و مه خوب با حالتی داشت پیشخدمتها به جز ادیب‌الملک همه حاضر خدمت بودند. بر فراز کوهی سبز و خرم پیاده شده نماز گزاردیم. غروب معاودت به منزل شد ترشح و رطوبت مه هنگام سواری لباسها را تر نموده بود عجب هوائی بود. شب پس از شام قورق شد یحیی خان با حکیم طولوزان آمدند حکیم روزنامه مصور فرانسه آورد خواند یحیی خان ترجمه نمود.

روز سه‌شنبه چهاردهم محرم الحرام دو ساعت از دسته گذشته از درب خواجه بیرون آمده سوار اسب میمون شدیم از رودخانه و محاذی قریه تودره گذشته راندیم تا بالای پشته [ای] که مشرف است به قریه وا به نهار پیاده شدیم. پیره زنی سیّده بمانی نام با زنی دیگر و پسری کوچک و دختر بسیار فقیر و پریشان آمدند گفتم مانع نشوند در تلوجال و حوالی آنجا نشیمن داشتند دختر کوچک بسیار جسور و حراف بود به همه یکان یکان انعام دادم. پس از آن سوار شده راندیم برای تاب کلا پیش امیر ولی آباد. بازار دهات و قراء خوب آباد بودند در دامنه کوه واقع شده‌اند. هوا مانند هوای بهشت باصفا فضای صحرا سبز و خرم. تیمور میرزا، حسام‌الدوله [و] محمد رحیمخان در رکاب بودند کرکسی در هوا می‌پرید پیاده شده با تفنگ بلند گلوله زنی میرشکار تیری انداختم دم و بعضی شاهپرهایش را گلوله برد صدای غریبی کرد که همه شنیدند. بعد راندیم بالای پشته [ای] که چمن بود چشم‌اندازش به صحرا و رودخانه خیلی خوب و تماشاگاه بود آفتابگردان زرد اندکی خوابیدم. مه گرفت هوا تاریک شد از خواب برخاسته پیشخدمتها حاضر بودند صحبت کردند بسیار پیاده گردش نمودیم آواز بلبل و هزارستان و انواع مرغان دیگر آدمی را به حالت می‌آورد. نماز گذارده عصرانه خوردیم سوار شده از کنار رودخانه و صحرا راندیم غروب به منزل رسیدیم امروز بسیار خوش گذشت. امروز حاجب‌الدوله، سلیمان خان و حبیب‌الله خان و رحمت‌الله خان را حسب الامر نشانده درباره ایل کیل قراری بدهند مراتب و تفصیل مجلس را معروض داشتند. در این منزل به همه نوکرهای رکابی آنها که منصبی یا نوکر جمعی داشتند کلچه‌خز و سرداری ترمه خلعت داده شد.

چهارشنبه پانزدهم محرم الحرام امروز از کلاردشت باید به مرزن آباد رفت. صبح یک ساعت و نیم به دسته مانده بیدار شدیم به حمام رفتیم بعد سوار شده راندیم هوا باز مه بود صفائی داشت. طرف جنگل ملاً بکلر رفتیم ماده قرقاولی پرید شاهزاده تیمور میرزا قوش انداخت برد بنه به دست نیامد بعد سوارها و اردو را از راه لاهو فرستادیم خود با معدودی از عمله شکار و پیشخدمتها به طرف صحرا رفتیم و همه صحرا حاصل و گل‌های رنگارنگ با حضرت و نصرت بود. آقا ابراهیم آبدار را پیاده نموده گل بسیاری چید. به پشته کوچکی رسیدیم یکسر سبز و خرم اقسام گل‌های دشتی را داشت به شماره سی نوع گل در آن پشته به نظر

۱. اصل: قری.

آمد. از آنجا به پشته بزرگی رسیدیم که اول کلار است پشته ایست بسیار بزرگ سراسر سبز و خرم انواع گلها در هم رسته گیاه افستین و ریاحین معطر خوش منظر داشت رایحه آنجا هوا و فضا را پر کرده بود خلاصه از محاذی عاچه و درزی کالا و شکر کوه و کردی چال گذشته به راه قریه کله خواجه و نندشین افتادیم. راندم تا به کله نو رسیدیم اندک کسالتی داشتیم به ناهار پیاده شدیم پس از ناهار سوار شده از بنفشه ده گذشتیم برای شکار قرقاول دست بالای راه را گرفته راندم. از ده خشک دره ملکی آقا اسدالله گذشته به سارکاه و کوتپه رسیدیم. یک قرقاول نر قوش سلیمان خان گرفت. ماده قرقاولی روی هوا زدیم قرقاول. ماده قوش شاهزاده تیمور میرزا صید نمود باقر نیز یک قرقاول نر زد آورد شنیدم و صاف یا یک نفر دیگر قرقاولی زده اند. موسی خان و صاف یعنی موسی خان قاجار از طایفه بیانلو چون مغلط مخلوط به عربی و فرس قدیم تکلم می کند به طوری که گاهی نمی شود فهمید که چه می گوید و تاریخ و صاف هم بسیار مغلط است و مشکل است فهمیدنش از آن جهت ملقب به و صاف شده. خلاصه پرسیدم و صاف شکار کرده [ای] عرض نمود بلی اما شخصی که یابو از تاپو تمیز نمی دهد و یاقوت از ماهوت نمی شناسد با من مدعی است. گفتیم حال صید کجاست عرض کرد که من گرفتم نه مدعی من معلوم شد. این قرقاول آهوی ناگرفته بود عجب تر اینکه مطالبه انعام می کرد بسیار خندیدم. امروز کوه چیلک سرخ پیدا نمودیم. خلاصه از مرزن آباد گذشته وارد منزل شدیم. امروز در کوه اسب پیشکشی تیمور میرزائی سوار بودم سستی نمود سوار اسب کهرخانه زاد شدیم. اردو و چادرهای سرآورده را کنار رودخانه چالوس زده بودند آبی گل آلود داشت طغیان کرده بود پیاده بلکه سواره هم به صعوبت عبور می کرد قراول سرباز نتوانست عبور کند آخر چند نفر سواره نظام از یک فرسنگی فرستادیم رفتند قراول را از پل گذرانیدند. اندکی خوابیدم پس از بیداری قدری کنار رودخانه گشتیم. غلام بچه ها در سرآورده طور به رودخانه انداختند اما نتوانستند ماهی صید کنند. آقا سلیمان بچه مرالی آورد گفت قاطرچیها در کوه گرفته اند او را به آقا دائی سپردم. پس از شام قورق شد پیشخدمتها آمدند محقق [و] آقا علی به اشتراک قدری تاریخ سپهر خواندند.

روز پنجشنبه شانزدهم محرم الحرام در مرزن آباد توقف شد. بعد از ناهار سلیمان خان، حبیب الله خان، رحمت الله خان، حاجب الدوله، حسینقلی خان سرکرده خواجهوند [و] ریش سفیدان اهل ولایت احضار شدند در باب آب و ملک گفتگوی بسیاری شد. احکامی که لازم بود صادر شد پس از آن به چادری که کنار رودخانه زده بودند رفته مرقومات و عرایض صندوق عدالت را ملاحظه نموده. یحیی خان، محمدتقیخان شمراخی، علیرضاخان [و] آقا علی حاضر خدمت بودند. کشیکچی باشی، ایشیک آقاسی باشی [و] رحمت الله خان احضار شدند. دویست سوار گفتیم مرخص شده به طهران بروند بعد نماز گذارده قورق شد. این منزل گل تلو بسیار است خیلی خوشگل و خوب منظر است. شب بسیار گرم بود.

روز جمعه هفدهم محرم الحرام یک ساعت و نیم از دسته گذشته آمدم بیرون سوار اسب پیشکشی بمین الدوله شدیم راندم. همه جا راه را خوب وسیع ساخته بودند پنج ذرع بلکه بیشتر. مهندس راه کندی لکان را تعمیر کرده آمده بود در جلوی سواره می رفت. دست راست راه رودخانه ایست از قلّه کوه و دامنه کمرها چشمه بسیار و آبشارهای فراوان به راه می ریزد رد می شود اکثر آنها را مهندس پل کوچک بسته آب

از زیر پل رد می‌شود بعضی که آبش بسیار کم است از میان راه می‌گذرد قدغن نمودیم همه را پل ساخته آب رو قرار دهد. یک فرسنگ راه پیمودیم به قریه میچکا می‌رسد که در بالای کوه واقع است در سمت راست راه از آنجا گذشته به قریه طویر می‌رود آن نیز طرف راست راه است. طرف چپ راه که رودخانه جریان دارد مزرعه و چند خانه است مسمی به تیچیک از محال پنج‌رستاق است و خود پنج رستاق آن جانب رودخانه است، این طرف کلارستاق است. رودخانه چالوس الی دریا حد فاصل و ثغور این دو بلوک است دیگر تا منزل آبادی نیست از طویر به آن طرف کوههای دو جانب تنگ گشته شکل درّه می‌شود اما بحمدالله راه ساخته و عبور به آسانی می‌شود. از طویر به بالا قدری حاصل بود به هوای شکار به آن جانب رفته بودیم [بیم] حبیب‌الله‌خان میرشکار محمدرحیم‌خان و بعضی عمله شکار همراه بودند نشستیم چیزی پیدا نشد سوار کالسکه شدیم. قدری از طویر گذشته ملک منصور میرزا را دیدیم پیاده در سر راه ایستاده در دو طرف عمله بسیاری پشته را می‌کنند. پرسیدم اینجا چه می‌کنی گفت گنج در می‌آوریم. توضیح این مقال آنکه ده روز قبل حبیب‌الله‌خان سرتیپ عرض نمود که کهنه کتابی دارم موسوم به گنج نامه در دو جای راه هزارچم نشان گنج می‌دهد می‌ترسم کنجکاوی نمایم. خندیدیم گفتیم نترس برو گنج پیدا کن حال عمله انداخته کار می‌کنند ملک منصور میرزا نیز با آنها شریک شده خیلی به خیال بی معنی آنها خندیدیم زمینی را به شکل صلیب حفر نموده بودند. در طویر قبرستان کهنه بزرگی بود مهندس می‌گفت در قدیم‌الایام این جا شهری بزرگ بوده خیلی بالاتر از طویر. در کنار رودخانه به ناهار پیاده شدیم پیش از ناهار صدای مهبیی برخاسته معلوم شد تنگن یکی از خواجه‌وندها افتاده و ترکیده اما بحمدالله به خودش و کسی آسیبی نرساند. شاطر باشی را فرستادیم او را تادیب و تنبیه نماید تا پس از این احتیاط براق و اسلحه خود را بنماید. خلاصه رانندیم تا به منزل. سرپرده نزدیک رودخانه بود آغاعلی خواجه عرض نمود یک قاطرچی را حالا آب برده خفه بیرون آوردند آمدیم بیرون تحقیق نمودند پسر قاطرچی ظهیرالدوله بود قاطر به آب خوردن رفته بود آب او را بیچنانید قاطرچی می‌رود بگیرد او را هم آب می‌غلطاند بیچاره سفاهت نمود قاطر در میان درختها بند شده بیرون آمد قاطرچی در آب غرق شد. صبح در منزل نیز عرض نمودند قاطرچی سپهسالار که با قاطرها بنه دیوانی را حمل می‌کرد به آب زده آب او را با دو قاطر برده. خلاصه شب شد هوا بسیار گرم بود پیوسته صدای رودخانه و غلطیدن آب روی سنگ‌های عظیم می‌آمد. شب را از فرط حرارت هوا نخوابیدیم. اسم منزل مکارو است آشان نیز می‌گویند.

روز شنبه هجدهم ماه محرم الحرام امروز باید به ولی آباد و الار رفت. مرتع و چمن خوبی است از هزارچم باید گذشت. سوار اسب کهرخانه‌زاد شده رانندیم ایشیک آقاسی باشی [و] حاجب‌الدوله در رکاب بودند فرمایش‌ها شد و بعضی قرارها داده شد کوههای بلند ملاحظه شد سنگهای عظیم که در زلزله‌ها از کوه جدا شده در راه افتاده دیدیم بسیار مهیب و عظیم‌الجثه خیلی تماشا داشت مهندس پیشاپیش می‌رفت تا بجایی رسیدیم که رودخانه دو شعبه می‌شود از دست راست آب از بارو به طالقان می‌آید شعبه دیگر از دونا آنجا را دوزبان می‌گویند در روی شعبه دونائی مهندس پلی بسیار خوب و محکم بسته اسم پل نیز دوزبانست. آن طرف پل تختی ساخته پله دارد در روی چوبی نوشته راحتگاه قبله عالم. آنجا پیاده شده قهوه خوردیم بعد

سوار شده راندم تا پل دیگر که هزارچم بود. یک میدان به هزارچم مانده بنه و بار بسیار در راه گیر کرده راه را مسدود ساخته بود معلوم شد کالسکچیهها کالسکه می کشند حاجب‌الدوله و میرشکار را فرستادیم رفتند کالسکه را رد کرده راه باز شد بنه گذشت الحمدلله هوا باز شد اما زمین از باران دیشب و صبح گل بود لابداً تا راه باز شود و بنه بگذرد به ناهار پیاده شدیم. کاغذ مفصلی امیرآخور به یحیی خان نوشته بود در سر ناهار خوانده شد عریضه هم به ما نوشته بود ملاحظه گشت بعد سوار گشته به پل دیگر رسیدیم. رودخانه صاف ملایمی می گذشت این پل را نیز مهندس ساخته بود. اینجا زیر هزارچم است که باید به صعوبت بالا رفت و این رودخانه را رود مصر می گویند. ابتدای آن از مصر است که بیلاق است اما در حقیقت نسبت به بیلاقات عراق قشلاق است آب بسیار خوبی داشت. بنه و احمال و اطفال اردو در راه بسیار بود لابد پیاده شده پهلوی پل نشستیم بعد از مدتی راه باز شده سوار شدیم اما چه سربالایی چه راهی با وجود اینکه مهندس ساخته بود باز مهیب و هولناک بود از بالا که ملاحظه می شد به اردو آدمی به کوچکی موری از دور به نظر می آمد. راه از همه جا چهارپنج ذرع بلکه بیشتر عرض دارد بسیار خوب و محکم ساخته شده است خلاصه راندم پرتگاههای سخت داشت که نگاه کردن به پائین امکان نداشت باید یال اسب و راه را ملاحظه نمود و راه رفت. مهندس همه جا در جلو اسب گاهی سوار گاهی پیاده به جایی رسیدیم که از طرف دست چپ رگ معدنی بود مانند طلا می درخشید مهندس را گفتیم فردا بیاید قدری از این سنگ با باروط جدا کرده بیاورد معدنچیهها ملاحظه نمایند چه فلز است. راندم تا به رستم راز رسیدیم جایی بسیار صعب بوده مهندس آنجا را سنگی بزرگ با باروط پرانده سوراخ نموده راه عبوری ساخته تاریخ ساختن راه را بنام ما بر پاره سنگی نقش نموده بود. سنگ تراش دونائی که چوب بستنی ساخته و سنگ را نقاری نموده بود بالای چوب بست ایستاده یعنی این تاریخ را من نقش نموده حجاری کرده ام. آنجا مهندس ناهار گاهی ساخته تخت به پله مرتب نموده پیاده شدیم قدری نشسته قهوه خوردیم از آنجا سوار شده به باریک آب رسیدیم که مهندس راه را تا آنجا تمام ساخته از باریک آب تا گردنه دونا انشالله باید بعد از این ساخته شود. این راه الی شهرستانک ساخته شده آنجا چون آب باریکی از کوه می آید باریک آب می گویند آنجا نیز بنه و بار کالسکه شتر قاطر راه سد نموده بودند بسیار ایستادیم تا راه باز شود آخرالامر رفتیم بالای تپه زیر درخت جنگلی نشسته آسایش نموده قهوه و عصرانه خوردیم. پس از باز شدن راه سوار گشته راندم کالسکه ملاحظه شد که از هم باز نموده بار کرده می آوردند که امکان به هم پیوستگی و عبور از راه غیر مقدور بود. به اندک مسافتی باز راه از بار و بنه بسته گشت به سبب آنکه هنوز آنجاها ساخته و پرداخته نشده باید بعد ساخته شود. اگر چه اندک مرمت و اصلاح مختصری مهندس نموده ناچار باز پیاده شدیم با ایشیک آقاسی باشی و حاجب‌الدوله و محقق و دهباشی و آفاکشی خان و بعضی ملتزمین رکاب مقرر شد که بروند تا آنچه بنه و بار در دنبال است نگاه بدارند و راه را مفتوح سازند تا حرم بگذرند. حال درست چهار ساعت به غروب مانده اگر چه از مکارو که منزل بود تا ولی آباد که موقف اردوست سه فرسنگ مسافت است ولی بنه و سرباز پیاده سبب بستگی و انسداد معبر می شد. تا سه ساعت به غروب مانده اضطرار از مبدا شب شود و در جنگل بمانیم سوار شده همه جا از پهلوی بنه راندم در هر سه قطار قاطری یک سرباز گذاشته که تا حرم بگذرد بنه ها را رها نکنند.

خلاصه به سرعت و تعجیل رانده تا به گردنه سنگی و معبر پیچاپیچ گندمگان رسیدیم. الحق مهندس با عمله در پنج روز چنان ساخته بود که به کلی عبور از آن محل خطر و ضرر نبود اما مهندس عرض نمود که بعد از این راه را در زیر دست قرار خواهیم داد از کند یلکان بالمره صرف نظر خواهیم نمود. خلاصه از کند یلکان گذشته آسوده گشتیم همه جا از بغل کوه طی مسافت می نمودیم تا رسیدیم به ولی آباد. مهندس و زنبور کچیان با عمله و اسباب راه سازی اینجا ایستاده اند تماشای آنها نموده گذشتیم. بر سر رودخانه چالوس مهندس پلی خوش وضع محکم بنا نهاده از آنجا گذشته به دریاچه کوچک لار انقوطلی آنجا میان آب تخم گذاشته پیاده شده با دوربین تماشای وضع آنها نموده قراول گذارده تا کسی اذیت و آزار به آنها نرساند. قریب به غروب وارد سراپرده شده چاپار طهران رسید سپهسالار با عرایض و مرقومات خیار نوبر فرستاده بود چاپار وزیر امور خارجه و معیر الممالک نیز با عرایض آنها رسید. نماز گذارده عرایض آنها هم مطالعه شد پیشخدمتها آمدند هر یک از صعوبت و سختی راه سخنی می گفتند. محمد تقی خان افشار می گفت امروز صبح در نماز بودم آب رودخانه مرده [ای] می آورد شلوار کبود در پا داشت هر چند تحقیق شد معلوم نگشت کیست. حرم به سلامت و دقت وارد شدند اما بار و بنه اکثری نیمه شب و بعضی صبح روز دیگر رسید چند مال و بارو بنه پرت شد. باز به حمدالله به خیر گذشت هوای شب خوش بود راحت خوابیدیم.

روز یکشنبه نوزدهم محرم الحرام پس از ناهار رحمت الله خان عرض کرد میرشکار خبر کرد که خرسی دیده شده است به شکار بیائید سوار اسب کبود خانه زاد شده راندیم. ملتزمین رکاب به این موجب است: تیمور میرزای حسام الدوله، یحیی خان، رحمت الله خان، علیرضا خان، آقاعلی آشتیانی، محمدعلی خان، محقق [و] کلب حسین خان. در راه اسب سواری بنای بازی نهاد عوض نمودیم. گردنه سخت صعبی بود چند چادر معلوم شد چادرهای میرشکار و محمد رحیم خان و وصاف است. گفتم و صاف را با آنها به هر حالت باشند بیاوردند آوردند به وضع آنها خندیدم بالای گردنه که رسیدیم شش ساعت به غروب مانده بود. مراجعت اشکالی داشت فردا را نیز باید از اینجا عبور نمود. گفتیم چه ضرور شاطر باشی کوچک و محمدعلی خان را مأمور نمودیم بروند اردو را بکوچانند. پیشخانه [ای] که باید گچهر سر برود تفنگداری فرستادیم برود برگرداند بیاورد اینجا زیر گردنه دونا خود گردش نموده قطعه زمینی مسطح طرف چپ رودخانه معین نموده آقاعلی آشتیانی را مقرر نمودیم آنجا سراپرده بزند. او رفت علیرضا خان و بعضی را بر سر کوه گذارده با سایر ملتزمین رکاب و اصحاب شکار راندیم به جانب قلّه راه بسیار صعب و دشوار بود تا رسیدیم به میرشکار و آدمهای او. میرشکار بالاتر بود و پیوسته اشاره می نمود آخر ملاحسن آمد گفت خرسها جای سخت صعب العبوری رفته اند شکار آنها دشوار است اما این زیر کل بز هست در این بین موسی شکارچی پیدا شد میرشکار نیز آمد. عرض نمود خرسها رفته اند اما کل بز هست پائین رفت پیاده شدیم. رحمت الله شکارچی گفت شکارها جای خود نیستند رفته اند قدری با دوربین دهی که در برابر می نمود تماشا نمودیم اسمش ال امل است آخر خاک کلارستاق است ولی حال هیچکس در آنجا نیست خالی است. الحق عجب بیبلاق خوبی است سبز و خرم، با وسعت، آبشارهای متعدد، برف بسیار داشت. پس از آن سوار شده به طرف قلّه که برف داشت راندیم محمد رحیم خان آنجا رسید پیاده شده نشستیم اسبها را چراندند والک بسیار چیدند پائین آمده. تیمور میرزا حسام الدوله و

محمد رحیمخان از سختی راه هزارچم می گفتند پیاده شده با دوربین تماشا می کردیم. هنوز چادر سرپرده زده بودند اردو نرسیده بود علیرضاخان، آقاعلی آشتیانی، محقق [و] خان نایب حیران و سرگردان در آنجا ایستاده اند سوار شده با معدودی رفتیم آنجا. حال سه ساعت چیزی کمتر به غروب مانده سرپرده بسیار قلیلی زده اند و مشغول زدن باقی چادرها هستند. پیشخانه از گچه سر هنوز برنگشته پس خانه آن منزل نیامده بعضی برمی گردند بعضی به گچه سر می روند بنه نیز کم کم سرش پیدا شده هیچ نیست گفتیم فرش گسترده اند. آقا ابراهیم آبدارباشی با محمدعلیخان رسیدند. محمدعلیخان می لنگید پرسیدم گفت به زمین افتادم. چای و عصرانه آوردند میرزاعلینقی و عکاسباشی آمدند حرم نیز متدرجاً رسیدند. نزدیک غروب بود نماز گذارده به حرم رفتیم چادر تمام بود بسیار معطل شدیم تا نوعی شد که توان نشست. شب را باد تندی وزید نزدیک بود چادرهای به آن زحمت زده را بیندازد و خلاصه بد گذشت محقق، [و] حسینخان اکثری از اهل اردو به گچه سر رفتند.

روز دوشنبه بیستم محرم الحرام صبح حرم را روانه نموده بعد رفتیم بر سر تپه [ای] که دیروز چای و عصرانه خوردیم. یحیی خان، حاجی میرزا علی، علیرضاخان، آقاعلی آشتیانی، ادیب الملک، محمد علیخان [و] محمدتقی خان افشار همه در حضور بودند. ادیب الملک، محمدتقی خان افشار [و] حاجی میرزا علی دیروز در آلاز مانده بودند امروز آمدند ادیب الملک می گفت قاطر بخدان من که رخوت و اسباب طلا و نقره آلات بارداشت پرت شد و یخدان را آب برد از قرار تقریر او هفتصد هشتصد تومان خسارت بر او وارد آمده بود. موسی با یکنفر دیگر از کوه آمدند و گفتند دو خرس در کدمی خوابیده اند ما جهت صدمه دیروز و نوشتن جواب عرایض سپهسالار و وزیر امور خارجه و معیر الممالک رفتیم؛ فرمودیم میرشکار برود خرسها آرند [؟]. رفتیم به میان آفتابگردان و مشغول نوشتن جواب عرایض شدیم. میرشکار و سوارهایش در قلّه نمایان بودند با دوربین ملاحظه می نمودیم. پس از کاغذ خوانی و نوشتن جواب آنها نهار آوردند طولوزان روزنامه خواند. پس از نهار بقیه کاغذها را تحریر نمودیم. صدای تفنگ میرشکار آمد با دوربین ملاحظه نمودیم پیدا بودند که به آن سمت کوه جهت شکار رفته اند پس از اندک زمانی باز با دوربین ملاحظه نمودیم که میرشکار تنها از قلّه سرازیر گشته می آید هر دو خرس را زده بودند نر را میرشکار ماده را رحمت الله با شکارچی دیگر زده بودند. چهل تومان انعام دادیم افسوس خوردیم که چرا نرفتیم. سر خرسها را بریدند سر را حمل نموده لاشه آنها را انداختند. پس از آن باز کاغذ خواندیم و نوشتیم تا پنج ونیم به غروب مانده رفتیم بین [؟] حبیب الله خان کدخدایان کجور و کلارستاق خلعت پوشیده به حضور آورد مرخص شدند. ما راندم با سلیمان خان و رحمت الله خان فرمایش می شد تا از گردنه دونا گذشته داخل خاک گچه سر شدیم. باد می آمد صبح در سر نهار حاجب الدوله سنگهائی را که به مهندس گفته بودیم از کوه جدا نماید آورد معلوم شد رگ معدن مس است. در منزل یحیی خان یک کیسه از آن سنگها آورد تیمور میرزا احسام الدوله و حکیم طولوزان آمدند دیدند گفتند احتمال می رود طلا باشد. پس از شام یحیی خان و مهندس با سایر پیشخدمتها آمدند با مهندس در باب راه و معدن صحبت شد قدری از آن سنگها را در هاون صلاویه نموده میرزاعلینقی و عکاسباشی نیز آب آورده امتحان جزئی شد باز تردید می رود در این بین رعد و برق شدیدی شد نگرگ سختی بارید.

سه‌شنبه بیست و یکم محرم الحرام در گچه‌سر توقف شد صبح را به حمام رفته پس از حمام قدری روزنامه دپیروز را نوشتیم. هوا سرد شد رفتیم آلاچیق اندرون بقیه روزنامه را تمام کرده. میرزا علی‌نقی، عکاسباشی [و] محقق به یورت شهرستانک رفته اسکندر میرزا پیشخدمت که از ساری خلعت والی گیلان را برده بود امروز آمد از گیلان تعریف زیاد می‌نمود با کشتی آتشی رفته بود عرض نمود سه روز کشتی طوفانی شده بود من از وحشت در این سه روز آسوده نبودم. عکس بعضی مواضع و عمارات گیلان را آورد تماشا نمودیم. گچه‌سر عقب زیادی داشت در این منزل کوچ اولی و آویشن و ریاحین معطر وفور داشت. کوچ اولی علفی است معطر به لفظ ترک به این نام موسوم در کوه‌های بیلاق خوش هوا پیدا می‌شود در سایر کوه‌های دیگر نیست و بسیار نادرالوجود است. خلاصه لاله زرد از کوه روئیده بود. تفنگداری فرستادم طهران برود میرزا کاظم معلم علم شیمی را بیاورد امتحان سنگ معدن کند هزار تومان به ادیب‌الملک انعام داده شد نشان سرتیپی اول با حمایل به محمد رحیم‌خان و حبیب‌الله‌خان داده شد.

چهارشنبه بیست و دوم محرم الحرام از گچه‌سر به شهرستانک باید رفت. سوار اسب پیشکشی اعتضادالدوله گشته رانندیم باقی مانده اعیان و اشراف مازندرانها و سرکردگان ایل خواجه‌وند و حبیب‌الله‌خان و حسینقلی‌خان و مهندس خلعت پوشیده مرخص و مأمور به مازندران گشتند. اندک مسافتی بقیه‌قوری به سمت ده گچه‌سر رانده و از پل جدیدالبناء که مهندس ساخته گذشتیم به آب کتیر که اهمیت در نور رسید [؟] در کنار رودخانه یکی از پیشخدمتها ایستاده سبب توقف را پرسیدم عرض نمود یکی از اسبهای دیوانی را آب آورده اینجا در پناه درختی مانده نظر نمودیم اسب کهری بود تا شکم در آب از ترس و بیم حرکت نمی‌نماید بلکه نفس نمی‌زند. ابراهیم‌بیک خواست او را نهیب داده تازبانه زند تا در آب شنا کرده بیرون آید مانع شدیم گفتیم از پل آن طرف رفته اسب را خلاص نمایند خلاصه از آنجا رانندیم از هر دره دامنه نه‌ری یا چشمه [ای] جاری بود از سرک گذشته نزدیک رودخانه شهرستانک پهلوی قطعه برفی به نهار پیاده شدیم. در عرض راه چاپار وزیر امور خارجه پاکتی به حضور آورد پس از نهار جواب مفصلی به وزیر مرقوم شده فرستادیم. پس از آن سوار شده رانندیم تا آنکه به مبارکی و سلامت وارد شهرستانک شدیم. سرپرده و محل اردو در همان جلگه و یورت قدیم بود آب آن سامان طغیان و وفوری داشت هیچ سال کثرت آب به این منوال نبود. اندکی در چادر آسایش نموده محقق از تاریخ سپهر وقایع و صادرات زمان خاقان مغفور را می‌خواند. باد تندى برخواست چای خورده نماز گذارده در این بین رحمت‌الله شکارچی ارغالی تفلی از کوه آورد بسیار کوچک و لاغر بود. آقاعلی مرخص شد که فردا به طهران برود یادداشتها و فرمایشها جهت نظم ورود به سلطنت آباد داریم که در شهر مجری دارد و در بیست و هشتم محرم الحرام که روز ورود سلطنت آباد است وزراء حاضر باشند و سایر لوازم ورود را مهیا دارند. طورچیهای ماهی‌گیر یک ماهی سفید بزرگ و یکی کوچک صید نموده به حضور آوردند عرض نمودند کثرت آب مانع صید است میرزا مهدی‌خوئی امروز اینجا رسید موسی ریواس و والک از کوه چیده آورد و میرشکار جهت نظم شکار فردا احضار شد. میرزا علی‌نقی عکاسباشی که دپیروز پیش آمده بودند به حضور آمده به امتحان سنگ معدن در تیزاب مشغول شدند. اسکندر میرزا و محمد رحیم‌خان مرخص شدند که با آقاعلی به طهران بروند هوای شهرستانک خیلی سرد

است گل زرد تازه غنچه نموده.

پنجشنبه بیست و سیم محرم الحرام صبح را حمام رفته دو ساعت از دسته گذشته بیرون آمدیم. ابری سخت نمایان و رعد و برقی مقدمه باران پدید شد. تردیدی در سواری و توقف منزل روی نمود آخر الامر عزیمت سواری بر توقف منزل رجحان یافت. سوار شدیم اکثر پیشخدمتها و آقا ابراهیم آبدارباشی در رکاب بودند ابراهیم بیکنایب در جلو از راه چشمه به جانب بالا رفتیم. دره‌های چشمه پر از آب بود و از دره لوارک نهرهای عظیم جریان داشت. از ابتدای چشمه آب اندک بود متدرجاً زیاد می شد برف اصلاً آب نشده به حالت اصلیه اولیه باقی و برقرار بودند. به چشمه نرسیده بهمن برفی ملاحظه شد ابراهیم بیکنایب اسب بالای برف رانده به سبب تنگی و نازکی طبقه برف فرو رفت. ابراهیم بیکنایب از اسب به روی سنگها به زمین افتاد آسیبی و صدمه قابلی بر وی نداد. از اسب فرود آمده تا سرچشمه پیاده رفتیم از آنجا سوار شده رانندیم. موسی شکارچی آمده عرض نمود در کوک داغ میش و بره موجود است به آن جانب رانندیم. در آخر صحرای گله کیله به ناهار پیاده شدیم سایبانرا در پهلوی قطعه برفی افزاشته بودند. محقق [و] محمدعلیخان در سر ناهار حاضر بودند محقق از تاریخ سپهر شرح احوال اولاد و احفاد خاقان مغفور را میخواند که چند نفر بوده اند و چند تن باقی می باشند. به سبب خواندن کتاب و مشغولی به آن ناهار به طول انجامید. پس از ناهار سوار شده رانندیم محقق و محمدعلیخان و آقا ابراهیم آبدار با بعضی تفنگداران در رکاب بودند باقی نوکر هم آنجا ماندند. از راه دهباشی بالا رفتیم قلّه البرز و دره‌های گله کیله مملو برف بود. میرشکار و اتباعش از دور ملاحظه شد پیش رانندیم اسبهای شکارچی‌ها که در کوه به چرا رها کرده بودند به هوای اسبهای ما دیوانه شده به کوه تاختند، شکارها رمیدند آنجا قدری پیاده شده نشستیم میرشکار دنبال شکارها رفته نیافته، هوا مجدداً از ابر تیره و تار گشت و رعد غریدن گرفت دیدم مقدمه باران شدید است سوار اسب شده تاختیم. از راهی که آمده بودیم معاودت نمودیم تا آنجا که آفتابگردان زده بودند و پیشخدمتها سواره ایستاده آنجا نیز مکث و تأمل نموده از راه بغله گله کیله همه جا بتاخت و شتاب وارد سرپرده شدیم کسی که در متعاقب در رکاب بود ادیب‌الملک، حسینخان [و] آقا ابراهیم آبدار در جلو نیز همان ابراهیم بیکنایب. پس از نماز جلیل‌بیک تفنگدار که مأمور آوردن میرزا کاظم بود میرزا کاظم را آورد عصر را باران سختی بارید. پس از شام پیشخدمتان احضار شده بقیه عرایض صندوق ملاحظه و جواب آنها مرقوم شد شب هوا سرد شد.

جمعه بیست و چهارم محرم الحرام پس از ناهار میرزا کاظم معلم شیمی به حضور آمد سنگها را دادیم دید. اسب خبر نمودیم سوار شویم، بیرون آمدیم باز هوا ابر شد رعد غرید برق درخشید به گمان آنکه مانند دیروز شود و باران شدید آید فسخ عزیمت نمودیم. خلاصه تا آنکه شب گشت پس از شام قورق شد. یحیی خان [و] حکیم طولوزان به حضور آمدند کتاب لغت فرانسه خواندیم تا کسل گشته مایل آسایش و خواب شدیم.

شنبه بیست و پنجم محرم الحرام امروز هوا ابر و مستعد باران بود اخبار سویه کرده بودیم [؟] به اندیشه باران موقوف شد حمام رفته بیرون آمدیم. پس از ناهار میرزا کاظم سنگ معدن را مشخص نموده آورده عرض کرد معدن مس بسیار خوب اعلائی است. یحیی خان و حکیم طولوزان به حضور آمده روزنامه

فرنگستان خواندند. هوا از تیرگی و کدورت صفائی پیدا کرده اگرچه ابر باقی بود اما گمان باران نمی‌رفت اسب خواسته سوار شدیم هوا آغاز برودت نمود اندک مسافتی نموده اسب بنای بدسری و بازی گذارد سوار اسب میمون شدیم سرما مانند زمستانهای سخت بود به هزار زحمت و صعوبت به جانب جاده آهار راندم. پسر امیر آخور، میرشکار، قهرمان خان تفنگدار، آفاکشی خان تفنگدار [و] سایر پیشخدمتان در رکاب بودند. پنج ساعت به غروب مانده وارد اردو شده در آلاچیق رفتیم محقق میرزاعلینقی تاریخ سپهر خواندند.

یکشنبه بیست و هشتم صبح به اسب پیشکشی اعتضادالدوله سوار شده غلامان را مرخص نموده از بغله به جانب گله کیله راندم. از آنجا از راه پیچ‌دهباشی بالا رفته آدم میرشکار آمد که در صحرای شکرآب شکار هست راندم تا آنجا، یک دسته قوچ و میش بودند سه چهار نفر سرباز از بالا آمده رم کرده رفتند به جانب دیگر. دوربین انداختیم ملاحظه شد میرشکار می‌خواست بفرستد سربزنند دیر می‌شد نگذاشتیم. آمدم ان [؟] برای شکرآب بعضی را فرستادیم بالا که به برّهای آرغالی تازی بکشند پائین که آمدم میرشکار دسته [ای] میش و برّه را دید. پیاده شدیم با دوربین بالای سر میرشکار دایاغ نموده ملاحظه نمودیم یک دسته میش و برّه یک دسته کهنه قوچ ملاحظه شد تقریباً چهل عدد می‌شد. از بالا صدای دو تیر تفنگ برخاسته چیزی نزدند تازی نیز کشیدند شکاری نشد. کسانی که در رکاب بودند پسر امیر آخور، رحمت‌الله خان، کلب حسینخان، حکیم طولوزان، علیرضاخان، محمدعلیخان، محقق محمد تقیخان شمراخی، ادیب‌الملک [و] محمدتقی خان افشار. خلاصه به ناهار پیاده شدیم، حکیم طولوزان روزنامه خواند پس از آن سوار شده پائین آمدم جای چادرهای سابق در شکرآب از بالای ده آهار به راه راست. راندم از آهار و ایگل گذشتیم وارد اوشان شدیم سرآورده را در محل معین به همه ساله زده بودند. رعد و برق شد قدری باران آمد رفتیم سرآورده بعد قورق شد عکاسباشی تاریخ سپهر خواند. حکیم عصری آمد قدری لغت فرانسه خواندیم. شب را عکاسباشی کتاب عکس سفر مازندران را آورد ملاحظه شد بسیار خوب بود.

دوشنبه بیست و نهم صبح برخاسته سوار شدیم شاهزاده محمد امین میرزا در سرآورده ایستاده بود احوال پرسیدیم عرض نمود در گیلکان بودم. خلاصه راندم از اردو دور شده به سرگردنه گیلکان رسیدیم باقر آنجا خبر شکار داد. راندم پائین از پل گیلکان عبور نموده سر بالا شدیم راهش بسیار بد بود اما گل و گیاه با صفا داشت گل سرخ گلاب، گل سرخ جنگلی، گل زرد، لاله [و] گل سنجد هوا و فضا را خوشبو نموده. برابر ده رودک به ناهار افتادیم آقامحمدتقی با اسب پرت شدند اسب به درخت بند شد هیچکدام را آسیبی و صدمه [ای] نرسید. کسانی که در حضور بودند یحیی خان، محقق، محمدعلیخان، حسینخان، آفاکشی خان، قهرمان خان [و] بعضی پیشخدمتان. خلاصه پس از ناهار سوار شده رفتیم بالای کوه رحمت‌الله ولی پیاده شدند خبر شکار آوردند میرشکار هم دوان دوان از بالا آمد اشاره می‌نمود بیاید سوارها را آنجا گذاشته راندم پیاده شدیم که در مارق برویم راه بسیاری نیز رفته بودیم میرشکار نشست معلوم شد شکار به چرا در آمده از دره بالا آمدند سی چهل میش بود بعد دویده سوار شدیم شکارها را تعاقب نمودیم رفتند

۱. اصل: ایکک.

میان دره ما نشستیم دوربین به طهران و دوشان تپه انداختیم در این بین شکارها را میرشکار گریزاید خودش عقب شکارها رفت. ما نشسته محقق کتاب تاریخ سپهر را خواند میرشکار از بالا اشاره نمود بیائید سوار شده راندم سه چهار قوچ چه دویند میرشکار تصور نمود قوچ چه، قوچها را رم داده اند مضطرب گشته اسب تاخت ما را نیز اشاره می نمود بیائید راه بسیار صعب بود بغله و پرتگاه داشت قوچ چهها در جای خود بعضی ایستاده بعضی خوابیده اصلاً رم نمی کردند اگر قدری از بالا می رفتیم یقیناً سه چهار تا شکار می نمودیم بسیار دور بودند تفنگی انداختیم نخورد گریختند به پائین بعد چهار پاره و گلوله انداختیم یکبار ولی گفت یک شکار آن پائین افتاده دست و پا می زند میرشکار نیز گفت راست می گوید پائین که رفتیم معلوم شد سنگ زرد رنگ را تصور شکار نموده اند خلاصه مأیوس، شکار نکرده مراجعت نمودیم. از پل گذشته نزدیک گردنه گیلکان فرش انداخته رفع خستگی نمودیم مقارن غروب به منزل رسیدیم.

روز سه شنبه بیست و هشتم امروز به خواست خداوند به مبارکی و سعادت در ضمان سلامت به سلطنت آباد باید رفت و ختم روزنامه مازندران به فرخندگی و اقبال امروز خواهد شد. صبح نیم ساعت از دسته گذشته بیرون آمدیم سوار اسب کهرخانه زاد گشته از راه گردنه تلهز راندم بسیار راه صعب و دشواری بود اگرچه موسی شکارچی مرمّت و اصلاح نموده بود اما چندان فایده نکرده بود اغلب جاها پیاده شدیم. بالای گردنه که جلگه طهران نمایان بود به ناهار پیاده شدیم بادی تند برخاست. پیشخدمتها همه بودند هوا سرد شد کله خز پوشیدیم سوار اسب کهرآمدخانی شده راندم بالای گردنه معیرالممالک به استقبال حاضر رکاب شد مورد التفات گشت پائین تر کیقبادمیرزا، لطف الله میرزا، برادر میرآخور و پسر مرحوم ملک قاسم میرزا آمدند. رفتیم زیر درخت بزرگی پیاده شدیم قهوه صرف شد غلیان کشیدیم پس از آن سوار اسب جهان پیما شده با معیرالممالک فرمایش می شد و گزارش شهر می پرسیدیم نصرت الدوله، شعاع السلطنه [و] اعتضادالدوله پیدا شدند آمدیم تا به سعادت و اقبال وارد سلطنت آباد شدیم نایب السلطنه سپهسالار همه آمدند جمعیت بسیار شد چون خستگی و کسالت داشتیم نزدیک حوض فواره نماز گذارده مقارن غروب اندرون رفتیم الحمدلله اهالی حرم و مهد علیا همه صحیح و سالم بودند الحمدلله علی الحال که به سلامت و اقبال و تن درستی سفر مازندران به پایان آمد شکر خداوند را باز الحمدلله.

